مستعمل ست عناب خراسانی چهل عدد و پوست هلیلهٔ زرد شاهتره سنامکی از هر یک پنجدرم افتیمون مصری چهار درم گاوزبان گل سرخ از هر یک چهار درم تمر هندی نه مثقال جوشانیده و صاف نموده شیرخشت خراسانی ده مثقال دران حل کرده صاف نموده بیاشامند **طلای** نافع ست روغن کدو و شیر دختر در هم کرده بر سر بمالند و اگر سببش **سوداوی** باشد علامتش حب وحدت و سکونت دگرت ترس و گریه است **جلابی** نافع بعد از فصد اگر ضروری باشد و ما لفی نباشد صفت آن گاوزبان گل بنفشه تخم خطمی سفید از هر یک سه درم بادرنجبویه گل سرخ از هر یک دو درم پرسیاوشان بیخ سوسن اصل السوس از هر یک یکدرم جوشانیده صاف نموده قند سفید داخل کرده نیم گرم بیاشامند جمله یک شربت ست **مطبوخ مسهل** که بعد از نضج ماده مستعمل صفت آن عناب سپستان از هر یک چهل دانه هلیله سیاه پنجدرم بسفایج فستقی اسطوخودوس افتیمون اقریطی از هر یک سه درم گاوزبان گل سرخ بادرنجبویه از هر یک پنج درم سنامکی هفت درم جوشانیده صاف نموده ترنجبین ده مثقال دران حل کرده صاف نموده غاریقون سفید یکدرم سوده سرواز و نموده نیم گرم بنوشند و آخر روز بجهت تقویت قند سفید با شراب گاوزبان با گلاب و تخم بالنگو بدهند و اگر سببش سوداوی بلغمی باشد علامتش کسالت و لینت نبض و لطوبت آن و رطوبت بینی و دهان است **جلاب** نافع درین قسم گلنگبین یا گلقند دو درم عرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه هر کدام که باشد بیست و پنج مثقال حل کرده صاف نموده نیمگرم بنوشند و بعد از نضج مطبوخ مسهل مذکور در سوداوی بدهند و غذا نخود آب گوشت مرغ مطیب بدارچینی و زعفران بخورند **صرع** مرضی است و در لغت بمعنی افتادن و تردد الطباسده ناقصه است در بطون دماغ از بلغم یا سودا یا خون و یا از صفرا و این نادرست علاج صرع بلغمی و سوداوی استفراغ ماده است بحبوب قوقایا و مطبوخ افتیمون **حب** نافع از برای صرع بلغمی خصوص آن صرعی که بمشارکت معده باشد صفت آن ایارج فیقرا پوست هلیلهٔ کابلی غاریقون سفید از هر یک یکدرم کوفته بیخته با آب حب سازند جمله یک شربت است **ضماد** نافع برای این قسم صرع که بمشارکت معده باشد صفت آن سنبل الطیب فقاح کندر مصطگی کوفته بیخته بشراب ریحانی سرشته بر معده ضماد نمایند **کمادی** که از برای صرعی که بمشارکت عضوی بعید باشد چون انگشت و یا اول مرتبه بالا اثر از ان موضع را مضبوط بندند پس سبوس گندم و نمک گرم کماد نمایند آن موضعی را که از آنجا

بخار بدماغ متصاعد می شود عطوس نافع از برای صرع صفت آن اسطوخودوس مغز فندق هندی که آنرا ریٹھا گویند دارچینی اجزا مساوی کوفته بیخته به بینی بدمند تا عطسه آورد و از چیزهای که بالخاصیت مفید است دماغ را با گوشت آنکه با سرکه بخورند و همچنین است شم گورخر که بسوزند و بخورند **کابوس** علتی است که چون مردم بخوابند چیزی گران تصور کنند که بر سینه افتاده است و این علت مقدمه صرع است و سکته و جنون است حب نافع که برای جمیع این خلل صفت آن ایارج فیقرا غاریقون افتیمون شحم حنظل نمک هندی پنج درم باوزانی که رای طبیب مصلحت داند جمله یک شربت است و غذا باید که لطیف باشد سکته سده است در بطون دماغ و با آن معطل میگردد حس و حرکات جمیعه و سو تنفس میشود و لیکن باشد که تنفس نیز بمرتبه ضعیف میگردد که احساس کرده نشود و درین حال مشتبه می گردد مریض بمرده پس باید که در چشمش نظر کرده شود اگر عکس ناظر در چشم ظاهر گردد زنده است والا مرده و این از دم و بلغم حادث میگردد و آنچه از دم باشد علامتش سرخی روی و پری رگهای گردن و رگهای سر و روست حقنه نرم درین مرض بعد از فصد قیفال و حجامت ساق مفید است و آنچه از بلغم باشد علامتش سفیدی رنگ و سائر علامات بلغم و تقدم اسباب مولد بلغم است مثلی که درحال در گلوی وی ریزند صفت آن زیره کرمانی بادیان از هر یک سه درم در آب جوشانیده صاف نموده عسل یا نبات داخل کرده و جور نمایند و حقنه کنند آنرا حقنه که سنا مکی و قنطوریون و فیصق و شحم حنظل و نمک و بوره دران داخل نمایند صفت آن حقنه حاده که سکته بلغمی را نافع است افتیمون افریطی شحم حنظل از یک یک مشت بسفایج فستقی دو مشت پودینه دشتی یکدسته بجوشانند و بپالایند و پنجاه درم آب آنرا گرفته ده درم روغن بابونه داخل کرده حقنه نمایند و اگر درین حقنه دو درم بوره ارمنی و یکمثقال نمک هندی و هفت درم آبکامه داخل نمایند اقوی میگردد و چون تابه را گرم کرده بالای طافه بر نمدی که زیرش نهند گذارند که اثر گرمی بلکه احراق بسر نرسد درین قسم نافع است

فالج واسترخای فالج در عرف الاطبا بطلان حس و حرکت نصف بدن است سوای راس و اگر تا نصف سر باشد فالج و لقوه است سبب فالج فرو ریختن فضله رطوبی بود از بطون دماغ با عصاب جانب یمین و منع کنند قوت حس و حرکت را از نفوذ دران یا نفوذ کند اما اعضا متاثر نشود بسبب فساد مزاج بسردی و تری وگاه باشد که انفعال طبیعی بسبب فساد مزاج باطل گردد پس در عضو ضمور ظاهر گردد و اگر تمام بدن سوای راس را فرو گیرد

علاج سعوط

بطلان حرکت آنرا بولیمیه گویند واگر بطلان حرکت مخصوص یک عضو باشد آنرا استرخا نامند علاج
ماء العسل تا چهارم باید که بران عوض آب و غذا اقتصار نمایند جلابی که بعد از چهارم تا پانزدهم برای
نضج ماده هر روز داده می شود صفت آن رازیانه انیسون از هر یک دو درم بادرنجبویه سه درم در پانزده
آثار آب بجوشانند تا به نصفت رسد بپالایند و ده درم گلنگبین عسلی دران حل کرده صاف نموده بنوشند
و غذا نخود آب با شیره حب القرطم و اندکی دارچینی و زعفران بخورند و عوض آن گلاب و عرق بادرنجبویه
بخورند تا پانزده روز برین وجه بگذرانند و بعد از پانزدهم بحقنه که در سکته ذکر شد دو سه بار
حقنه نمایند پس از استعمال حقنه و استفراغ بلغم تلیین بحب نمایند صبر سقوطری پنجدرم بوزیدان
تربد سفید غاریقون از هر یک سه درم ملح هندی یکدرم کوفته بیخته حب سازند شربتی دو درم
و نیم و درین ایام نخود آب گنجشک و کبوتر و کبک و بعد ازان در گوشت دارچینی زعفران و قرنفل و
صعتر و زیره و هیل را انداخته بخورند و گاه باشد که با فالج حرارت مزاج بود بسبب آنکه دل و دماغ باهم
مقاومت کنند پس آنوقت که رطوبت از دماغ فرود آید مقاومت نماید حرارت دل و جگر غلبه کند
پس درین حال تسکین حرارت کنند بشراب لیمو و عرق گاوزبان و غذا نخود برنج با آب لیمو و شربت سیب
هم درین وقت توان داد و باشد که حرارت چندان مستولی شود که آب جو باید داد و چون حرارت
تسکین یابد باز بمعالجه فالج پردازند **گلنگبین** مستعمل در فالج و سائر امراض بلغمی مثل خدر و تشنج و تمدد
و بلغمی و استسقاء و سوء القنیه مفید است صفت آن برگ گل سرخ تر را قیمه کرده یکمن عسل مصفی رالقوام
آورده چهار من گل مذکور را با آن بیامیزند و چهل روز در آفتاب نهند و اما استرخا در عرف حالتی است
مثل فالج در عضوی از اعضای پس استرخای بطلان حرکت عضو مخصوص باشد و ازین جهت گفته
اند که فالج استرخای نصف بدن است در طول و نسبت میان استرخا و فالج عموم و خصوص مطلق است
و در عرف نحوی عربی و نزدیک بعضی هر دو لفظ مترادف اند و استرخای یک انگشت فلج گویند و سبب استر
خا بریدن عصب در عرض بباشد و این علاج پذیر نیست و ورم نخاع بباشد علامتش درد و تمدد
و تب است علاجش در ابتدا صندل و قرنفل و کشنیز تر و برگ خرفه و بید مجموعه یا بعضی و گلاب
طلا کنند و در تزاید آرد جو و خبازی و در انتها گل خطمی سرخ و بابونه ضماد نمایند و برفصد جرأت نمایند تا غلبه
خون متحقق نشود سقطه و ضربه بباشد اگر حادث شود بعد ازان دفعة قابل علاج نباشد زیرا که دلیل بود

گلنگبین

ضماد

بر پاره شدن عصب واگر بعد از سه روز عارض شود دلیل بر ورم عصب و ریختن ماده بدان باشد تنقیه کننده داروهای محلل ومقوی بر موضع ضربه نهند چنانچه در موضع خود بیاید ضماد نافع از برای فالج واسترخا بسبب ضربه وسقطه صفت آن گل ارمنی سه درم برگ سرو وگل سرخ از هر یکپنج درم صبر سقوطری دو درم ماش لبست درم آب برگ مورد سرشته ضماد نمایند

ضماد

ضماد نافع از برای فالج واسترخا بسبب ضربه وسقطه وقتی که بسبب ضربه ضرری پیدا شود صفت آن عدس مقشر ده درم گل ارمنی صندل سفید فوفل از هر یک دو درم سرشته ضماد نمایند ضمادیکه بجهت ضربه وسقطه که سبب فالج واسترخا باشد وقتیکه ضربه وسقطه حادث شده باشد پس بنفشه وعدس مقشر وگلنار فارسی کوفته بیخته بروغن گل وگلاب سرشته ضماد نمایند وگاه سبب استرخا سوء مزاج بارد رطب ساده باشد علامتش آنکه بتدریج حادث گردد ودیگر علامت نباشد علاجش تبدیل مزاج وگاه باشد که فالج عارض گردد از جهت ماده که بعض اعضا بر سبیل بحران دفع کند وبیشتر این در قولنج واقع شود وعلاج مناسب این آنکه مالیدن روغنها کنند که گرم نباشد بسیار وتقویت عضو کند که ماده را از ومنع کند مثل روغن بابونه واگر روغن گل وروغن قسط برابر باهم جمع کرده بمالند بهتر باشد

تشنج

تشنج القباض عضوی ست و درهم کشیده شدن آن چنانچه در انبساط و بگشادن عاجز آید اگر سبب تشنج بلغم باشد علامتش آنکه دفعةً حادث شود ودیگر علامات بلغم علاجش تنقیه بلغم دهن فرفیون مالیدن با آن بعد از تنقیه بلغم بشرائط نافع است از برای این قسم تشنج ضمادی نافع از برای تشنج بلغمی صفت آن جند بیدستر فرفیون سوده موم زرد روغن سوسن گداخته همه را درهم کرده ضماد نمایند وبدانکه صاحب تشنج بلغمی را اگر قوت باشد طعام کم خورانند وماء العسل دهند وبعد از سه روز نخود آب با کامه وخردل وصعتر وروغن گاو دهند واز گوشت کبک وگنجشک وتدرو وامثال اینها ماء اللحم ساخته دهند واگر تشنج بسبب یبوست باشد علامتش تقدم اسباب یبوست مثل تبهای قوی واسهال وگرسنگی ورنج بسیار است واین تشنج در کودکان وجوانان نادرست والنواع مرطبات از اغذیه واشربه وطلاها مفید است ضمادی نافع برای تشنج بسبب ورم عصب چون استعمال کرده شود وبعد از فصد وحجامت ساکن وتلیین طبیعت به شیرخشت

ضمادی نافع از برای تشنج بلغمی

صفت آن

صفت آن صندل و فوفل بگلاب سوده بر موضع ورم ضماد نمایند عطوس نافع از برای لقوه و تمدد
و تشنج بلغمی صفت آن جندبیدستر کندش خردل اجزا مساوی کوفته بیخته در بینی دمند و از چیزی بود کی
نیز بیا شد مثل گزیدن کژدم بر عصب و رسیدن جراحتی با خلطی حاد بر عصب و ازین قبیل ست تشنج
کسیکه خلط زنجاری قی کند و تشنج که از دیدان باشد مناسب هر یک معالجه کنند تمدد و کزاز تمدد و تشنج
عصب بود از هر دو جانب و کزاز را بعضی اطلاق میکنند بر تشنجی که ابتدا از عضلات چنبر گردن
کند و بجانب پیش کشد یا پس یا بهر دو جانب و بعضی کزاز را بر مطابق تمدد اطلاق کرده اند و بعضی
مخصوص گردانیده بدانکه سبب بردی مجمد بود از داخل یا خارج که در یک جانب باشد یا هر دو
علامات و علاج آن مثل تشنج است رعشه مرضی ست که حرکات ارادی با ثبات آزادی مختلط
باشد و صعب تر آنکه در جانب چپ بود جلابی نافع از برای رعشه که از سوء مزاج بارد ساذج یا مادی
باشد صفت آن انیسون بادیان از هر یک ۳ درم جوشانیده گلنگبین عسلی ده درم دران حل کرده
صاف نموده بنوشند غذا نخود آب یا شیره حب القرطم و گوشت گنجشک و کبوتر یا گوشت آهوی کم
مطیب بدارچینی و فلفل و زعفران باشد و اگر مادی باشد تنقیه بلغم نمایند و اگر از خمر باشد علاجش ترک شراب
ست بالکلی طلای نافع از برای این قسم رعشه صفت آن روغن گل سرخ روغن مورد سرکه انگوری
در هم مخلوط کرده بر دارست بمالند لقوه این مرضی ست که روی از یک جانب فرو کشیده شود
بجانب دیگر میل کند و سبب این بیشاید که تشنج آن جانب باشد که بدو میل کرده یا استرخای
آن جانبی که ازو میل کرده تا هفتم علاج آن از تنقیه و دادن ماء الاصول و دوا المسک جائز نیست
در رطوبی و در یبسی مطلقاً جائز نیست و درین ایام نخود آب و شیره حب القرطم و ماء العسل اختصار
نمایند و بعد هفتم در مادی اول نضج داده کنند بماء الاصول پس تنقیه کنند بعده دوا المسک حلوا جات و معجون
و غرغره و مصوعات را تاثیری ظاهر است بعد از تنقیه ضمادی نافع از برای لقوه گوشت ثعالب
یا آهو یا گفتار یا گاو کوهی آنچه میسر آید کوبیده روغن زیت داخل کرده بر سر ضماد نمایند دوای
نافع از برای لقوه صعتر و فامی خشک پودینه دشتی بسرکه انگوری جوشانیده بیالایند و زیرا
بر دو پیشانی بمالند و متصل آنرا بو یند طلای نافع خردل سوده بسرکه سرشته بر سر طلا نمایند
اختلاج حرکت موضعی باشد از بدن بخلاف عادت در عرف گویند که فلان

تمدد و کزاز

رعشه

لقوه

اختلاج

عضوی پرد اگر اختلاج از ریح غلیظ بود و متولد از بلغم باشد ضماد نمایند آن عضو را به سبوس گندم و نمک
یا روغن فرفیون و روغن قسط بعد از آنکه آن عضو را بخرقهٔ خشنی مالیده باشند که سرخ شده باشد
طلا نمایند و اگر این تدبیر نافع مرض نبود تنقیهٔ بلغم نمایند به ایارج مقوی بغاریقون و از چیزهای غلیظ
و حرارت پرهیز کنند و اگر اختلاج کسی اول کم شود و بعد از آن دائم شود بیم لقوه و صرع بود تنقیه بلغم نمایند

زکام و نزله

زکام و نزله فرو آمدن فضول مخاطی از دماغ بجانب بینی آنرا زکام گویند و آنچه بجانب
گلو فرو رود نزله خوانند و بعضی طبیبان فرق نکرده اند و اگر از گرمی باشد علامتش سوزش
و خارش و حرارت بینی و سرخی چشم است و تقدم مسخنات دماغ در و مثل آفتاب
مقام داشتن و خوردن دواها و غذاهای گرم و مثل آنها و گاه باشد که از حرارت جمیع بدن
بود علاجش اگر با امتلای بدن باشد فصد و اسهال نمایند و در بادی بعد از تنقیه و در سانوج در اول
شراب عناب و شراب بنفشه و شراب نیلوفر دهند و غذا ماء الشعیر باشد و یا ماش و اسفاناخ
پخته باشند و اگر از سردی بود علامتش گرانی سر و کدورت حواس و کسالت و راحت یافتن
بچیزی که سر را گرم نماید و تقدم اسباب خارجی مثل آب و هوای سرد که بسر رسد و اگر غلبهٔ خلطی
باشد بعلامت آن معلوم می گردد پس اگر بادی باشد تنقیه کنند و در سوء مزاج سانوج بنطولات و
کمادات و شمومات اکتفا نمایند و گفته اند که حمام در اول زکام بارد مضر است و در آخرش نافع
و در زکام حار در اول و آخر مفید باشد و نزله گرم را بشراب خشخاش و سرور او را بر شعشا منع
کنند مطبوخ نافع برای خداوند نزله صفت آن بنفشهٔ خشک پنج درم اصل السوس مقشر نیم کوفته
ده درم و یک رطل آب بجوشانند تا به نصف رسد بپالایند و بیست درم گلقند در آن حل کرده
صاف نموده بنوشند جمله یک شربت است **حب لطیف** از برای نزله صفت آن بیخ بنفشه
دو درم رب السوس یکدرم کوفته بعسل خیار شنبر بقدر کفایت سرشته حب سازند جمله یک شربت
است حب نافع برای سعال حادث از نزلات بلغمی این حب بلغم غلیظ را برآورد صفت آن
رب السوس رازیانه تخم کرفس پرسیاوشان غاریقون سفید از هریک یکدرم مغز بادام تلخ پنجدرم
فانید هفت درم کوفته بیخته حب سازند مشمومی که چون نزله بسینه ریزد منع ریختن آن بسینه کند صفت
آن شونیز را بریان کرده یک شبانه روز در سرکه بخیسانند پس در پارچه کتان پوتلی بسته متصل بویند تا ماده را بجا

حب لطیف

بخوری
بخوری دیگر
بخوری دیگر
غرغره
باب دوم در امراض چشم
رمد
ضمادی

بینی کشند **بخوری** بجهت کشودن بینی در زکام صفت آن باقلا را در سرکه تر کرده خشک نموده در آتش اندازند و سر به بخار آن بدارند **بخوری دیگر** که همین خاصیت دارد صفت آن سبوس گندم را به سرکه بجوشانند و سر به بخار آن بدارند **بخوری دیگر** که چون بینی گرفته باشد و از دهان باید نفس کشید فی الحال بکشاید صفت آن شکمبه را سیراب سازند در تحلیل و فلفل اندازند چون پخته شود سر را بالای آن بدارند و ردائی بر سر داشته باشند تا بینی بکشاید ولیکن میباید که خود را نیکو بپوشند که ناگاه باد نزند و زحمت زیاد نشود **غرغره** که منع ریختن نزله به گلو و سینه کند صفت آن گلنار فارسی حب الآس پوست خشخاش سفید عدس کشنیز خشک کرنا نج مجموعه را در دو پیاله آب بجوشانند چون یک پیاله بماند صاف نموده غرغره نمایند

باب دوم در امراض چشم

بدانکه چشم مرکب از هفت پرده و سه رطوبت ست عزیزی بترتیب ابتدا از طبقه که مماس استخوان ست منظوم ساخته نظم کرد آفریدگار تعالی به صنع خویش ۴ چشمت بهفت پرده و سه آب منقسم ۴ صلب مشیمه شبکه زجاجی و پس جلید ۴ پس عنکبوت و بیض عنب فرق و ملتحم ۴ رطوبات زجاجیه و جلیدیه و بیضیه است و قوت بینائی در رطوبت جلیدیه است باقی رطوبات و طبقات خوادم و معدات وی اند **رمد** ورم ملتحمه است اگر از خون باشد علامتش سرخی چشم و عظم ورم و امتلاء عروق چشم و بسیاری وسخ ست علاجش فصد قیفال از جانب ورم ست واگر در هر دو چشم باشد از هر دو دست فصد کنند و حجامت و تلیین طبیعت بشراب منجذ از عناب و آلوی سیاه و گل بنفشه است و شیاف ابیض سفیده تخم مرغ با شیر دختر سوده در چشم چکانند یا بر پشت چشم طلا نمایند **ضمادی** نافع صفت آن صندل سرخ سوده کشنیز تر برگ عنب الثعلب خرفه تر مجموعه را کوفته پخته بر پیشانی چشم ضماد نمایند و غذا عدس و ماش بشیره بادام شیرین با روغن گاو یا روغن گوسفند و اسفاناخ چاشنی داده تمرهندی و شکر یا برگ خرفه و کدوی تر یا پالک یا روغن کدوی تازه پخته چاشنی داده تمرهندی و قند بخورند و زرده تخم مرغ نیم برشت اگر قبض در طبیعت نباشد بخورد و اگر رمد صفراوی باشد علامتش آنست که آماس و سرخی و وسخ از دموی کمتر بود و درد و سوزش و ضربان بیشتر علاجش آنست که اگر مانعی نباشد فصد کنند لیکن کمتر از دموی گیرند خون را پس اسهال نمایند بمطبوخ هلیله

یا مطبوخ خیارشنبر و اگر دو درم پوست هلیله زرد و یکدرم گشنیز کوفته با آب گرم دهند خوب باشد ضمادی
نافع از برای این قسم صداع رمد لعاب بهدانه لعاب بزرقطونا شیر دختر همه را در سپیدی بیضه آمیخته پارچه را
با آن ترکرده بر چشم گذارند **و اگر رمد یابس باشد** طبیعت را نرم نمایند به شیرخشت حلکرده در گلاب
و گشنیز خشک یکدرم با آب خیسانیده نبات سفید ده درم داخل کرده وقت خواب بنوشند و
اگر رمد از بلغم باشد علامتش عظم ورم و بسیاری آب ریختن از چشم و درد و سرخی اندک و گرانی
و وسخ بسیار شیاف بر پلکها را به لعاب حلبه سرشته و تخم کتان و لعاب گل خطمی سوده در چشم
چکانند ضماد نافع درین قسم صبر سقوطری حضض مکی مرکی زعفران با آب سوده بر چشم ضماد نمایند
و غذا نخود آب با شیره حب القرطم بخورد جلاب نافع از برای نضج ماده این قسم رمد صفت آن
بادرنجبویه رازیانه از هریک دو درم صعتر گل بنفشه از هریک سه درم اصل السوس یکدرم
جوشانیده بپالایند و گلقند آفتابی ده درم در آن حل کرده صاف نموده بنوشند و این جمله
یک شربت است و اگر گلقند نباشد در عوض گل سرخ دو درم بیفزایند بجای گلقند قند سفید ده درم
داخل نمایند و چون اثر نضج از قاروره ظاهر گردد و اسهال بحب صبر و ایارج فیقرا کنند **و اگر رمد**
از سودا باشد علامتش سرخی و گرانی و خشکی و تیرگی رنگ و وجع ناخس و اندک سرخی
ملتحمه بود و گاه باشد که سرخی در ملتحمه نباشد اما پلک چشم البته باشد جلاب نافع برای این قسم رمد صفت
آن گاوزبان پرسیاوشان سر بنفشه بادرنجبویه از هریک سه درم جوشانیده صاف نموده بنوشند
و با آن مداومت کنند تا اثر نضج در قاروره ظاهر شود پس تنقیه نمایند به مطبوخ افتیمون پس شیاف
بر پلکها به لعاب گل خطمی که به شیر دختر گرفته باشند سوده در چشم چکانند در ابتدا و انتها رشیاف ابیض
و دینار چون بچشم کشند و غذا ماش و نخود و دنبه بره و اسفاناخ بروغن گاو پخته بخورند و مزید از دبیر
و شیرجه ساختن و مسکه گاوی با نان خوردن بهتر و اگر رمد از باد غلیظ باشد علامتش تمدد آن بی
گرانی و سیلان رطوبت باشد و گاه باشد که بسبب تمدد سرخ شود کماد نافع از برای رمد ریحی
صفت آن بابونه و شبت و صعتر و اکلیل الملک و حلبه و قیصوم و سداب در آب جوشانیده
سر به بخار آن بدارند و آب آن را نطول نمایند و ثفلش را کماد نمایند دوای هندی که
انزاپوتلی گویند نافع بود برای رمد صفت آن بوره زیره سفید شکر تری اجزا مساوی کوفته

در پارچه کتان ناؤکی بسته برچشم وگرد آن بگردانند واگر وجع وسرخی زیاده بود اجزای مذکور را بآب
بآب سوده برپنبه چسپانیده برچشم نهند پوٹلی دیگر از تالیف اطبای هند نافع ازبرای رمد صفت آن
زردچوب سوده زاج سفید مردار سنگ فلفل سفید توتیای سبز افیون همه را کوفته بهم آمیخته در چند
پوٹلی بندند مقدار دو سه ماشه بآب ترکرده بر دور چشم بگردانند وصاحب مطلق رمد را باید که از دو
دود وغبار سرما وگرما وروشنی وسفیدی وبریک چیز نگاه کردن بسیار بی آنکه نظر از آن نگردد و از
مجامعت بسیار احتراز نماید واز گرسنگی مفرط وامتلا وخصوص در عشا واز چیزهای بخارناک مثل سیر وپیاز
وکرنب وشور بها وترشیهای بسیار ترش وبیداری وخواب مفرط اجتناب نماید **ظفره** نقطه سرخی
است بر سفیدی چشم بسبب کشودن رگی از ملتحمه خون کبوتر یا فاخته خاصه آن خون از زیر پر خون
برکشند وبیرون می آید در ابتدا گل ارمنی بآن ضم کنند ودر انتها آب اکلیل الملک بالعاب حلبه
شسته بآن ضم کنند وبرچشم چکانند واگر انزروت سفید وکشنیز خشک در گلاب خیسانیده
در چشم چکانند نافع است اگر ابدانه داخل نمایند بهتر است **سبل** غشائیست که بر سطح ملتحمه متولد
شود از اجسام عرقیه که مشابه رگها باشد وغشاء رقیق درهم بافته گردد علاجش فصد کردن وسهل
دادن وشیاف احمر لین وشیاف احمر حاد وشیاف دینارگون در چشم کشیدن نافع واگر غلیظ
باشد باید داشت **جرب عین** مرضی است که پلک چشم درشت وسرخ شود باخارش وآب
ریختن وجوشش ودانه های خرد که سرهای او سفید باشد پوست تنک از آن جدا گردد یا دانها
باشد بصورت دانه انجیر شیاف احمر لین وشیاف سماق کشیدن در چشم. بعد از فصد قیفال
واسهال بقرص بنفشه نافع است ودر نوع آخر شیاف احمر حاد وشیافه اخضر در چشم کشیدن
بعد از فصد وتنقیه نافع است **جساء الاجفان** علتیست که پلک چشم سخت شود چنانکه
هر وقتیکه از خواب بیدار شود چشم نتوان کشادن تا زمانیکه دست بمالد ضمادی نافع ازبرای
این علت صفت آن گل خطمی وگل بنفشه بآب پخته ضماد نمایند وگرمابه بخارات گرم وچشم را
بآب گرم شستن سود دارد **سلاق** مرضی است که پلک چشم غلیظ شود وخارش داشته باشد
ومژه بریزد ودر ابتدای این مرض سماق را بگلاب خیسانیده در چشم بچکانند ضماد نافع ازبرای سلاق
در زمان ابتدا صفت آن برگ خرفه تر برگ کاسنی تر کوفته روغن گل بسرخ داخل کرده

ظفره

سبل

جرب عین

جساء الاجفان

سلاق

ضماد نمایند **طلای** که این منفعت دارد سفیده تخم مرغ روغن گل سرخ مخلوط کرده بر پلک چشم طلا
نمایند و اگر سلاق دیرینه و غلیظ باشد فصد و حجامت کنند بعد آن مطبوخ هلیله بدهند و سر به بخار آن
بدارند و شیاف احمر لین و شیاف ذریج در چشم کشند ضمادی نافع درین حال عدس مقشر تخم انار
کوفته به میبختج سرشته ضماد نمایند **قمل** سپش که بر مژه محل رستن مو پیدا می شود غرغره نافع چون
استعمال کرده شود بعد از تنقیه به ایارج فیقرا صفت آن عاقرقرحا مویزج سپندان جوشانیده
صاف نموده آبکامه داخل کرده غرغره نمایند و چشم را بآب شور و آب شب یمانی بشویند
شعر زائد و شعر منقلب بعد از تنقیه موی را بر کنند و خون خارپشت بران موضع طلا نمایند
و کندن پلک و داغ نمودن و بسوزن گذرانیدن چنانکه کحالان دانند مفید است **غرب**
زخمی ست که در گوشه چشم از جانب بینی ناصور شود و هرگاه دست بر پلک زیرین نهند چرک
بیرون آید علاجش فصد قیفال اگر خون غالب بود و اسهال بقرص بنفشه پس **شیاف**
غرب در ناصور چشم کشند صفت آن صبر سقوطری کندر انزروت سفید دم الاخوین
سرمه اصفهانی شب یمانی گلنار فارسی از هر یک یک درم زنگار ربع درم شیاف ساخته
بآب سوده بر موضع ناصور بچکانند **شیاف غرب دیگر** صفت آن زهره گاو یک درم
روغن بلسان بآن مخلوط کرده خشک نموده شیاف سازند و این شیاف از برای ابتدای
نزول الماء و انتشار و بیاض را نیز نافع است و این هر دو شیاف را بعد از آنکه غرب را
از چرک پاک کرده باشند بچکانند و مداومت نمایند اگر باین کفایت کرده بهتر و الا بمیل طلا موضع
غرب را داغ کنند **قرحه ریش چشم** اگر چرک داشته باشد بماء العسل یا شیر دختر
بشویند و شیاف کنند **بیاض چشم** سفیدی است که بر قرنیه ظاهر شود اگر بعد از قرحه داشته
باشد تمام زائل نشود و اگر بعد از رمد و صداع و شقیقه عارض شود بعد از زوال سبب چرم
صغیر و چرم کبیر و خرم مغسول بچشم کنند که بعون الله تعالی نافع است **دمعه** یعنی پیوسته
پر آب شدن چشم و سیلان اشک و دائما بعد از تنقیه اگر بدن ممتلی باشد بچشم کشند
صفت آن سرمه اصفهانی و توتیای کرمانی مساوی کوفته بیخته مدام در چشم کشند و از
شوربه ها پرهیز کنند و بر شعثا و در عناب عاجل النفع ست **نزول آب**

طلای
قمل
شعر زائد و شعر منقلب
غرب
شیاف غرب
شیاف غرب دیگر
قرحه ریش چشم
بیاض چشم
دمعه
نزول آب

رطوبتی غریبه باشد که در ثقبه عنبیه میان رطوبت بیضیه وطبقه قرنیه بایستد ومانع دیدن باشد علامتش
هرگاه در پیش چشم خیالات مثل پشه ومگس وموی پیدا آید هم نزول آب شود ولیکن این خیالات
از بخار معده نیز میباشد پس اگر در هر دو چشم دائم نباشد بوقت امتلای معده زیاده شود وبوقت
گرسنگی کم گردد از بخار معده است ایارج فیقرا وتنقیه بآن در ابتدا مفید است غرغره کردن بعد از
فصد باسلیق وشیاف ومرارات کشیدن واز شوربه ها ومیوه ها وحموضات ولبنیات پرهیز نمایند
وقلیه وکباب ومطجنه ونان خشکار خورد وبر تشنگی صبر نماید واگر مستحکم شود منع دیدن تمام
کند قدح باید کرد وآبی که قابل قدح بود سفید رقیق صافی باشد وآنکه کحیل وجراح احساس
کند وآنچه قابل قدح نیست تمامی وزیبقی وجصی وآسماجونی ومنتشر رقیق که هنوز بکمال نرسیده
باشد وهمه را به تدبیر قابل قدح گردانیدن ممکن است وگفته اند که هرگاه شش ماه بگذرد بر
خیالات مذکوره خوف از نزول آب نماید داشت **عشا** یعنی شبکوری ایارج وتنقیه بآن
ودارفلفل را بر آبی که از جگر بره که کارد بران کشیده باشند وبه درون آتش نهاده باشند
تا آن آب بیرون آمده باشد بسایند ودر چشم کشند شبکوری را زائل کند **جهر** یعنی روزکوری آن
رقت وقلت روح باصره بود علاجش تغلیظ وترطیب خون بود مثل شراب عناب وشراب
تفاح وهریسه وگوشت گاو **ضعف باصره** دوای هندی نافع افزایش روشنی چشم وتقویت
باصره هفت آن رتن جوت توتیای هندی بیخ زعفران سنگ بصری وهمه را از هر یک جزوی
کوفته بحریر بیخته کحل سازند **باب سوم در امراض اذن** **وجع الاذن** قطور نافع از
برای درد گوش حادث از گرمی لعاب اسپغول ولعاب بهدانه نیمگرم چکانند نافع یا ضماد
نافع از برای این قسم درد گوش صفت آن عنب الثعلب برگ کاسنی تازه برگ خرفه
کوفته از بیرون گوش وحوالی آن ضماد نمایند قطور نافع از برای درد گوش از سردی صفت
آن دهن لوز مر یا روغن شبت یا دهن فجل که دران جند بیدستر ومرمکی حل کرده باشند نیمگرم
در گوش چکانند وگوش را به بخار آب گرم بدارند وگوش را بر زمین گرم حمام نهند ضماد نافع درین قسم درد
گوش صفت آن گل بابونه گل خطمی سفید اکلیل الملک شبت سداب کوفته بآب پخته ضماد
نمایند **قروح اذن** علامت آن تقدم ورم اذن است وخروج مده اگر نو احداث باشد

باشد مرهم ابیض بروغن گل رقیق کرده بچکانند و اگر کهنه بوده باشد مرهم رسل یا باسلیقون اندازند
و برشعشا جهت تسکین درد نیم مثقال بخورند و اگر کرم در گوش پیدا شده باشد علامتش خاریدن
گوش بود و احساس حرکت آن و احیاناً بیرون آمدن علاجش قتل و اخراج آن کرم بود قطور نافع
آب برگ شفتالو و آب برگ آلو بچکانند قطور دیگر صبر سقوطری با آب سداب تر نموده در گوش
بچکانند فتیله مفید صفت آن صبر سقوطری بسرکه سوده و فتیله با آن آلوده در گوشش نهند این همه
تدبیر کشتن کرم بود بعد از آن عطسه آرند تا بیرون افتد یا گوشت گاو بیرون آورد دوای
طنین یعنی آواز گوش انکبابی نافع از تنقیه دماغ یا آنچه مناسب خلط بود بابونه اکلیل الملک
قیصوم شبت جوشانیده سر به بخار آن بدارند و روغن بادام تلخ و روغن بابونه و روغن
شبت در گوش چکانند و اگر از بخار معده بود تنقیه معده بقی و اسهال کنند و مداومت بطریفل
کشنیز نمایند و اگر خشکی و خلای دماغ بود استعمال مرطبات دماغ از اغذیه و اشربه نمایند و روغن
کدو و روغن بنفشه و بادام در گوش بچکانند و از مجامعت و ریاضت اعراض نمایند دخول جانور
و آب در گوش آنچه در باب کرم مذکور شد درینجا بکار آید و جهت دخول آب در گوش
بر یک پای که جانب آن گوش بود بایستد و گوش بر کف دست نهاده چند بار بر جهند تا آب
بیرون آید یا با شوره بر گوش نهد و بکدیا چوب بادیان که خشک باشد بگیرد و یک طرف
آنرا در گوش نهد و طرف دیگر را چرب کرده مشتعل سازد تا نشف آب از گوشش کند طرش
یعنی کری آنکه مولدی بود یا عارض بود و از پیری یا از فسخ عصب مفروش بواسطه ضربه یا سقطه
قابل علاج نیست و آنچه در تپ ها باشد بواسطه تصاعد ابخره صفرا بدماغ علاجش مسهل صفرا
باشد مثل شیر خشت و مطبوخ هلیله و تمر هندی بنوشند قطوری نافع درین قسم طرش روغن
گل بابونگی سرکه بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند در گوش بچکانند و روغن مرزنجوش را با روغن کدو
یا روغن بادام شیرین بچکانند و شراب آلو و شراب نیلوفر و شراب بنفشه و شراب تمر هندی بنوشند
و آنچه از ریختن اخلاط غلیظه بآلت سمع باشد علاجش نضج ماده است بشراب اسطوخودوس
پس تنقیه است با ایارج فیقرا و حب قوقایا و روغن بادام تلخ و زیت و روغن ترب و روغن قسط
در گوش چکانند دوای مجرب مؤلف از برای اکثر امراض اذن صفت آن بابونه اکلیل الملک

امرزنجوش زوفای خشک پوست خشخاش عنب الثعلب اسطوخودوس افسنتین اجزای مساوی در دیگ کرده آب برروی آن کنند و سر آنرا محکم بگیرند که در وقت طبخ بخار آن بدر نرود و پس چون غشا [illegible] پاتیل ملائم و چادری بر سر گرفته دیگ را در زیر چادر برده سر آنرا برگیرند و مرگوش را به بخار آن بدارند تا عرق آید پس دیگ را برآورده چادر را بر خود بپیچیده صبر کنند که عرق برطرف شود و اگر باد [illegible] این مرض خلطی سوداوی داشته باشد و وزن یکی از ادویه داخل نمایند و آنچه از افتادن چیزی در گوش بود علاجش آنکه روغن بادام در گوش چکانند و عطسه زنند و بینی بگیرند تا بیرون آید و آنچه از ثولول و گوشت زائد شود علاجش بریدن ست اگر ممکن باشد **باب چهارم**

در امراض **انف الف رعاف** یعنی خون آمدن از بینی اگر در بحران باشد منع جائز نباشد الا بوقت افراط و آنچه از امتلای و غلبه خون باشد نیز منع نباید کرد تا پری رگها و سرخی و گرانی بدن زائل نشود و آنچه از حدت و تیزی خون باشد علامتش آن ست که اندک اندک آید و خون رقیق با حرارت بود علاجش بعد از فصد قیفال تسکین و تغلیظ خون بشراب عناب یا آب زرشک و از چیزهای گرم پرهیز کردن و آب سرد بر پیشانی ریزند **طلای** نافع برگ امرود برگ بید برگ سفرجل کوفته بسر که سرشته بر پیشانی بمالند یا گل بسر که سرشته بر سر طلا نمایند **فروری** که چون در بینی دمند خون باز دارد صفت آن گلنار فارسی مازوی سبز افیون گرد آسیا کافور قیصوری دم الاخوین کهربا کوفته بیخته روی بینی را بگلاب بشویند و قدری ازان در سر کرده در بینی دمند و اگر نسج عنکبوت بآب مادر بروج تر کرده با لسیاهی دوات تر نموده در رو ر ند ندکور بران باشند و در بینی نهند خون آمدن بند کند و چون سرگین تازه خر بفشارند و آبی که بیرون آید در بینی چکانند بازو ها را محکم به بندند و محجمه بر جگر نهند اگر رعاف از جانب راست باشد و بر سپرز نهند و اگر از جانب چپ بود و کشیدن انثیین و پستین [illegible] آن منع رعاف کند **خشکی بینی** یا از حرارت و یبوست مفرط باشد یا از خلط لزج که دران حرارت اثر کرده باشد خشک و بسته شده باشد و آنچه از گرمی و خشکی بود و از خوردن چیزها گرم و قلت طعام و بیخوابی و ریاضت و مجامعت اجتناب نماید و روغن بنفشه و روغن کدو و روغن بادام چرب کند و خیار هندوانه خورد و بوی کردن کشنیز تر نافع بود و اگر از خلط لزج

باشد بقرص بنفشه کنند **نتن الالف** غرغره که بعد از تنقیه بحب ایارج وحب صبر نافع است
صفت آن خردل کوفته به سکنجبین داخل کرده غرغره نمایند و هر صبح بینی بر بول شتر شویند نشوق نافع
مرکب آب فوتنج و آب بادروج سوده استنشاق نماید عطسه وعطسه بسیار از گرمی دماغ باشد و باید
که از گرمی ها پرهیز نمایند و از دود و غبار و طلاهای خشک بر پیشانی و سر مالد و بوهای خشک مثل گشنیز
تر و صندل ببویند **قروح الالف** مرهمی بجهت قروح رطبه بینی مردارسنگ سفید آب قلعی
اقلیمیای نقره از هر یک یک درم کوفته بموم سفید یک مثقال بروغن گل سرخ پنج مثقال
گداخته ادویه را با آن ممزوج کرده استعمال نمایند و اگر بدن ممتلی باشد فصد کنند مرهمی
بجهت قروح یابس بینی مغز قلم گاو بروغن بنفشه گداخته اندک اندک لعاب بهدانه
داخل کرده برهم زنند و چون دیگر تشرب از لعاب بهدانه نکنند بکار برند **باب پنجم در
امراض فم و حلق** **بثور الفم** بیشتر از خون و صفرا بود علاجش فصد و اسهال به مطبوخ
هلیله است مضمضه نافع بعد از فصد و اسهال آب عنب الثعلب و آب کاسنی تازه و آب گشنیز
تر و آب سماق و آب شاه توت و اندکی سرکه انگوری مضمضه نمایند و ذرور نافع تخم خرفه طباشیر
بنفشه سماق گل سرخ آرد جو عدس مقشر اجزا برابر کوفته بیخته در دهان بپاشند مجرب یعنی
بوی دهن آنچه از حرارت معده بود علامتش کم شدن بوقت تناول غذا و شستن
دهان بود علاجش هر صبح آب آلو و آب زرد آلو و زرشک که همه را در آب خیسانیده
صاف نموده باشند بخورند و از چیزهای گرم پرهیز نمایند و اگر از بلغم عفن در معده باشد
علامتش آنست که بشستن دهان و طعام خوردن زیاده شود و ساکن نگردد علاجش
تنقیه معده باسهال و قی ست و زنجبیل پرورده در دهان گرفتن و مداومت باطریفل گشنیزی
نمودن نافع است و اگر فساد لثه و عمور یا باشد بسبب فرود آمدن رطوبت فاسد و عفن از
سر مضمضه نافع بعد از تنقیه دماغ با ایارج فیقرا برگ مورد و گلاب و سرکه برگ مورد در و جوشانیده
باشند حل ساخته مضمضه نمایند و حب مسک در دهان نگاهدارند و اگر از فساد لثه و عمور
و عفونت آن و دوام ترشح خون از جا جش باشد بفصد قیفال و اسهال بقرص بنفشه
نمایند و مضمضه نافع درین قسم برگ مورد و گلسرخ سماق به آب و گلاب جوشانیده

وصاف نموده مضمضه نمایند وترک شیرینی واگر بجز از فساد دندان کرم خورده وسیاه شده باشد
وبرشستن وپاک داشتن وسنون وخوشبو وردهان گرفتن دور نشود دندانها را بکشید اورام شفتین
یعنی ورم لبها علامت هر خلطیکه باشد استفراغ آن کنند ضماد نافع ازبرای اورام شفته از
خون وصفرا صفت آن آرد عدس کشنیز ترکوفته بلعاب اسپغول سرشته ضماد نمایند
ضماد نافع ازبرای ورم بلغمی وسوداوی صفت آن بابونه اکلیل الملک گل خطمی سفید بزر
کتان تخم مرو ضماد نمایند اورام لثه وعمور یعنی آماس گوشت دندانها وعمور جمع عمر است
یعنی گوشت میان دندان ها اگراز حرارت باشد علامت آن لشناسند اگر دموی بود فصد
قیفال کنند واگر صفراوی باشد مطبوخ هلیله زرد دهند مضمضه که در هر قسم مفید است آب
عنب الثعلب آب برگ خرفه آب برگ سداب آب برگ کاسنی مخلوط کرده مضمضه نمایند
وهرگاه از برودت ورطوبت باشد علامتش سفیدی لون وورم وسردی ست که بزبان
محسوس شود مضمضه نافع درین قسم صفت آن عسل مصفی بلعاب حلبه حل کرده روغن گل سفند
وروغن مصطگی داخل کرده مضمضه نمایند لثه دامیه یعنی آمدن خون ازبن دندان اگراز غلبه
خون باشد فصد کنند واگر از حدت خون باشد به مغلظات مثل شراب عناب مضمضه نمایند نافع
بود وبعداز فصد واسهال آب عنب الثعلب آب کاسنی تازه آب کشنیز تر وآب سماق وآب
شاه توت واندکی سرکه انگوری مضمضه نمایند وذروری نافع تخم خرفه سه نفشه سماق گل سرخ
آرد جو عدس مقشر اجزا برابر کوفته بیخته در دهان بپاشند ومثل شراب عناب وشراب
زرشک وآب غوره بنوشند وعدس پخته غذا کنند سنون نافع ازبرای این قسم صفت
آن کربانج گلنار فارسی طباشیر سفید سماق گل سرخ پوست انار ترش شاخ گوزن سوخته
کوفته بیخته سنون نمایند که بعون الله تعالی نافع است استرخاء لثه سبب رطوبت
علامتش آب از دهان رفتن واحساس سردی لثه ولرزیدن فکین در وقت سخن گفتن است
سنونی نافع چون استعمال کرده شود بعد از ترک سردی وتری صفت آن قرنفل مصطگی سعد
کوفی تمر هندی گل سرخ گلنار فارسی سنبل طیب جوز السرو اجزا مساوی کوفته بیخته برین دندان با
بپاشند درد دندان اگراز حرارت علامتش آنست که از آب سرد تسکین یابد واگراز غلبه

اورام شفتین

اورام لثه

دندان بود دامیه

لثه دامیه

استرخاء لثه سنون

درد دندان

مضمضه نافع

خون بود فصد و حجامت کنند و اگر از صفرا بود مطبوخ هلیله دهند مضمضه نافع ازبرای درد دندان
ازگرمی صفت آن عنب الثعلب بزر البنج پوست خشخاش با آب جوشانیده صاف نموده شکر
وگلاب و روغن گل سرخ داخل کرده مضمضه نمایند اگر یابد بهتر والا قدری افیون بر موضع درد
نهند و قدری موم بالای آن بندند و اگر از سردی باشد مضمضه که نافع است آنرا فوتنج
صعتر عاقرقرحا بزر البنج در آب جوشانیده صاف نموده مضمضه نمایند و قدری عاقرقرحا در دهان
گیرند اگر تسکین یابد بهتر والا قدری برشعثا بخورد و بر موضع درد نهد و باید دانست که هرگاه
گوشت بن دندان که آنرا لثه گویند آماس داشته باشد و پیش از آن سست شده باشد
و دائم قبول ماده می گیرد و از آن خون می آید برکندن دندان درینصورت مضرست و اگر لثه
قوی و آماس نداشته باشد و درد در درازی دندان بود و سوراخ و ریختگی در آن پیدا شده
باشد برکندن آن مفیدست و اگر درد عمور بود گاهی لجنبدن دندان تسکین یابد بجهت تحلیل ماده
وگاهی نیابد و گاه باشد که سبب درد دندان دود بود یعنی کرم که در بیخ دندان تولد کند بخوری نافع
ازبرای درد دندان تخم گندنا تخم پیاز بزر البنج کوفته یا پنبه بر یک جا بر آتش نهند و دهان را به بخار
آن بدارند و اگر خواهند که دندان را بکنند بی آنکه آهن بدندان رساند قدری عاقرقرحا رانگ ماه در شیر
یک ساله اندازند که تا مثل خمیر شود بر دندانها نهند و دندانهای صحیح را محافظت نماید که بدندان

ضرس

نرسد ضرس یعنی کندی دندان برگ زردآلو خرفه و برگ خرفه بخاید که زائل می گردد و موم با
مغز بادام نیز همین عمل نماید و صعتر با دروج و نمک و روغن بالیدن هم مفید بود و مضمضه شیر
تازه گرم نیز مفید بود و گاه بود که از خوردن چیزهای سرد دندانها را حالتی پیدا آید که هر
گاه چیزی سرد بآن برسد درد کند زرده تخم مرغ گرم و نان گرفته و دندان نهد چند کرت و چنان

ضریر الاسنان

گرم که از اثر گرمی آن آب از چشم بیرون آید ضریر الاسنان فی النوم یعنی دندانها

تحرک الاسنان

برهم زدن در خواب روغن قسط بر نکین بالند و بالونه و قیصوم طلا کنند تحرک الاسنان
یعنی جنبیدن دندانها آنچه از پیری بود قابل علاج نیست و آنچه از طول مرض باشد یا از
کثرت رنج و ریاضت بی آنکه گوشت لثه را آفت و نقصانی رسیده باشد علاجش
غذاهای مرطب و سمن ست چون گوشت بزغاله و بره و مرغ فربه و سنون قابض بکار داشتن

برای

وانچه از استرخاء لثه باشد علاجش گذشت سنون نافع از برای حرکت دندانها بسبب نقصان لثه صفت
آن کندر وکرسنه زرد وانظروت جوز وم الاخوین ایرسا کوفته بیخته برین دندانها پاشند واگر ضربه و سقطه
انشقاق اللسان
بود علاجش استعمال سنون بارد وقابض ست **انشقاق لسان** یعنی شگافتن زبان این
مرض از حرارت وخشکی دماغ می باشد علاجش بزرقطونا وبهدانه وبرگ خرفه در دهان گیرد و
بادرنگ رابیزند و درهم مالند وکف که ازانجا برون آید برزبان مالند واگر از اخلاط معده
باشد معده راپاک گردانند واز غذاهای گرم وخشک اعراض نمایند وتعدیل معده کنند
اورام لسان
اورام لسان اگر از خون باشد علامتش سرخی زبان وورد باتمدد وباقی علامات غلبه خون
است مضمضه نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از فصد واخراج خون وتلیین
مضمضه
طبیعت صفت آن آب عنب الثعلب آب کاسنی تازه آب خرفه تر آب کاهو تر آب شاه توت
مضمضه نمایند واگر از صفرا باشد علامتش زردی زبان وسوزش وشدت درد است ولیسا باشد
که زبان باوجود ورم جوششش کند مضمضه که در دموی مذکور شد بعد از اسهال صفرا بمطبوخ هلیله
نافع است واگر از بلغم باشد علامتش سفیدی ورم وکثرت لعاب دهان است مضمضه نافع
درین قسم بعد از حقنه نمودن بحقنه که دران تربد وشحم حنظل باشد صفت آن صعتر سوده بماء العسل
سرشته مضمضه نمایند واگر از سودا باشد علامتش سیاهی وخشکی ودرشتی زبان ست مضمضه
نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از اسهال سودا بمطبوخ افتیمون صفت آن آب انجیر
اوجاع لثاة
زرد لعاب گل خطمی بروغن بنفشه مضمضه نمایند **اوجاع لثاة** یعنی دردهای بلاذه بفارسی گزک
نامند اگر از خون باشد علامتش سرخی وآماس ودرد گلو وباقی علامات خون باشد باندک دردی
زیرا که حس بلاذه کم بود مضمضه وغرغره نافع درین قسم بعد از فصد قیفال صفت آن سماق لبرگه
وگلاب خیسانیده وصاف نموده غرغره نمایند واگر از صفرا باشد علامتش نخش بود یعنی مثل سوزن
غرغره
دران موضع فرو بردن وبسیاری حرارت وخشکی دهان ودرد زیاده **غرغره** نافع درین قسم
بعد از تلیین طبیعت بآب آلوی سیاه وتمر هندی که شیرخشت دران حل کرده باشند صفت
آن آب کاسنی تازه وآب عنب الثعلب وآب خرفه تر ورب شاه توت دران حل کرده
غرغره نمایند واگر از سودا باشد علامتش محکمی وصلابت ورم وسیاهی رنگ ست غرغره نمایند

غرغره دیگر فلوس خیار شنبر بآب عنب الثعلب حل کرده صاف نموده غرغره نمایند واگر از بلغم باشد
علامتش نرمی آماس وسفیدی رنگ آن و درد به نهایت اندک است غرغره نافع درین قسم
صفت آن خردل کوفته بآبکامه وگلاب وسکنجبین داخل کرده غرغره نمایند واگر از سودا باشد علامتش
محکمی وصلابت ورم وسیاهی رنگ است غرغره نافع درین قسم چون استعمال کرده شود
بعد از اسهال سودا بمطبوخ افتیمون صفت آن صعتر حلبه بزرکتان انجیر زرد تخم خطمی در آب
جوشانیده صاف نموده بآبکامه وگلاب داخل کرده غرغره نمایند استرخاء لهاة یعنی فرود
آمدن ملازه اگر از سردی وتری باشد بانچه در درد لهاة بلغمی مذکور شد علاج نمایند و به مازو
ونمک وشب یمانی وبرگ مورد سوده ملازه را بردارند وگاهی سرکش وسبوس گندم را
بسرکه سرشته بریافوخ طلا نمایند وبعضی علاج این قسم را بریدن گفته اند اما بریدن خالی از خطر
نیست خناق عسر النفس لیشبش دل وعسر بلع است وخناق یا بسبب ورم لوزتین وعضلات
اطراف لوزتین وعضلات بیرون ست واین قسم را خناق مطلق گویند پس این آماس اگر از
خون باشد علامتش سرخی روی ومی رگهای زبان وعلامات غلبه خون بر تمام بدن باشد
غرغره نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از فصد قیفال وحجامت ساقین وتلیین طبیعت به
حقنه نرم صفت آن رب شاه توت وآب کشنیز تازه وگلاب وسرکه حل کرده غرغره نمایند وچون
ورم متغیر شود وزرده نرم گردد انگشت یا آلتی بران بمالند تا بگشاید واگر صفرا باشد همین غرغره نمایند
بعد از فصد وتلیین طبیعت بآب نقوع عناب وزردآلو وتمر هندی وسرنغف ودران شیر خشت خراسانی
حل کرده صاف نموده بنوشند واگر از بلغم باشد علامتش تهبج روی وچشم وسفیدی رنگ وبسیار
رفتن بلعاب دهن و درد اندک وشدت وتنگی خلق وشوری طعم دهان است غرغره نافع درین قسم
بعد از حقنه حاد که دران تربد وشحم حنظل باشد صفت آن عسل مصفی بآبکامه حل کرده غرغره نمایند
دیگر صفت آن رب الخرنوب بآب طبخ انجیر زرد حل کرده غرغره نمایند غرغره دیگر سکنجبین عسلی یا سکنجبین
عنصلی بآب ترب حل کرده خردل سوده داخل نموده غرغره نمایند واگر از سوده باشد علامتش
محکمی وتمدد موضع ورم وتیرگی وسیاهی رنگ علیل مائل برنگ بیمار وخشکی وترشی دهان است
وغرغره ها که در بلغمی ذکر شد درین قسم نیز نافع ست چون استعمال کرده شود بعد از فصد

استرخاء لهاة

خناق

باسلیق وحقنه متوسط میان حاد ولین سبب خناق ورم عضلات بیرون ست یا بدر رفتن مهرهای گردن از موضع خود بسبب ضربه وسقطه یا بواسطه مواد یا ریاح غلیظه که درمیان مهرها درآید یا تشنجی که در عضلات حادث گردد این را **خناق کلبی** گویند وازین خناق مطلق مراد نباشد علامتش آنست که مریض قادر بحرکت سر نباشد بجهتی از جهات وبر گشادن دهان البته قادر نبود وقتیکه از بیرون رفتن مهرهای گردن باشد از جای خود واگر از ورم عضلات خارج بود گاه باشد که توان دهان کشاد پس اگر ورم از عضلات باشد تنقیه نمایند بفصد وحقنه بتوسط ضماد نافع از برای خناق حادث از بیرون رفتن عضلات از موضع چون استعمال کرده شود بعد از فصد وحقنه متوسط در فقرات بمواضع خود ها صفت آن مغاث بغدادی گزهندی مرکی صافی اقاقیا صبر سقوطری سریش گاهی کوفته بآب برگ مورد وروغن گل سرخ سرشته ضماد نمایند **ذبحه** ورمی باشد در عضلات از هر دو جانب حلقوم که فرو بردن آب وطعام ازان عضلات می باشد ودر عضله که بر دهن مری وحلقوم واندرون مری نهاده باشد علامتش آنست که قادر نبود بر فرو بردن آب وطعام واگر جهد کند از بینی بیرون آید وسخن نتواند گفت وچشمها میل به بیرون کرده بلند شده باشد وآب از دهان سیلان کند وگاه باشد که سرخی ورمی هلالی از گوش تا گوش در پیش حلقوم بگردد ار طوقی پدید آید وآن مرض را باین سبب ذبحه گویند غرغره نافع چون استعمال کرده شود بعد از فصد قیفال واخراج خون اندک تا قوت باقی ماند بعد حقنه نرم کنند صفت آن رب شاه توت بآب عنب الثعلب حل کرده غرغره نمایند واگر قوت بود بار دیگر فصد کنند واگر مریض احتمال کند تا سه بار اعاده فصد میتوان کرد **دخول العلق فی الحلق** اگر دیده شود بگیرند باهستگی ودفع کردن آورند ودوای بجهت اسقاط واخراج علق متشبث به حلق چون دور باشد ونظر در نیاید صفت آن خردل ونمک سوده سرکه داخل نموده غرغره نمایند وجرعه جرعه بنوشند تا نفعت پذیرد بجهت اخراج علق زمانی طویل صبر بر عطش کنند وبحمام رفته در پیش دهان قدری تلخ ناموس نهند تا بآن میل کند وبوی آن بیرون آید

باب ششم در امراض حنجره وقصبه ریه وریه وصدر وحجابات صدر وجنب وعضلات وجنب وقلب

بحة الصوت آنرا بالفارسی گرفتگی آواز گویند واین مرض از فرود آمدن نزله بقصبه شش میباشد علامتش احساس بدرشتی وسوزش ودغدغه

درین موضع ست پس باید که منع نزله کند بخوردن شراب خشخاش غرغره که منع نزله کند صفت آن
پوست خشخاش بزر البنج عدس گلنار فارسی گلسرخ در آب جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند
واگر این ادویه را کوفته بخته خشک بپاشند نیز نافع ست ویا از سوء مزاج حنجره می باشد واین اکثر
در تهامی باشد واز تناول چیزهای گرم وخشک وتشنگی بافراط در هوای گرم علاجش نوشیدن
ماء الشعیر وماء رخنا وآب هندوانه وآب انار شیرین وشراب بنفشه بالعاب بهدانه ولعاب بزر قطونا
ولعاب خبازی وآب عناب ست ویا از سوء مزاج بارد حنجره میباشد وبیشتر حدوث آن
از خوردن یخ وبرف بافراط وتنفس در سرما وهواء خشک بود حب نافع درین قسم چون پیوسته
در دهان گیرند صفت آن فلفل خردل زعفران سنبل الطیب قرنفل کبابه دارچینی از
هریک جزوی صمغ عربی ربع مجموع قند سفید بوزن ادویه حب سازند ویا از سوء مزاج رطب
حنجره میباشد علامتش عدم احساس بخشونت ودرشتی تقدم مرطبات است غرغره نافع درین
قسم صفت آن انیسون بادیان صعتر ایرسا پودینه بآب جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند
ونافع است این قسم را زنجبیل مربا وعسل وسیاه دانه خوردن وانجیر ولبته بریان کرده شیرو
دمویز ویا از سوء مزاج خشک میباشد علامتش آنکه باگرفتگی آواز حدت وصفا اندک می باشد ودر ستی
وورد بیشتر وحدوث این حال از گرد وغبار ودود میباشد علاجش روغن بنفشه تازه یا روغن
بادام یا روغن کدو اندک تجرع کردن ولعاب بزر قطونا بالعاب بهدانه وقند سفید ونبات
خوردن وشوربای مرغ فربه وماء الشعیر وگوشت بزغاله وبزد اسفاناخ خوردن واز سخن گفتن
احتراز کنند ویا از ورم حنجره وقصبه ریه است علاجش بحال معتدل الهوا ومعتدل الحار باشد
وریختن آب بر سر وگردن وخوردن زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت گرم وشوربای حلیم گندم وباقلاد
اسفاناخ ومغز بادام شیرین وشراب بنفشه وقند نبات سفید با تخم ریحان وبزر قطونا ویا لوده قند
ویا ترنجبین یا روغن بادام شیرین خوردن نافع ست **ضیق النفس** یعنی تنگی نفس اگر از بلغم
باشد علامتش خرخر در سینه ولسرفه برآمدن بلغم وتنگی نفس در وقت حرکت واگر از سر
بلغم بر نیاید خوف استسقا ست شراب منضج مستعمل درین قسم صفت آن زوفای خشک سه
درم انجیر زرد مویز منقی از هریک ده عدد صعتر بادیان تخم خطمی از هریک پنجدرم ایرسا اصل السوس

ضیق النفس

خراشیده از هر یک دو درم نبات سفید یکصد و پنجاه درم بدستور شراب سازند شربتی هر روز یک اوقیه
و بعد از نضج لبقی و اسهال تنقیه کنند و اگر تنگی نفس از سودا باشد دواء المسک حلو نافع است و دواء
المسک تلخ نیز نافع ست و اگر از حرارت دل باشد بواسطه کثرت بخارات علامتش عظم نبض
و تشنگی و سوزش دل است دوای نافع درین قسم که مسکن حرارت قلب است باید که استعمال
کرده شود این دوا بعد از فصد باسلیق صفت آن شراب صندل با شراب نیلوفر بعرق
کاسنی و عرق گاوزبان و شیرهٔ تخم خرفه مقشر داخل کرده بنوشند طلای که بر سینه بمالند
نافع بود صندل سفید بآب کشنیز تر و آب کاسنی تر سوده بر سر بمالند و اگر از استرخاء عضلات سینه
و ضعف حرارت غریزی باشد علامتش لینت نبض است و نفس بر مثال کسی زندگی گرسنه باشد
و تار است به نشیند و گردن راست ندارد و نفس بر نیاید و اول بر النفس بگاه و دوم النفس انتصاب
نامند علاجش علاج فالج ست و روغن قسط بر سینه مالیدن و اگر از خشکی ریه باشد علامتش باریکی
آواز و سرفه خشک و کم شدن آن از خوردن تربها و علاجش خوردن کشک بگوشت بزغاله و بره
و مغز کله که شیر بر تازه داخل کرده باشند و قند سفید با عرق بیدمشک و عرق گاوزبان و از میوه ها
هندوانه و انار شیرین و سفتالو می تواند خورد **سعال** یعنی سرفه اگرچه در ذات الجنب و ذات الصدر و
ذات الریه و سل و ورم جگر باشد علامات آن مذکور خواهد شد بدانکه سرفه گاهی خشک می باشد و
گاهی تر و سرفه خشک آنست که با آن چیزی بر نیاید و این سرفه از نزله رقیق و نزلات حاده میباشد که بعد
از سرفه فرود آید علامتش آنست که دست وقت خواب زیاده میشود و نیز قصبه و حلق خاریدن گیرد و نیز آید
اگر زود بعلاج آن پرداز ند بهتر و الا خوف سل باشد علاجش منع نزله است بخوردن شراب خشخاش غرغره
نافع درین قسم صفت آن عدس پوست خشخاش گل سرخ بزر البنج عنب الثعلب گلنار فارسی
جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند **حب سعال** که ماده را غلیظ گرداند و منع سیلان کند
صفت آن خشخاش سفید بزر البنج تخم کاهو مقشر مغز تخم کدو مغز تخم خیار نشاسته کتیرا صمغ عربی افیون
زعفران کوفته بیخته بلعاب بدانه سرشته حبها سازند و پیوسته در دهان گیرند و چیزی درشت
و خشن بر سر مالیدن درین قسم نافع ست و تیر سرفه از سوء مزاج گرم و خشک در مطش میباشد
علامتش زیادتی سرفه در وقت حرکت و گرسنگی و تشنگی و حرارت هوا است بالاغری بدن

وسرعت نبض وتسکین یافتن در هوای خنک از خیخانه وامثال آن علاجش خوردن کشک شعیرست
یا مرغ وکدو واسفاناخ وسرمق آشامیدن شراب بنفشه وشراب نیلوفر با لعاب بهدانه ولعاب بزرقطونا
وعرق کاسنی وعرق گاوزبان از میوه ها انار شیرین طلا آمی نافع ورین قسم صفت آن صندل
سفید سوده برگ خرفه ترکشنیز تر وتراشه کدو بگلاب سرشته پیوسته بر سینه بمالند واز سوء مزاج
سرو شش نیز می باشد علامتش ضد آن چیزهاست که در سوء مزاج حار ذکر شد علاجش خوردن
کلنگبین ست وعسل از میوه ها انجیر ومویز منقی ومغز پسته بادام وغذاها نخود از نخود وباقلا ولوبیای مطیب
بزعفران ودارچینی وسینه را بروغنهای گرم چرب نمودن ویا از جوشش قصبه ریه است واین
اثر انواع سعال ست علامتش آنست که از چیزی خوردن وغبار ودود والم یابد ونیز از هوای گرم
وخوردن شربتها علاجش فصد باسلیق وخوردن مسهل صفرا است وتدبیر سوء مزاج حار ریه نمودن ویا
خشونت قصبه ریه است ودود وغبار بسیار گرفتن علاجش اول لعابها وشوربهای چرب وفالوده
جات است وسرفه رطب آنست که با آن چیزی بر آید واین سرفه یا از امتلای خون وصفرا میباشد
علامتش عظم نبض وحرارت بدن وتشنگی وسرخی روی واز هوا وآب سرد راحت یافتن وبیشتر با این
سرفه چیزی بر نیاید اما چون گاهی چیزی از وی بر می آید از قسم بر آورده باشند علاجش فصد باسلیق است
وانچه در سرفه گرم گفته شده از اشربه واغذیه وضماد عمل باید نمود ویا از اخلاط غلیظ می باشد علامتش
خرخر در سینه وبر آمدن چیزهای غلیظ علاجش مثل علاج ضیق النفس بلغمی ست وباید دانست که
در سرفه اگر ترشی بدهند سرفه را زیاده کند واگر شیرینی دهند بصفرا مستحیل گردد ودهن تلخ شود پس شراب
نیلوفر که دران خاصیت هست که بصفرا مستحیل نمیگردد باید داد وبدانکه در بعضی اشخاص مشاهده شد
که ترشی ازاله سرفه آنها کرده پس اگر امتحان کنند بدادن ترشی در بعضی سرفها که از صفرا بود واز
ثواب دور نیست **نفث الدم** یعنی خون بر آمدن بسرفه اگر اندک بود وبسرفه اندک آید از حنجره
وقصبه ریه باشد علاجش غرغره بقابضات ست پیوسته گل ارمنی وصمغ عربی در دهان نگاهداشتن
واز گرمی ونعره زدن پرهیز نمایند واگر سرفه بسیار آید وبرنگ سرخ بود از سینه واگر نیم رنگ بود
از شش ست ودر جمیع اقسام فصد کنند از باسلیق یا اسیلم وشراب حب الآس وقرص کهربا دهند
وغذا ابرنج وباقلا با شیره تخم خشخاش دهند واگر ضعف غالب نباشد وتب نباشد یا مرغ دهند واگر

ذات الریه

تب باشد بار الشعیر دهند و از میوه ها امرود و انار شیرین دهند ذات الریه ورم گرم بود در شش
از صفرا باشد یا خون یا بلغم شور متعفن علامتش تب دائمی و سرفه و گرانی سینه و تنگی نفس و درد
از سینه بجانب پشت و انتفاخ و سرخی روی و چشم و سطبری پلک چشم و تشنگی و خشکی زبان و نبض
موجی و سبات و در بلغمی سرخی روی و چشم و حرارت کمتر بود و لیکن گرانی و سبات بیشتر باشد
علاجش فصد باسلیق ست و تلیین طبیعت بمثل شیرخشت و ترنجبین و خمیره بنفشه و غذا آش جو
از اشربه شراب عناب و نیلوفر و شراب بنفشه و شراب انارین با عرق گاوزبان وقت غلبهٔ حرارت
شیرهٔ تخم خیارین و شیرهٔ تخم کاهو دهند و در بلغمی پرسیاوشان و تخم خطمی و اصل السوس از هر یک
سه درم جوشانیده صاف نموده یکی از اشربهٔ مذکوره داخل کرده دهند **ضماد** نافع در ابتدای ذات الریه

ضماد

صفت آن آرد جو گل بنفشه کوفته گل خطمی سفید سرشته نیمگرم بر سر سینه ضماد نمایند و قیروطیکه
از موم سفید و روغن بنفشه سازند بر سینه بمالند و در آخر نیز ضماد مذکور تخم کتان زیاده کرده ضماد
نمایند **حب سعال** که دائم در دهن گیرند مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیارین خشخاش سفید مغز

حب سعال

بادام شیرین مقشر از هر یک سه درم گل بنفشه دو درم رب السوس یکدرم ترنجبین پاک کرده
بوزن مجموع ادویه کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حبها سازند هر یک دو دانگ و سر انگشت بر آن
نهند تا پهن شود بکار برند **سل** مرض ریهٔ شش بود و لازم آنست حمی اوقیه و بعضی کسان باشند

سل

که اگرچه شش ایشان منقرح نباشد لیکن حال ایشان مثل حال مسلولان و ایشان کسانی باشند
که مده در سینهٔ ایشان جمع شده باشد و مجاری نفس را تنگ و ممتلی گردانیده و مجاری دم زدن
را تنگ گردانیده و سرفه صعب و ضعف و لاغری و کاهش بدن پدید آید و این مرض اگرچه فی الحقیقة
سل نیست اما چون در عوارض شریک است به سل سل خوانند اما حقیقتش که قرحه شش باشد
علامتش لزوم تب اوقیه و سرفه و برآمدن مده بسرفه است و فرق میان مده و بلغم آنست که مده
با خون و خشک ریشه بیرون آید و بدبوی بود خاصه اگر بر آتش نهند و اگر در آب اندازند بعد از
زمانی در ته نشیند و بدانکه مرض سل اگر در ابتدا بود و هنوز بحد استحکام نرسیده باشد
چنین گفته اند که اگر بحد استحکام رسیده باشد و شیخ الرئیس گفته که علاج پذیر نیست
و طبیعت که متوجه علاج او شود از برای تسکین عوارض آنست که مدت حیات بصعوبت نگذرد

و علاجش دراول امرکه خون برآید فصد باسلیق کنند و خون اندک برآرند وآنچه ازخون برآرند بچند کرت
برآرند پس قرص کهربا باشراب حب الآس دهند و تدابیر نمایند و بدانکه درسل و دق حیله باید کرد که شکم
روان نشود که اگر شکم کشاید هلاک شود قرص مسلول را وقتیکه شکم کشاید باید داد صفت آن
گل سرخ شش درم طباشیر گل ارمنی از هر یک چهار درم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته
قرصها سازند شربتی یکدرم باشراب سفرجل یا با دوغ دهند و غذا عدس و ماش باشیره تخم
و شیره مغز بادام بدهند **ذات الجنب و شوصه و برسام** بعضی افاضل میان هر یک
فرقی کرده اند بیان آنرا در معالجه زیاده دخلی نیست و این هر سه ورم گرم ست در حجاب داخل
یا حجاب حاجز یا حجاب خارج یا عضلات داخل یا عضلات خارج و ورم قسم آخر چون در خارج ست
محسوس گردد و علامتش تب سرلازم و وجع ناخس در پهلو و نبض منشاری یعنی سریع متواتر مختلف الاجزا
در بلندی و پستی و صلابت متشابه منشار و تنگی نفس و سرفه خشک در ابتدا و آخر چیزی برآید علاجش فصد
باسلیق ست از جانب وجع بعد از دوم یا سوم باز فصد کنند بشرطیکه احتمال مریض و غذا آش جو یا اسفاناخ
دهند و از اشربه شراب عناب و شراب نیلوفر و شراب بنفشه با لعاب بهدانه دهند و طبیعت را
نرم دارند ضماد نافع در ابتدا گل بنفشه آرد جو بلعاب گل خطمی سرشته ضماد نمایند **ذات الصدر**
ورم حجابی است که سینه را فرو گرفته میکند اگر در جانب سر سینه بود ذات الصدر گویند و اگر در جانب
مهرهای پشت بود ذات العرض خوانند علامت ذات الصدر درد بود در داروی سینه از ترقوه تا معده
و عدم قدرت علیل نظر کردن بر زمین و آسمان و از تکیه کردن بر پهلوها و پشت راحت یافتن و علامت
ذات العرض احساس درد میان هر دو شانه بر پشت تکیه زده بجانب راست و چپ نگاه نتوان کردن
و در وقت سرفه زحمت بسیار رسد و علاج هر دو علاج ذات الجنب است الا آنکه در اول ضماد بر سینه
و در دوم در میان هر دو شانه باید نهاد **خفقان** طپیدن دل بیرون از اعتدال باشد و سبب آن
سوء مزاج ساده میباشد یا مادی و علامت سوء مزاجات تیکرار مذکور شد و سوء مزاج را به تبدیل و مادی
را به تنقیه و تعدیل تدبیر نمایند و در مبدلات و مسهلات مقوی دل مثل گاوزبان و بادرنجبویه و زعفران
لازم دارند و از دندان میباشد علامت و علاج دران خواهد آمد ادویه قلبیه گرم مشک عنبر عود درونج بهمنین
ابریشم زعفران قرنفل شاهسفرم دارچینی سعد کوفی ادویه قلبیه بارده مروارید کهربا صندل

ذات الجنب و شوصه و برسام

ذات الصدر

خفقان

گلسرخ طباشیر سفید گشنیز خشک سیب نیلوفر کافور ادویهٔ قلبیهٔ معتدل گاوزبان فیروزه یاقوت مرکبات مفرحات یاقوتی بارد معتدل وگرم دو دواءالمسک غشی معطل شدن حس وحرکت ست بسبب ضعف دل وسبب آن چیزی بود موذی که بدل رسد چنانکه در نوبت های بعضی تپها واز گزیدن هوام زهرناک واز خوردن زهرهای واز فضول بخارات ردیه بدینه چنانکه در اختناق رحم یا خارجیه چنانکه نتن جیف وامثال آن پیدا شده از سوء مزاج ساذج یا مادی یا قلت روح ورقت آن علاجش درانوقت ریختن آب سرد بود بر روی وبوی موافق وخوش بوئیدن وبوئیدن کاهگل بگلاب تر کرده ودست وپای مالیدن وحرکت دادن درقت تسکین وبهوش آمدن سبب معلوم باید کرد ودر دفع آن باید کوشید باب هفتم در امراض معده سوء مزاج معده علامت سوء مزاج گرم ساذج تشنگی وجشاء دخانی وفاسد شدن غذاهای لطیف واندک گرمی وخشکی دهان وقلت شهوت طعام است وعلاجش استعمال اشربهٔ بارده است مثل شراب زرشک وشراب غوره وشراب انار وشراب ریباس وشراب صندل وشراب لیمو ونارنج واغذیهٔ بارده مثل زرشکیه وسماقیه وحصرمیه وتفاحیه وآب بسیار سرد نوشیدن وعلامت سوء مزاج با ماده صفرا آنچه گذشت تلخی دهان وغثیان علاجش بدون آوردن صفرا بقی واسهال است اولا بعد ازان تدبیرات مذکوره وعلامت سوء مزاج حار رطب اعتدال از روی طعام وبسیاری آب دهان خاصه وقت گرسنگی وبقی برآمدن صفرا وبلغم یعنی صفرامحی علاجش قی کردن ست واسهال بحب غاریقون وشراب لیمون ده درم در گلقند آفتابی پنج درم سرشته بخورد ونوشدارو نیم درم در آب سفرجل یک سیر با شراب نارنج یک اوقیه هر صبح بناشتا بخورد وعلامت آنچه از گرمی وخشکی بود وعلامت حرارت است با زیادتی خشکی زبان ودهان وخشکی طبیعت ولاغری بدن وعلاجش خوردن آش جو ست با مغز فربه وگوشت بزغاله وبره از میوه ها انار شیرین وسیب شیرین دهند واز اشربه شراب انار شیرین با عرق کاسنی وعلامت آنچه از سردی ساده بود ضعف هضم ودیر گذشتن طعام از معده وتغیر آن تیزی وتری وبسیاری نفخ وآرزوی طعام وعلاجش جوارشات گرم ست وعلامت آنچه از سردی وتری ماده باشد کمی آرزوی طعام ومیل به غذاهای تیز وتند وتشنگی کاذب وآروغ ترش ونفخ در شکم است وعلاجش تنقیه معده بقی با آب شبت وعسل ست

واسهال بلغم و مداومت بانوشدارو و جوارشات و گلنگبین و علامت آنچه از سردی و خشکی یا ماده
سوداوی بود بسیاری آرزوی طعام است و ضعف هضم و بسیاری نفخ و سوزش معده و تری
دهان پیش از طعام خوردن و بیرون آمدن سودا بقی و بزرگی سپرز و علاجش تنقیه معده است
از سودا به مطبوخ افتیمون و معجون نجاح پس مداومت بمقویات معده و آنچه از سردی و خشکی بی ماده
باشد دیر علاج پذیرد استعمال اطلیهٔ گرم و تر بر معده است و علامت آنچه از تری بود بی ماده
قلت تشنگی و تنفر از اشربه و اغذیهٔ تر و ضرر یافتن از آنها و بسیاری آب دهان و سرعت نزول
غذا از معده علاجش اطریفل صغیر و قرص گل و علامت آنچه از سردی معده بی ماده بود ضعف هضم
و بطوء نزول غذا از معده و تغیر آن به ترشی و نرمی طبیعت و بادناکی شکم و بسیاری شهوت طعام
علاجش استعمال جوارشات حاره است و علامت آنچه از سردی و تری با ماده بود
مرکب از علامات سردی و تری مفرد است علاجش چیزهای گرم و خشک است وجع الفؤاد
یعنی درد فم معده یا از سوء مزاج ساده است علاجش تبدیل غذا و یا از اجتماع اخلاط ردیه است
علاجش تنقیه است و یا از ورم معده بود علاجش علاج ورم معده است چنانکه بیاید و یا از ریاح
است علاجش تکمید سبوس گندم و نمک در جاورس است و خوردن جوارش کمونی و یا از ضعف معده
است و علاجش تقویت معده است وجهم که فساد شهوت است و آن آرزوی خوردن گل و
امثال آن و سببش اجتماع اخلاط تفه است در معده پس طبیعت مائل بیباشد بچیزیکه ضد آن باشد
وگاه باشد که آرزوی او برای دفع و طلب ضد نباشد بلکه طلب آن حفظ باشد بمشابه و مشاکل
خود و فرق درمیان هردو آنست که آنجا طلب مشاکل است صحت با آن محفوظ نیست و آنجا
که طلب ضد است برای دفع موذی آن صحت محفوظ است علاجش تنقیه معده است بقی و اسهال
و تسکین این آرز و بمرغ بریان و شوربه و تمصیص استخوان طیور و نقلهای مرغوب هیضه و آن حرکت
مواد فاسده غیر منهضم باشد که از بدن بازگردد بعنف و شدت و بقی و اسهال دفع شود و گاه باشد
که قی نشود لیکن خالی از تهوع و غثیان نبود بدانکه هیضه چهار نوع میباشد یکی از خوردن طعام بسیار که
از احتمال معده زیاده بود دوم خوردن چیزهای لطیف و سریع الهضم سوم تباهی جوهر ماکول و
درمعده تباه شدن و ترش گردیدن پس لازم است هر شخص را که پیوسته ازین اسباب اعراض

وجع الفؤاد

شهوت

هیضه

اعراض

واجتناب لازم دانند وگاه بود که این بغایت ضعیف شود ونبض ساقط باشد ورنگ مریض مثل
رنگ اموات گردد باشد که تشنج پیدا آید ور دست و پا دران وقت طبیب را باید که نترسد و دست
از معالجه بازندارد و چهارم در اسباب هیضه سوء مزاج معده است که تغیر دهد غذا را الفساد و صفرا دنبه
اگر سوء مزاج حار باشد علامتش بر آمدن صفرا بود بقی واسهال علاجش قی است بآب گرم وتنقیه
معده است پس شراب انار منقوع وشراب لیمون منقوع وگلاب ورب سفرجل خالص بنوشند
یا معنبر گرداند غذا را سردی وفساد بلغمیه علامتش اخراج بلغم بود بقی واسهال وعلاجش آب مطبوخ
انیسون وزیره ومصطگی دهند وبگذارند تا شکم چند مجلس بیاید وجوارش سفرجل وجوارش عود تبرین
دهند **جوع کلبی** یعنی زیادتی آرزوی طعام وحرص بر ماکولات چنانچه در طبع گلاب می باشد و
این یا از زیادتی سردی معده میباشد وعلامت وعلاجش بگذشت ویا از بسیاری ریختن سودا
بفم معده میباشد وعلامتش آنکه شهوت آب اندک ست وترشی چشا وسوزش ودغدغه فم معده
بسیار وبی صبری بر بان خوردن وکثرت بران علاجش اسهال سوداست بمطبوخ افتیمون بعد
از فصد باسلیق وغذاهای چرب دادن که این مرض بسبب اشتیاق تمام بدن باشد بغذا چنانچه
حال ناتوانان ست وعلاجش غذاهای کثیر التغذیه دادن ست بکرات واندک اندک واز ادخا
تنگ محترز باشد وبدن را از تحلیل وطبیعت را از نرمی نگاهدارد وگاهی از دیدان می باشد و ذکر
در علاج دیدان خواهد آمد **جوع البقری** یعنی گرسنگی اعضا وسیری معده پس اعضا بنهایت بغذا
محتاج باشند وطالب ومعده ازان متنفر وغیر راغب واین مرض یا از سوء مزاج بارد فم معده است
که قوت جذب را بمیراند یا نقصان غذا وشدت شهوت را اعضا بغذا علامتش ضعف قوت ولاغری
بدن وبطلان شهوت است وچون دست بر فم معده نهند سردی محسوس شود ودر بعضی اوقات
غشی عارض شود وبسیار بود مسافران را که سرمای قوی خورند خاصه اگر پیش ازان گرسنه بوده
باشد وبه قلیل غذا کرده این حال عارض گردد وعلاجش در حال غشی تدابیر ست که در غشی ذکر
شده ومعده را بضمادات مقویه معده مثل ضماد متخذ از سعد وسنبل الطیب وگل سرخ ضماد کنند وچون
از غشی بیرون آید نان را در آب گوشت تر کرده بدهند واگر آب گوشت را باین طریق گیرند بهتر
ست بگیرند گوشت گوسفند یکساله چربی آنرا جدا کرده سرخی آنرا کباب کنند ودر دیگ سنگی نهند

جوع کلبی

جوع البقری

واندکی گلاب بران چکانند و سر دیگ را بپوشند و بر آتش نهند تا آب گوشت جدا شود و گوشت هنوز خام بود و گوشت را بیفشارند و آبی که برون آید و آنچه بی فشردن بر آمده باشد یک جوش دهند که پخته شود و اندکی نمک دران اندازند و بخورند و یا از خلط یعنی مثل بلغم زجاجی میباشد که لقم معده و قوت شهوت را بمیراند و این بو بخلاف بلغمی بود که شهوت کلبی احداث میکند زیرا که آن ترش بود و فم معده را گیرد و شهوت بحرکت در آرد و اینک سبب غشی گردد بی طعم و لزج و غلیظ و علاماتش علامات سوء مزاج بلغمی بود و علاجش تنقیه معده و تسخین آن بود و علاج آن قسم خالی از اشکال نیست زیرا که با استفراغ حاجت بود و گرسنگی اعضا و غشی مانع استفراغ ست یا حدوث جوع البقری از ضعف قوی در فم معده و حرارت مفرط در جمیع بدن است و علامتش علامات سوء مزاج گرم و تشنگی و خشکی طبیعت و سقوط قوت و وقوع غشی در وقت گرسنگی ست و علاجش در حال غشی معلوم شد و بعد از ان غذاهای سرد بالفعل و بالقوه و مقوی فم معده مثل نان در آب انار شیرین و آب سیب و آب سفرجل و شراب زرشک و شراب لیمون و نارنج و ریباس و غوره که به یخ خنک کرده باشند ترکرده بدهند عطش مفرط یا از حرارت دل و سینه و ششش میباشد و علامتش آنست که از هوای خنک بیش از آب خنک تسکین یابد و علاجش بوئیدن بوهای خنک ست مثل خیار و صندل و گلاب و برگ بید و اغذیه و اطلیه و ضمادات تازه بکار برند و یا از حرارت و علامتش علامات حرارت معده است و تسکین یافتن بآب سرد زیاده از هوای سرد و علاجش نوشیدن شیره تخم خرفه مقشر ست یا سکنجبین با شراب زرشک و از میوها خیار هندوانه و سیب و امثال آنها و یا از غلظیت و لزوجیت و شوربای خلط یا غذای میباشد که در معده باشد و ماهی شور جامع این هر سه صفت میباشد و علامتش آنست که هر چند آب خورد تشنگی زیاده شود و چون صبر کند از آب به تخفیص در اول و چیزهای گرم خورد مثل عسل و نبات تسکین یابد و این عطش را کاذب گویند و علاجش آنست که تنقیه بقی و اسهال و اگر بسبب غذا بود ترک اغذیه موصوفه نمایند و گفته اند که اگر دو عدد لیمون گرفته آب آنرا با نمک سنگ بخورند یا فرصت میدهد یا رفع میشود فی تهوع و غثیان تهوع حرکت معده باشد بدفع چیزی از طریق دهان که منتزان باشد یا آن حرکت اند فارغ و تهوع حرکت واقع است یعنی معده بحرکت مند فع و غثیان

عطش مفرط

فی تهوع و غثیان

حالتی بود که معده را بآن حرکت اقتضای تحریک باشد بسوی قی و سبب این حالات یا صفرا ست
و علامتش حرارت و تشنگی و دفع صفراست بقی و علاجش تنقیه معده است بقی و حقنه و تعدیل
باشربه و اغذیه و باید که اغذیه ملائم طبع و خوشبو باشد و یا از بلغم سوداست و علامت هر یک معلوم
و علاجش بعد از تنقیه بقی و حقنه آشامیدن شراب و انار و بهی منقوع است فی الدم
یعنی برآمدن خون از معده بقی و این مرض یا از کشودن رگیست از معده و علاجش فصد باسلیق
است و تجرع بآب سفرجل با شراب حب الآس با صمغ عربی و گل ارمنی و دم الاخوین و
خوردن بلوط و خرنوب و سماق نیز موافق ست و یا از آمدن خون از جگر یا از سپرز ست بمعده
و علامتش علامات آفات عضو اصلی است و علاجش اماله بجانب دیگر فواق حرکت فم معده است
از برای دفع موذی از خود و این یا از حرارت است چنانچه در تپ های محرقه و یا از خوردن چیزهای
بسیار گرم ست و علاجش استعمال اشربه و اغذیه و اضمده بارده است و یا از برودت حادث
در فم معده است و این اکثر پیران و مسافران را در سرما عارض گردد و علاجش آنست که معده را از بیرون
و اندرون گرم کنند درین نوع و در نوع ریحی و رطوبی که بعد ازین خواهد آمد حرکات عنفیه و نعره زدن
و نفس نگاهداشتن و صبر نمودن بر تشنگی و عطسه آوردن و جمیع اعراض نفسانی بنهایت مفید و موثر
است و یا حدوث فواق از چیزهای گزنده و سوزنده و فم معده میباشد چنانچه در قی زنگاری و خوردن
چیزهای تیز حادث می گردد و علاجش قی به سکنجبین و آب گرم ست و استعمال اشربه بارده مثل شراب
لیمون و شراب زرشک با لعاب بزرقطونا و یا از گرانی طعام بسیار و غلیظ یا بلغم لزج غلیظ می باشد
و علاجش قی کردن ست بآب گرم و در بلغمی بآب ترب و سکنجبین عسلی است و یا از ماده های غلیظ
میباشد و علاجش ماء الاصول و گلقند مقوی بمصطگی و انیسون ست طلای نافع درین قسم صفت آن
پودنه و شبت و بابونه کوفته روغن مصطگی داخل کرده بر فم معده طلا نمایند و یا از ورم جگر می باشد
و علاجش بجاید و یا از خشکی میباشد و علامتش آنست که در معده خلطی یا ثقلی یا بادی یا حرارتی نبود
و بعد استفراغات و تپهای گرم عارض می گردد و علاجش روغن بادام خوردن است و بر معده
مالیدن و غذا آش جو یا مرغ فربه و کدوی تر و اسفاناخ پخته بخورد و قند یا نبات سفید بآب هندوانه
و لعاب بزرقطونا بنوشند اورام معده این آماس یا از صفرا و خون میباشد و علامتش تپ و حرارت

در معده و درد و ظهور ورم و درشتی زبان و شدت تشنگی و سقوط اشتها ست و علاجش فصد باسلیق است
و نوشیدن آب انار ترش و شیرین و نوشیدن ماء الشعیر و شراب لیمون و شراب آلو و تمر هندی و شراب
بنفشه و شراب نیلوفر با آب عنب الثعلب تازه و آب کاسنی تازه ضماد نافع از برای این قسم در ابتدا
آرد جو برگ خرفه لسان الحمل آب سفرجل آب شبت درهم سرشته بر معده ضماد نمایند ضماد نافع درین
قسم بعد از تسکین حرارت صفت آن اکلیل الملک گل خطمی کوفته با آب سرشته ضماد نمایند و یا از اشربه
مذکوره آب بادیان و آب کرفس افزایند و اگر ورم معده از بلغم بود علامتش تب ملائم و بسیاری آب آمدن
از دهان ست و سقوط شهوت طعام و سفیدی رنگ و زبان و تهبیج علاجش دادن ماء الاصول و غذا نخود
آب گوشت تیهوج که مهرا پخته باشند و گوشت تیهوج را نخورند و بران اکتفا نمایند طلای نافع در ابتدا
صفت آن روغن گل سرخ و سرکه بهم آمیخته بر معده طلا نمایند ضمادی که بعد از چند روز استعمال کرده
میشود صفت آن خاکستر چوب انگور سعد کوفی سنبل الطیب کوفته بیخته بگلاب و سرکه سرشته ضماد نمایند
و اگر تحلیل نیابد استفراغ برفق نمایند صفت که برفق اسهال نماید بادیان سه درم تخم کرفس دو درم
جوشانیده صاف نموده فلوس خیار شنبر پنج درم گلقند آفتابی ده درم دران حل کرده صاف نموده
بنوشند و چند صبح باین مداومت نمایند و اگر از سودا بود علامتش صلابت ورم و افکار ردیه و فساد
و بدخلقی و خشکی روی است علاجش دادن ماء الاصول و چون علامت نضج ظاهر شود فلوس خیار شنبر
با آب رازیانه و آب کرفس حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند و چند روز
مداومت نمایند ضمادی محلل صفت آن حلبه بزر کتان بابونه گل سرخ کوفته بیخته با آب سرشته
ضماد نمایند و اگر تحلیل نیابد اسهال بایارج فیقرا مقوی با افتیمون و غاریقون نمایند ضماد
محلل قوی که بعد ازین مسهل استعمال کرده می شود صفت آن اشق مقل تخم کرنب سنبل الطیب
سعد کوفی اشق را بسرکه گلاب حل کرده باقی ادویه را کوفته بیخته با آب سرشته ضماد نمایند

باب هشتم در امراض کبد و مراره و طحال اورام الکبد

اگر از خون باشد علامتش
تب و گرانی و تشنگی و درد و سوزش در موضع جگر ست و سقوط شهوت طعام و ظهور ورم
و سرخی زبان و روی و مرقه خشک و فواق و اگر ورم عظیم بود معده را از عظم آن زحمت رسد
اگر در جانب مقعر باشد بآن علامات قی و قبض شکم و فواق و ذهاب و شهوت طعام بیشتر بود و اگر

طلای

باب هشتم در امراض کبد و مراره و طحال اورام الکبد [illegible]

زبان

در جانب محدب باشد سرفه و تنگی نفس و گرفتن دل و فرو کشیدگی چنبر گردن نیز باشد و میان ذات الجنب
و ورم جگر وقتی که در محدب باشد در وجه تحقیق آن مریض را گویند که نفس باز پس کشد چندانکه تواند نگاهدارد
بعد از ان از وی سوال کنند اگر دران وقت دردی در زیر و اندر اجهای پهلو بیابد به ورم جگر است
والا ذات الجنب و علاجش فصد باسلیق است و اشامیدن این اشربه شراب انار شیرین و آب
انار ترش و آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب و سکنجبین قندی و غذا ماء الشعیر ضماد نافع در ابتدا
صفت آن گل بنفشه برگ خرفه تر برگ لسان الحمل گلسرخ صندل سوده درهم سرشته ضماد
نمایند ضمادی نافع که بعد سه روز استعمال نمایند آرد جو گل بنفشه گل خطمی گلسرخ ضماد نمایند ضماد دیگر
که بعد از هفت روز که حرارت باشد استعمال می شود باید که بر ضماد ما قبل بابونه اضافه نمایند و
بعد ازین ضماد اختصار نمایند صفت آن گل بنفشه گل خطمی سفید بابونه گلسرخ کوفته با آب عنب الثعلب
تازه سرشته ضماد نمایند یا ورم کبد از صفرا است علامتش زردی روی و
زردی زبان یا جوشش آنست و شدت تب و حرارت و قی صفراوی مطبوخ مسهل صفرا
مستعمل درین قسم صفت آن تمر هندی تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی عنب الثعلب
جوشانیده صاف نموده شیرخشت خراسانی ترنجبین دران حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر
ورم در محدب کبد باشد چیزی که ادرار بول بیشتر کند بدهند و اگر در مقعر باشد چیزی که اسهال
کند و در هر صورت طبیعت را نرم باید داشت و یا ورم کبد از بلغم است و علامتش سفیدی
روی و زبان و قلت تشنگی و احساس نرمی ورم و عدم درد و ملائم بودن تب است ضماد
نافع درین قسم مستعمل بعد از نوشیدن ماء الاصول با شیره تخم خربزه و استعمال حقنه نیز صفت
آن گل بابونه اکلیل الملک گلسرخ تخم کتان کوفته بگلاب سرشته ضماد بندند و یا از سودا است
و علامتش ادراک صلابت در موضع جگر است و فساد رنگ و لاغری و قلت و شهوت طعام و کمی تب
و درد گاهی باشد با حرارت مزاج و علاجش اسهال سودا است بعد از آنکه نضج ماده به سکنجبین
بزوری یا عنصلی و اقراص مقل داده باشند و اضمده و اغذیه و اشربه بحسب سردی و گرمی مزاج
از آنچه ذکر شد ترتیب دهند سوء القنیه بدانکه ضعف و سوء مزاج کبد را سوء القنیه گویند
واین مقدمه استسقا است علامتش زردی روی آمیخته با سفیدی است و تهبج روی و پلکها و دست و پا است

یا ورم کبد از صفرا است

و یا ورم کبد از بلغم است

و یا از سودا است

سوء القنیه

استسقا

وگاه باشد که بهمه بدان بر سد واز لوازم این مرض ست بسیاری نفخ وقراقر در شکم واختلاف اجابت
طبیعت گاهی نرم باشد وگاهی قبض وگاهی زود وگاهی دیر وعلاجش خفیف از علاج استسقا
استسقا بدانکه استسقا در لغت بسیار آب طلب است ودر اصطلاح اطبا مرض بادی بود
به سبب آمدن ماده باغریبه تمامی اعضای ظاهری بآن موضع بر سر غذا واخلاط واین بر ۳ نوع است
اول زقی واین بدترین انواع ست پس لحمی پس طبلی وعلامت زقی گرانی شکم وبزرگی
آن ودرشتی پوست شکم ست وچون دست بر شکم بمالند چون زقی یعنی مشکی پر آب نماید و
آواز آب مسموع گردد ودر وقت دست زدن از پهلو به پهلو گردد علاجش علاج ورم جگر است اگر
علامات ورم جگر باشد واز سوء مزاج باشد گرم را به سکنجبین وآب کاسنی وسرد را سکنجبین بزوری
علاج کنند وغذا مناسب هریک دهند واستفراغ ماء اصفر به مثل کلکلانج بارد یا حار بحسب حرارت
وبرودت مزاج علیل بعد از آن بمدرات ومقویات که گرم یا سرد مواظبت نمایند
ومدرات تخم کرفس وانیسون ورویاس پر سیاوشان بادیان تخم خربزه تخم خیارین تخم کاسنی
مقویات قرص امبرباریس بارد وحار وقرص گل وشراب دینار وسکنجبین بزوری بهترین ادویه
این مرض ست وعلامات لحمی ترهل وآماس جمیع بدن ست وچون انگشت بر موضع فرو
برند مدتی درد گوی بماند وسفیدی بول ونرمی طبیعت وگاه باشد که بول سرخ بود بسبب
عدم امتیاز میان خون وماهیت وتر وبعضی این نوع اسلم انواع استسقا ست وعلاجش به
تقویت وبه سکنجبین ست یا نچه در سوء مزاج بارد معده ذکر شد ودر ریگ گرم ونرم
از کردن بدبر نهان شدن وعلامت طبلی عدم گرانی ست چنانچه در زقی بود وچون
بر شکم زنند آواز طبلی مسموع شود وناف برون آید علاجش اسهال برفق است بچیزیکه
احداث گرمی نماید وتعدیل جگر ومعده چه این نوع از گرمی جگر باشد وسردی معده حادث
شود پس بادها به سکنجبین بزوری وحقنها وشیافات دا ضمد کنند ادویه موضعیه سرگین بز و
سرگین گاو وکبریت وسرکه ترکیب کرده لحمی را از جمیع بدن وزقی را بر شکم وطبلی را بر اطراف
ضماد نافع از برای طبلی جاورس سبوس گندم ونمک گرم کرده ضماد نمایند واغتسال بچشمه های
گرم واستعمال حمام معرق واستسقا را نافع است وحمامی که تری افزاید یعنی حمامی که آب بسیار ریزند

خاصه آب جوش مضرست و شیر شتر که قیصوم و امثال آن چرا کند عوض آب و غذا دهند مفید است و
همچنین بول شتر و برگ قیصوم و درمنه خورده باشند و آورده اند که زنی را استسقا عارض شد
با حرارت و چندان انار خورد که از ذکر آن شرم می آید و خلاصی یافت ***قال اصغر*** یا بسبب دفع
طبیعت می باشد صفرا را بظاهر بدن بطریق بحران چنانچه در تب صفراوی در روز ی از روزهای بحران
و اگر پیش از هضم باشد نیک نبود پس اگر طبیعت دران وقت نرم باشد بدی و فسادش کمتر
باشد و درین قسم مدد طبیعت باید کرد و از آب زن گرم خوردن سکنجبین و یا از گرمی مزاج کبد باشد
و علامتش گرمی مزاج کبد و بسیاری زردی قاروره و کف زردست و علاجش مسهل صفراست
و شربتهای که جگر را خنک گرداند و غذا و ضماد با ازین قسم و یا از گرمی مراره باشد و فرق میان آن
هر دو آنست که آنچه از گرمی جگر باشد رنگ تمام بدن زرد شود و الا روی به تیرگی زند و بدن لاغری
پذیرد و طبیعت قبض شود و علاجش علاج گرمی جگرست و یا از سده جگر بیا باشد و علامت سده جگر
گرانی دران موضع بود بی درد و تب و اگر سده در جانب محدب کبد باشد بول رقیق و اندک باشد و
اگر در جانب مقعر باشد براز نرم و آبناک و سفید آید علاجش اگر سده در محدب بود منضج مدر بدهند مثل
سکنجبین با آب رازیانه و تخم کرفس و تخم کاسنی و تخم خیارین و اندکی لک مغسول و اگر در جانب مقعر
بود استعمال ادویه منضجه مسهله کنند مثل سکنجبین ریوندی و آب رازیانه و کرفس و کاسنی و
عنب الثعلب و یا از گرمی هوا می باشد و این قسم کودکان و زنان را بسیار حادث میشود علاجش
جاهای خنک ست و اشربه و اغذیه و میوهای خنک و یا از ورم مراره می باشد و علامت آن تب
سب و گرانی موضع جگر و درشتی زبان و تهوع و علاجش مثل علاج ورم کبدست و یا از ضعف مراره
بیاشد و علاجش مثل علاج ضعف جگرست و یا سده مابین جگر و مراره ست و علامتش تی
صفراوی یا اندک ثقلی در موضع جگرست و براز اندک اندک سفید گردد و علاجش استفراغ
صفراست و استعمال مفتحات مثل آب کاسنی تازه و بیخ کاسنی و عنب الثعلب رسیده و تخم
کرفس و رازیانه و ریوند چینی و سکنجبین بزوری و بحسب گرمی و سردی مزاج در مرکب و مفرد تصرف
نمایند و یا از سده مابین مراره و امعا ست و علامتش آنکه براز دفعةً سفید گردد و بعسر بیرون آید و ممکن
که قولنج تولد کند و علاجش آنچه گذشت و در گشادن سده این مجری آب مطبوخ کرنب و چقندر که دران فلوس خیارشنبر

حل کرده باشند با روغن بادام حقنه کردن بغایت مفید است واگر عنب الثعلب وتخم کرفس
داخل کرده باشند قوی تر باشد ویا از قولنج بیباشد وعلاجش علاج قولنج است یرقان اسود
یا از سده میان جگر وطحال یا از سده میان طحال وفم معده بیباشد وعلامت این هر دو آنکه یرقان
اندک اندک حادث شود وفرق میان هر دو اینکه در ثانی در شهوت دفعتهً ساقط شود وگرانی وتمدد
از جانب چپ بود علاجش سکنجبین بزوری واسهال سودا است ویا از بسیاری حرارت جگر وسپرز
که از خون آن بسوزد وفرق میان کبدی وطحال آنست که کبدی را سیاهی کمتر بود وعلامات سوء
مزاج کبدی وطحال نیک سیاه بود با سیاهی بول وبراز وشکایت مریض از جانب چپ وغم واندوه
بی سبب وحبست نفس وعلاجش فصد ست واخراج خون فاسد پس اصلاح وتعدیل جگر یا سپرز
ویا از ضعف جاذبه وماسکه طحال ست وعلامتش کدورت سفیدی چشم وسقوط شهوت وخروج
سودا القی وباسهال ست وعلاجش تقویت سپرز ونهادن محجمه بی تیغ زدن ست وضمادهای
مقوی مالیدن ودلک وریاضت اگر از سکون وبطالت ودعةٌ باشد ویا از بحران محرقه وامراض سوداوی
بیباشد وعلامتش آنکه دران امراض حادث بیگردد واز حدوث آن خفی حاصل می شود وعلاج
مدد کردن بر خروج ست ویا از ورم سپرز می باشد دوای او ذکر شد ورم طحال یعنی آماس
سپرز بیشتر سوداوی بود وبعد ازان دموی وآن بزودی بسوداوی مستحیل می گردد و
بلغمی وصفراوی اندک ونادر می باشد وبیشتر اورام از زیر سپرز عارض شود وفرق میان
بادو ورم آنست که از دست مالیدن در ورم وروز زیاده می گردد ودر باد تسکین بیباشد
وبود که آواز قراقر مسموع شود واما دموی علامتش درد در جانب سپرز وحرارت وتشنگی
وتب گرم واشتداد ریعی وسیاهی قاروره دگاه بود که در موضع سپرز سرخی پیدا شود و
علاجش فصد باسلیق اسهال بخیار شنبر وآب عنب الثعلب وآب کاسنی تازه وضمادهای
خنک وغذا ماء الشعیر واشربه که در اورام کبد ذکر شد واما صفراوی علامتش سوزش مفرط در سپرز
وتب حاد واشتداد وقی وزردی چشم وزبان اندکی با سیاهی آمیخته وعلاجش اسهال بطریق
ورم صفراوی جگر است واما بلغمی علامتش زیادتی حجم سپرز واندک زردی با آن وسفیدی روی
وزبان وتهبج چشم وحوالی آن وسفیدی بول وسیاهی براز بود وضماد نافع از برای ورم بلغمی سپرز مستعمل بعد از

یرقان اسود یا از سده

ضعف جاذبه ماسکه ست ورم طحال

تنقیه بلغم صفت آن تخم اسفند که آنرا ایزرحرمل گویند کوفته بیخته چوب انگور بسرکه در روغن گلسرخ سرشته ضماد نمایند اما سوداوی علامتش صلابت سپرز و بیرون آمدن از موضع خود و نفخ در شکم و نفس منقطع و سرعت نبض و شریان که بر هر دو جانب حلقوم ست چنانچه به بصر دریافته شود و لاغری بدن و علاجش اگر غلبهٔ خون بود فصد باسلیق و اسیلم دست چپ است پس ازان سکنجبین بزوری دهند و اسهال بمطبوخ افیتمون ضمادی نافع درین قسم صفت آن اشق بسرکه خیسانیده فودنج و سداب و بیخ سوسن آسمان جونی کوفته بیخته باب سرشته ضماد نمایند و قرص کبیر دایر سابه سکنجبین متخذ از سرکه کبیر نافع است اگر اشق را بر سپرز طلا نمایند ورم سپرز را تحلیل دهد و اگر یک درم قند سفید با سرکه بخورند ورم سپرز بگدازد اگر سبوس گندم بسرکه سرشته ضماد نمایند صلابت آنرا دفع کند **ریاح طحال** یا از سردی مزاج سپرز و غلبهٔ سوداوران میباشد و علامتش تمدد زیر پهلوی چپ و ورم غیر صلب چنانکه اگر دست بران فرو برند درد فرونشیند و قراقر کند و چپ نه بر آید علاجش مارالاصول ست که دران تخم فنجنکشت داخل کرده باشند و سفوف صرف دادن و صبر بر لنگی بغایت مفید است و نهادن محجمه بی آتش و ضمادی محلل بکار برند

ریاح طحال

باب نهم در امراض امعاء و مقعد و اسهال

باب نهم در امراض امعاء و مقعد و اسهال

هر اسهالیکه بود یا از ماکول بود یا از اعضا یا از هوا نیز میباشد که در جنوب و بلاد جنوبیه است اسهال میشود و انچه از اعضا بود یا از جمیع بدن ست و یا از عضوی غیر معین یا از عضوی معین مثل دماغ و معده و جگر و سپرز و زهره و روده اما انچه از ماکول بود یا از ادویهٔ مسهله میباشد که قوت او در معده یا در روده بماند و علاجش خوردن بزر قطونا بریان کرده بروغن گلسرخ چرب کرده یا رب سیب شیرین بدهند و یا از بسیاری خوردن ست که موجب تخمه و هیضه شود و یا چیزی مزلق مثل آلو یا عدس غذای که خشک طعم نبود یا بغیر شهوت خورده شود یا نفاخ بود و تولد ریاح کند و آن مانع اسهال معده شود بر غذا پس غیر منهضم بماند و موجب اسهال گردد علاج این مجموع آنست که یکشبانه روز غذا ندهند و بعد ازان غذای لطیف سریع الانهضام خفیف دهند و معده را بحسب خصوصیت که هر مزاجی تقویت کنند و انچه از اعضا بود یا از جمیع بدن ست و این را **اسهال بدنی** گویند و سببش اجتماع فضلات و ترک ریاضت و قلت تحلیل و بسیاری دعت و سکون و امتلای بدن است یا از حبس استفراغ که حادث بوده مثل حبس خون بواسیر و حبس طمث و امثال آنست و علامتش تقدم اسباب مذکوره است و علاجش تنقیه بفصد و اسهال است و اگر بدن قوی باشد

اسهال بدنی

بریاضت و حرکت و دلک و حمام معرق رسانید یا از غلبهٔ صفرا و اهتمام بدن است و علامت و علاجش در اسهال
مراری خواهد آمد و یا بر سبیل بحران میباشد و یا بسبب ذوبان و گداختن اعضا میباشد و این در عقب
حمیات او قیه اکثر عارض میگردد و علامتش التهاب و حرارت تن براز و اختلاف لون و عدم وجود آنچه
است در عضوی که موجب اسهال گردد اگر ذوبان **ذوبان** لحم و شحم بود صدید غلیظ و چرب بود و
در آخر مثل شحم متساوی القوام گردد و ذوبان لحم نیز اول صدیدی بود اما چرب نبود و در آخر متشابه القوام
گردد و یا عضوی غیر معین و این **اسهال ندی** بود سببش انفجار دبیله میباشد در عضوی از اعضای
صدریه و علامتش تقدم ورم است در آن عضو و وقوع لرزه و نافض قشعریره و علاجش آنست که
شیره تخم خیارین با گلاب و قند و هند و یا سکنجبین با شراب زرشک بحسب احوال و غذا ماء الشعیر باشد
یا جوزه مرغ و دوای که بعد از پاک شدن نفع و هند گل ارمنی طباشیر سفید دم الاخوین گلسرخ از هر یک
یک دانگ تخم کاسنی دو دانگ کوفته بیخته با یک مثقال شراب رب و هند و موضع را بمقویات ضماد نمایند
و در آش جو قدری برنج داخل نمایند و اگر تب نبود بجو حاجت نباشد و یا غیر مدی میباشد چنانچه
فضله جمع گردد و علامت آنست که در آن عضو ورمی ظاهر شود قبل اسهال خفتی در راحتی در آن
عضو پیدا شود و معرفت نوع خلط ببول و براز و یا دوار در عضو و اسهال حاصل تو الکرو اگر غب بود
صفراوی است و اگر ربع بود سوداوی است و اگر مواظبه بود رطوبی باشد و این نوع را اسهال دوری
می گویند و اگر دوری نباشد بلکه دائمی باشد و در بعضی اوقات قوی تر شود از فساد خون است و علاجش
تنقیه بدن است از خلط غالب و تعدیل مزاج با آنچه موافق باشد و تقویت آن عضو که در آن مجتمع میشود
و لضمادات و آنچه از عضو معین باشد یا از دماغ بود و این را اسهال دماغی گویند و سببش فرود
آمدن نزله بمعده باشد و فساد غذا و علامتش آنست که در اول روز که از خواب برخاسته باشد
چند مرتبه متواتر اسهال شود و پس ساکن گردد با علامات نزله و فساد مزاج دماغ و علاجش آنست که
بقفا تکیه کند و بالین نشیب کند و پیش از آنکه عادت از خواب برخاستن و مجالس نشستن بود بیدار
گردانند و قی فرمایند و آنچه بقی بر نیاید و در معده بماند یا برودة فرود آمده باشد بچیزی مزلق دفع باید
کرد مثل تخم ریحان و بارتنگ با تخم مرو یا بزر قطونا یا شربت انار شیرین یا قند یا شراب صندل یا شراب
خشخاش و ادویه قابضه که اسهال باز دارد نشاید دادن و تدبیر باز داشتن نزله باید کرد چنانچه در باب نزله

ذوبان

اسهال ندی

تنزله

گذشت ویا از معده باشد واین را اسهال معدی گویند واین بسبب سوء مزاج معده است ویا
بسبب باز ماندن ماسکه است از کار خویش بسبب ملاست سطح معده است از رطوبتی وعلامتش برون
طعام ست بی تغیری واحساس ثقل وعلاجش قی کردن ست وجوارش عود وجوارش خرنوب
وجوارش کندر خوردن ویا از ضعف قوت هاضمه میباشد از سوء مزاج وبیشتر سرد وتر بود ویا از
بسیاری ریاح در معده است ویا از رطوبتی لزج که میان ومعده حجاب گردد وهاضمه از کار خود بماند
وعلامتش ضعف هاضمه وثقل طعام بر معده وغیر متغیر ومنهضم برون آمدن این بوقت خود نه بسرعت
چنانکه در ضعف ماسکه مذکور شد وعلاجش آنکه سوء مزاج را بعلامات آنها معلوم کرده به تبدیل وتعدیل
کوشند وباد را بترک چیزهای نفاخ وکاسرات ریاح تحلیل دهند ورطوبتی را که علامتش غثیان وبسیاری
آب دهان وشیرینی دهان وبرون آمدن رطوبت است به براز وعلاجش قی آوردنست
باب ترب وشبت وعسل ومداومت بجوارشات مذکوره نمایند ویا از ضعف قوت دافعه
میباشد واین نهایت قلیل الوقوع ست پس اندک اندک دفع کند چه از ضعف یکبار دفع نتواند
کرد وآنچه دفع کند منهضم بود وعلامت ضعف دافعه معده آنست که زیاده از دوازده ساعت در معده
نماند وسبب آن یبوست بود وعلاجش بچیزهای مرطب باید کرد ویا از کثرت صفرا بود ومعده علامت
وعلاجش واسهال مراری نماید ویا از بلغم شور در معده بود وعلامتش شوری دهان ست
وعلاجش قی کردن است وخوردن گلقند مقوی به مصطگی وآشامیدن شراب سفرجل وشراب
لیمون ست ویا از شور وجوشش وقرحه است درویشی در معده وعلامتش جوشش دهان وخشکی و
حرارت ست که از بعد تناول غذا در معده احساس شورش ودرد میشود وچون طعام بگذرد تسکین
یابد ودر براز صدید وزرد وآب رقیق برآید وعلاجش اگر مانعی نبود فصد باسلیق کنند وغذا آش جو بریان
کرده وعدس وبرنج شسته باشیره خشخاش دهند وهر روز دو درم بزرقطونا بریان کرده ویکدرم
صمغ عربی سوده بروغن گلسرخ دو درم چرب کرده با شراب صندل بدهند واگر بعد از یک هفته
دفع نشود قرص طباشیر وسفوف حب الرمان دهند با شراب سفرجل ویا از باطل شدن خمل
معده باشد وسببش خلط اکال یا تیزاب سموم حاره یا ورم گرم که حادث شود در معده مثل فلغمونی و
حمره وعلامتش برون آمدن طعام غیر منهضم ست بسببی از اسباب مذکوره وعلاجش آنست که معده را بقابضات قویه ضماد نمایند

وغذا آش جو بریان کرده دهند اگر از حرارت بود والا شوربای گوشت کبک و برنج دهند وگفته اند
که حسوی که از شیرهٔ تازه و نان میده خشک کرده رسانند اثبات خمل معده میکند و یا از جگر باشد و این را
اسهال کبدی گویند و فرق میان اسهال کبدی و معدی آنست که در کبدی کیلوسیت و خمل معده
تمام بود و در معده ضرری نبود و اسهال کبدی با قیح و ریم میباشد و سببش انفجار دبیله کبد است و
علامتش تقدم ورم و ناقص و قشعریره است و علاجش آنچه مذکور شد و تقویت جگر با اشربه و ضمادات
ست یا غسالی ست یعنی مثل غساله گوشت تازه بود و سببش ضعف جگر باشد یا بسبب سده
سوء مزاج یا ورم و سوء مزاج را بعلامات آن معلوم کنند و دفع کنند و ورم و سده مذکور شد و گفته اند
که غسالی صعب تر بود زیرا منقی زائل شود و خشک نیست که هرگاه از برودت و رطوبت باشد مناسب
خواهد بود و یا از ورم صرف است و این را ذرب و سنطاریا کبدی گویند و سببش یا تفرق اتصال جگر
باشد و علاجش آنست که قرص طباشیر و گل ارمنی و دم الاخوین دهند و غذا زردهٔ تخم مرغ نیمبرشت و یا
امتلاء بدن بود و علامتش امتلای بدن ست و عدم علامات سیح و رودها و خروج تبدار کبدی در پی و
علاجش فصد اکحل ست با دوام مریض ضعیف نشده باشد و قابض ندهند و چون ضعف پیدا شود و
حجامت بر موضع کثیر از بدن نهند و قوابض استعمال کنند و یا صفراوی میباشد بسبب امتلاء جگر از صفرا و
صدیدی می باشد و این انفجار دبیله است از انفتاح سده و یا از احتراق شدید و علامات و علاج انفجار دبیله
مذکور شد و علامت انفتاحی و احتراقی و صدیدی و صفراوی آنست که با آن علامات سیح نبود و مختلط نبود
و بیمار را از خروج آن راحت حاصل آید و در وقت خلاء معده بیشتر بود و چون غذا خورده شود
ساکن گردد و علاجش قابض ندهند که خوف هلاک عاجل بود بلکه تعدیل مزاج نمایند و تعدیل اخلاط بمائ الشعیر
و اشربه بارده مطفیه که در آن قبض بسیار نبود و چون شراب زرشک و غوره و انار و ریباس و در این نوع
اسهال خوف سیح ست پس با رتنگ و اسپغول بریان کرده با اشربه مذکوره دهند و گاه باشد که در
کبدی پارهای جگر بیرون آید و علامتش آن بود که بر آتش نهند گداخته نشود و کیلوسی می باشد و سببش ضعف
جاذبه جگر بود و علامتش اسهال سفید و گاه بود که اندکی لیشبری زند بواسطه وقوف در ماساریقا و
قلت خون در بدن و لاغری و زردی رنگ با سفیدی آمیخته و علامات سوء مزاجات مضعف معلوم شود
و اکثر آن از برودت و رطوبت است و تعدیل و تقویت جگر نمایند و خلطی که پیدا شده از سده که علاجش در عرق ...

که معروف ست بجداول و علامتش ثقل در جانب راست و لاغری و فساد لون ست و علاجش تفتیح
سده است به سکنجبین بزوری و شراب دیناری و یا از طحال باشد از امتلای سودا و بسیاری آمدن آن
بمعده و علامتش غلبه اشتها و سوزش فم معده و ترشی دهن و سوداویت براز ست و علاجش اگر قوت
بود فصد باسلیق و اسیلم باید کرد و به مطبوخ افتیمون استفراغ کرده فم معده را قوت دهند و سپرز را
تکمید نمایند و محجمه به آتش چسپانند و یا از مراره بود و هرگاه صفرا از زهره برروده فتاده از آن آید که جهت
دفع ثقل و لزوجیت آن بکار آید اسهال حادث شود و علامتش وقوع آن در تپهای غب و محرقه
یا در عقب نوشیدن شراب کهنه است و علاجش اگر از صفرا بسیار بود به تنقیع هلیله زرد و تمر هندی و آب
انار ترش و شیرین بکرر تنقیه نمایند بعد از آن قرص طباشیر و سفوف حب الرمان با شراب سفرجل
و شراب زرشک ساده دهند و غذا دوغ سنگ تاب و آهن تاب و ماء الشعیر بریان و شوربای برنج با آب
سماق یا انار دانه دهند و اگر ضعف بود تیهوج یا جوزهٔ مرغ بریان کرده اندازند و اگر بریان کنند در وقت
بریان کردن در گردانیدن آن سماق بران ریزند و چون بریان شود سماق بران پاشند شاید
و یا از روده بود و این را اسهال معوی گویند یا از اکثر اسباب که در معده گذشت تواند بود و از
بثور سطح داخل بود و علامتش بیرون آمدن صدید یا غذای غیر کامل الانهضام و اختلاج
معده و احساس درد وقت مرور غذا بر روده باشد و علاجش فصد است اگر مانعی نبود و ماء الشعیر
جو بریان کرده و برنج و یا روغن گلسرخ و شراب سفرجل با شیرهٔ تخم خرفه مقشر و گل ارمنی و صمغ عربی
دهند و باب بارتنگ حقنه نمایند و ترک ترشیهای صرف کنند و از بثور سطح خارج امعا میباشد و
درین قسم صدید نبود و درد بالا و زیر ناف است و جبهٔ میل میکند و علاجش فصد و تسکین حرارت
و برگ خرفه و عنب الثعلب تازه ضماد نمایند و از هوای گرم اجتناب سازند و از رطوبات فاسده
که در روده جمع میشود میباشد علامتش خروج آن رطوبات با طعام قلیل الانهضام مست ناحس حال
معده و علاجش تنقیه است بقی و اسهال پس استعمال سفوف قابضه و از ترطب و سوء مزاج سرد و تر
میباشد که قوت ماسکه را ضعیف گرداند و علامتش آن چیزها ست که در رطوبت گذشته غیر خروج رطوبات
و علاجش استعمال جوارشات قابضه ست که در معده مذکور شد و از ضعف امعا میباشد چنانکه عصابات
بان آمده استرخا عارض نمود و علامتش علامت استرخا است و همچنین علاجش و این قسم اسهال قلیل الوقوع است

ذوسنطاریا امعوی

وازانفتاح عروق در امعاء اسهال دموی حادث شود واین را ذوسنطاریا معوی میگویند ودر
رودهای غلاظ ورودهای دقاق میباشد ورودها شش ست اول متصل به معده است وآن را
اثنا عشری گویند پس صائم پس دقیق واین هرسه را امعاء دقاق گویند پس اعور پس قولون پس مستقیم
واین هرسه را امعاء غلاظ گویند اگر انفتاح عروق رودهای غلاظ بود علامتش فرود آمدن براز بود
اول باخون وآخر بیخون بی آنکه علامت بواسیر باشد واگر در امعاء دقاق بود علامتش اول نزول
غالبا بود پس نزول خون رقیق وکف ناک یا قراقر وباد وعلامت اسهال کبدی نبود علاجش فصد
باسلیق است اگر غلبه خون باشد ورب غوره ورب سیب وحب الآس با شراب اینها یا گل
ارمنی ودم الاخوین وصمغ عربی داخل کرده با زرده تخم مرغ بریان دهند وغذا برنج شسته بریان
کرده با شیره تخم خشخاش بریان کرده وصمغ عربی داخل نموده با زرده تخم مرغ نیم برشت ویا پخته
وصمغ عربی بریان نموده بدهند وحقنه قابض از غسل برنج وحب الآس وگل ارمنی ودم الاخوین حل

قولنج

کرده هرگاه در امعاء غلاظ بود به نهایت مفید باشد قولنج چون اکثر وقوع این در روده قولو
میباشد تا آنرا ازان اشتقاق کرده اند یا از باد غلیظ باشد درمیان هر دو طبقه رودهای بماند و
چنان محسوس گردد که گویا بجوالی دو سوراخ می کند واین با وجود نرمی طبیعت نیز میباشد و
علامتش قراقر وانتقال درد از موضعی به موضعی وتقدم تناول میوها وغذاهای سرد وبادناک
وعلاجش شافها وحقنها که طبیعت را نرم کند وآورد وبادها را بشکند والبته باید که در لوله محقنه که دو
سوراخ داشته باشد بکنند واین قولنج را قولنج ریحی گویند ویا از ثقل ست که در امعاء محتبس
گردد واین قولنج را قولنج ثقلی نامند وسبب احتباس این اخلاط بلغم لزج بود ویا از سودا
یا از صفراوی با خشکی ثقل بنا وق شدن آن از خشکی طعامها یا از اندکی آن یا از حرارت رودها
یا ذهاب یا یبوست آن یا بسیاری آمدن بول یا کثرت تحلل بدن از کثرت ریح وحرارت
هوا علاج همه تسکینی درد ست بضمادها ودر آب گرم نشانیدن وبعد ازان استعمال حقنه
نمایند که شکم بیاورد وحقنه بجهت ریحی وثقلی وبلغمی وسوداوی صفت آن لسفانج فستقی

نسخه

تخم کرفس زیره کرمانی بادیان از هریک پنج درم سنا مکی مغز حب القرطم از هریک ده
درم گل بنفشه حلبه بزرکتان از هریک سه درم بالونه گل خطمی از هریک کف در یک من

و پنج سیر آب جوشانیده تا پانزده سیر آید بپالایند و ده درم نمک و ده درم فلوس خیارشنبر در آن حل
کرده صاف نموده ده درم روغن بادام اضافه نموده بدو مرتبه نیم گرم حقنه نمایند و حقنه که در حرارت استعمال
نمایند عناب آلو سیاه از هر یک پنجاه عدد سر بنفشه گل نیلوفر از هر یک پنجدرم برگ چقندر یک دسته
رازیانه شش درم گل خطمی سفید یک کف در یک من و پنج سیر آب جوشانند تا پانزده سیر
باز ماند بپالایند و ده درم فلوس خیارشنبر در آن حل کرده صافی نموده ده درم روغن کنجد اضافه نموده
بدو مرتبه نیمگرم حقنه کنند و بجای روغن کنجد بعضی ترنجبین چهار سیر کرده اند و در بلغمی ماء الاصول
و در صفراوی و حرارت شراب بنفشه و شراب نیلوفر با آب تمر هندی ترش کرده بعرق بادیان
دهند تا گشاده نباید غذا ندهند و اگر ضرورت باشد بغذا دادن ماء اللحم و شوربای مرغ دهند و بعد از
گشادن اگر غلبه خلطی باشد تنقیه کنند و یا از ورم کبد و طحال و کلیه بیاشد بعد از آوردن طبیعت
بعلاج چنانچه در موضعش مذکور شد و میشود استعمال نمایند و یا از ورم گرم امعای باشد و علامتش
احساس ورم و تب گرم و غلبه تشنگی و قی صفراوی و درد و پیچ رگها و گرانی و ضربان ست و اگر
دموی باشد علاجش حقنه بارده تلیین ست بشراب بنفشه و آلو و شیرخشت و فلوس خیارشنبر پس
فصد باسلیق و سائر تدابیر از اضمده و ادویه و اشربه چنانچه در اورام معده گذشت و از التوای روده‌ها
بیاشد و سبب التوا پاره شدن رباطات روده‌هاست بواسطه حرکت عنیف یا فتق یعنی
فرود آمدن امعا بکیسه حقنه و علامتش حدوث آن بعد از حرکتی عنیف یا سقطه یا ضربه می باشد و
احساس نزول آن بکیس خصیه و خود باز آمدن و علاجش دست بر شکم مالیدن بر فتق و هموار نشست
و بحرکات مختلف تا بجای خود باز آید و از دیدان یعنی کرمهای باشد و بعد از تلیین طبیعت بدفع
آن سعی نماید بانچه در باب دیدان ذکر کرده خواهد شد زحیر بدان که زحیر حرکت روده مستقیم بود زحیر
بدفع براز بطریق اضطرار و بیرون نیامدن مگر اندک رطوبتی که با خون بود و گاه باشد که خون نباشد
و صادق می باشد و کاذب و علاج هر یک ضد علاج دیگر است پس به تحقیق و تشخیص آن احتیاط نمایند و
باید داشت در صبح ناشتا شیرینی دهند از قند و بزر قطونا با تخم ریحان یا بارتنگ اگر آخر روز زحمتها نیابد
کاذب ست در صبح آن تلیین طبیعت بمثل شراب بنفشه و طبخ پوست بیخ خطمی و گاه باشد که به شیرخشت و
فلوس خیارشنبر حاجت افتد و غذا ماش و عدس مقشر با سفاناخ و شیره مغز بادام شیرین دهند و اگر

تحمنا برآید غالب آنست که صادق باشد و علامتی دیگر باید جست تا اعتماد توان کرد زیرا که باوجود قبض
و حبس ثقل در امعاء ممکن است که از جانبی دیگر تحمنا بیرون آید پس تفحص نمایند که پیش از وقوع این
مرض طبیعت قبض بود یا تلیین و چون مقرر گردد که صادق است اگر از باد باشد علامتش بیرون آمدن
آن بود با براز و سوزش و حرارت در معده و علاجش آشامیدن آب سفرجل با بارتنگ بریان کرده
است و غذا ماءالشعیر جو بریان و برنج و کاورس بریان کرده با شیرهٔ تخم خشخاش بریان و آب سماق
چنانکه بسیار ترش نباشد چاشنی دار بود و ضمادی نافع درین قسم صفت آن پوست خشخاش
گلسرخ بزرالبنج سفید گل خطمی سفید پوست انار کوفته بگلاب سرشته روغن گلسرخ داخل کرده بر
شکم نهند و اگر چنانچه ذکر شد تسکین نیابد قرص طباشیر دهند و اگر از بلغم بود علامتش بیرون آمدن
بلغم باشد با براز و سائر علامات بلغم و علاجش آشامیدن شراب حب الآس است با تخم
ریحان و تخم مرو بریان کرده و غذا برنج با پیه کرده پخته زیرهٔ بریان کرده دران انداخته بخورند و کاورس
و نمک گرم کرده بر شکم نهند و اگر ساکن نگردد سفوف مقلیاثا دهند و برقعشا شیافی نافع درین
قسم صفت آن حضض گلی زعفران کندر صمغ عربی از هر یک یک جزو افیون دو جزو کوفته بیخته
بآب سرشته شیافها سازند هر یک بقدر چهار انگشت یا زیاده و استعمال نمایند در اکثر اوقات
و این شیاف اکثر اقسام زحیر را نافع باشد و اگر از سرما بود علامتش زیاده شدن زحیر است
از رسیدن سرما بمقعد و علاجش علاج بلغم است و چیزهای گرم بر مقعد نهادن و بر زمین گرم حمام
یا بر خشت گرم مقعد را نهادن و گاه از نشستن زمین صلب این مرض حادث شود زردهٔ تخم
مرغ بروغن گلسرخ سرشته نیم گرم بر مقعد نهند و بیشتر انواع زحیر را چیزهای گرم نهادن مفید است
و چیزهای سرد مضر است و از ورم گرده و امعاء مستقیم میباشد و علامت آن ثقل و ضربان در آن
موضع است علاجش آبزن نافع درین قسم صفت آن گل خطمی و خبازی و بنفشه در آب انار
جوشانیده در آبزنی کرده دران نشیند شیافی نافع صفت آن گل و خبازی کوفته بیخته با آب
سرشته شیاف ساخته استعمال نمایند **مغص** درد روده ها را گویند و این مرض یا از باد است و علامتش
قراقر و انتفاخ و تمدد و بی آرامی و سکون درد به بیرون آمدن باد است و علاجش آشامیدن ماءالاصول
است و کماد سبوس و نمک و در آب گرم نشستن و یا از صفراوی میباشد و علامت خروج صفراست

وتشنگی ولهب وسوزش علاج شراب تمرهندی واسپغول وتخم لسان الحمل ویا از سوء مزاج گرم امعاست
وعلامتش علامت سوء مزاج گرم ست وعلاجش آب انار ترش وشیرین ست یا اسپغول بگلاب
وروغن گلسرخ برهم زده ویا از بلغم غلیظ است وعلامتش گرانی وخروج بلغم غلیظ وتقدم استعمال
مولدات بلغم ست وعلاجش تنقیه است بقی وحقنه وخوردن جوارشات ویا از دیدان ست وذکر آن
خواهد آمد سحج یعنی ریش روده‌ها واین چنین بود که بر سحج روده‌ها رطوبتی مثل زبد بر روده باشد با حدت
ومضرت صفرا وفضول که بران گذرد وباز دارد پس هرگاه اخلاط حاده بران بسیار گذرد وسطح
روده‌ها از آن رطوبت برهنه گردد وحدت اخلاط دران تاثیر کند ریش گرداند وعلامتش اسهال با درد
روده‌هاست پس اگر درد در ناف وبالای آن بود سحج در روده‌های بالاهست که امعاء وقاق وامعاء
علیا نیز گویند وچون با براز مختلط بود روا باشد بسبب نزدیکی باعضاء رئیسه وآن دل ودماغ
وجگر ست واگر درد زیر ناف بود درد در روده‌های زیرین است که امعاء غلاظ وامعاء سفلی نیز گویند
اول خون آید وبعد از آن براز واین سلیم تر بود وعلاجش آنکه شیر را آهن تاب نمایند که مائیت
آن برود وقدری صمغ عربی ونشاسته وطباشیر را بریان کرده اضافه نموده بیاشامند وپوست خشخاش
نرم سوده یکدرم یا ده درم شراب حب الآس یا شراب انجبار یا شراب سیب لعق کنند وقرص طباشیر
وقرص کهربا با اشربه مذکوره بدهند واگر تشنگی غالب باشد شیر تخم خرفه بریان کرده با اشربه مذکوره
بدهند وتخم نزوق بریان کرده واسپغول بریان ساخته بروغن گلسرخ چرب کرده درروده‌ها ساکن
گرداند وغذا برنج با شیره تخم خشخاش بریان کرده وصمغ عربی بریان نموده بدست مالیده برو ریخته
بخورند وزرده تخم مرغ نیم برشت بخورد واگر ضعف غالب بود کبک وتیهو یا جوزه مرغ بریان کرده
دهند دیدان یعنی کرمها آنچه درازست آنرا حیات گویند وتولد آن در امعاء وقاق می‌باشد
وعلامتش درد شکم واحساس حرکت آن در وقت گرسنگی ست وغثیان ودر صورت دندان
برهم زدن واز دهن آب رفتن ودر روز دهن ومالیدن خشکی کردن وبدخوی واز سخن سخت خشم
گرفتن وگاه بود که غشی وخفقان وحالتی شبیه بصرع عارض گردد وآنچه القرع یعنی کدودانه مشهور ست تولد آن
در امعاء غلاظ است وعلامتش آنچه هاست که گذشت وبرون آمدن واگر در حمام رود وصبر کنند
تا اعضا گرم شود وتشنگی غلبه کند بعد از آن چیزی خنک بر شکم نهند اگر بالای ناف جمع گردد

حیات است واگر زیر ناف ست حب القرع ست علاجش چهار روز هر روز قدری بشیر دهند
و در نماز پیشین نخود آب چرب و بعد از ان روز پنجم در صبح قدری چیزی گران از جای بجای نقل کنند
چنانکه نفس ثبات شود بعد از ان از سفوفی که ذکر خواهد شد در شیر با شیرینی مخلوط کرده بیکبار درکشند
و تا نماز پیشین هیچ نخورند بعد از ان نخود آب بخورند اگر پیش از ان که سفوف را بیاشامند اندک
کباب یا اندک شیرینی در دهان اندازند چنانکه آب آن بحلق فرو رود و متعاقب آن بیکبار دوا را
درکشند بهتر است سفوف و یدان صفت آن سرخس درمنه ترکی فیفیل بدی برنگ کابلی مقشر از
هر یک یکدرم ترمس شامی تربد سفید مجوف تراشیده قسط حب النیل از هر یک نیم درم کوفته بیخته
این مجموع یک خوراک است و آنچه شبیه بکرمی که در سرکه متولد شود و در امعاء مستقیم بود علامتش
خاریدن مقعد و خروج آن با براز ست و علاجش حقنه کردن بآب برگ شفتالو یا شونیز و ترمس و
شحم حنظل ست و تبنیل بروغن رشته شفتالو و روغن رشته زرد آلو چرب کرده صبر سقوطری بسرکه
انگوری حل کرده بآن آلوده نموده بردارد و از شحم حنظل و شونیز شیافی ساخته بردارد و چون تولد
اینها از بلغم ست و رطوبات از چیزها متولد بلغم و رطوبات اجتناب نماید و بعد از تنقیه و دفع آن بر صبح
ناشتا قدری مری تجرع نمایند تا منع تولد آنها نماید بواسیر جمع باسور ست و استعمال لفظ جمع
از مفرد باشد و این مرض در بینی میباشد و در رحم و در مقعد اما آنچه در بینی بصورت ثولول باشد
و سبب آن فضله بود که از دماغ باین موضع آید و بحرارت نفس لطیف آن تحلیل یابد و غلیظ آن
متحجر گردد و گاه بود که منتن گردد و علاجش تنقیه دماغ است و استعمال موم روغن و استنشاق
بآب گرم و اگر تحلیل نیابد بشگافند یا ببرند و بمراهم علاج نمایند و آنچه در رحم بود در امراض رحم خواهد آمد
و اما آنچه در مقعد است زیادتی بود که بر افواه عروق که در مقعد بود از خون سوداوی پیدا گردد و سه
نوع بود ثولولیه که صلب ست مشابه ثولول و عنبیه که شبیه دانه انگور بود و توتیه که بشکل توت شامی بود
و هر یک بیرونی و اندرونی میباشد و دامیه می باشد و عمیا علاجش فصد باسلیق ست و قالیفون و
حجامت ساقین و تنقیه سودا و اصلاح سپرز و جگر و غذای صالح تری افزا و طبیعت را از قبض نگاه باید
داشت بخوری نافع از برای بواسیر صفت آن برگ مورد دنباله بادنجان پوست بیخ کنیر مرکی
صافی شحم حنظل پوست مار اجزا برابر مقل ازرق نصف مجموعه کوفته بیخته بر آتش گذارند و در

وبرنجور سازند آنرا خشک گردانند دوای که همین عمل کند صفت آن سورنجان ریوند چینی نرم کرده بر موضع
ریزند همین عمل کند ضمادی که درد بواسیر را تسکین دهد بابونه اکلیل الملک گل خطمی تخم کتان از هر یک
سه درم افیون زعفران از هر یک یکدرم مقل ازرق دو درم کوفته بزرده تخم مرغ و پیه مرغ و روغن
گلسرخ و مغز ساق گاؤ و کوهان شتر سرشته ضماد کنند و اگر دامیه بود حالا خون نمی آید و خواهند که بیاید
زهره گاؤ و پیاز طلا کنند و اگر دامیه باشد منع آمدن خون نکنند مگر آنکه بافراط رسد و موجب ضعف
گردد پس منع کنند بقرص کهربا و شراب انجبار و شراب حب الآس و بشیاف کحلی صفت آن کنند
گلنار فارسی مازو سبز سرمه اصفهانی شب یمانی اقاقیا صمغ عربی اجزا برابر کوفته بیخته بگلاب سرشته
شیافها سازند هر یک برابر خسته خرما عمل نمایند و دستکاران ماهر بطریق بریدن علاج میکنند لیکن اگر
متعدد باشد تمام را باید برید و اگرچه این علاج کامل ست لیکن خالی از خطر نیست واما باد بواسیر
بادی بود غلیظ و عسر التحلیل و دردی مثل درد قولنج احداث کند و گاهی بجانب گرده بر آید و گاهی بجانب
خصیه و قضیب فرو رود و گاهی قبض بود و تلیین بی سببی از اسباب اسهال که ذکر شد و سبب
ریح بواسیر تحلیل اخلاط سوداویه و استحاله آن بریاح غلیظه و علاجش تنقیه سوداست و مداومت
بادوای کاسرات ریاح مثل جوارشات و امثال آن اما تلیین طبیعت و اسهال در بواسیر سبب
ریاح ست که از بواسیر حادث می گردد و انتفاخ عروق بواسیر چنانکه انتفاخ عروق امعا که ذکر شد
بسبب اسهال میگردد و علامتش علامات بواسیر و مشتبه میشود به بواسیر البطن و زلق امعا و حرق آنست
که در آنها علامت بواسیر نیست سفوفی نافع از برای اسهال بواسیر صفت آن تر ودع خطائی
کهربا شمعی گل مختوم از هر یک دو دانگ کوفته بیخته با ماست چکه بخورند معجون خبث الحدید از برای
اسهال بواسیر نافع ست و خوردن حضض هندی و ورق القنب نیز اسهال بواسیر را نافع
ست و همچنین هلیله سیاه در روغن گاؤ بریان کرده نواصیر و آن قرحه بود یا حادث در میان مقعد
و خصیه و از آن صدید زرد آب میرود و ناغذ می باشد و علاجش آنست که هر روز بفشارند و شیاف
غرب که در امراض چشم مذکور شد بگلاب سوده سه چهار قطره در آن چکانند اورام مقعد یا از خون
و صفرا باشد و علاجش فصد باسلیق و بروغن گلسرخ و سفیده تخم مرغ ضماد کردن بعد از آن ضماد کردن
بروغن گل و موم و زرده تخم مرغ و بعد از آن ضماد کردن بخطمی و سر بنفشه و خبازی و بابونه و اگر

واگر جمع شود و تحلیل نیاید بگشادن آن و انتظار نضج نباید نمود بلکه پیش از نضج او را بشگافند تا ناصور نشود

شقاق مقعد از حرارت و خشکی میباشد علاجش مرهمی سازند از روغن گل سرخ و اسفیداج و مردار سنگ و مغز ساق گاو و موم سفید و کتیرا و نشاسته بکار میدارند و اگر خون سیلان می کند شاذنج و دم الاخوین و شب سوده بران جاری نند **حکه مقعد** خارش مقعد از دیدان خرد میباشد و نیز کور شد از اخلاط صفراوی و شور میباشد و علامتش غلبهٔ این اخلاط ست و علاجش تنقیهٔ این اخلاط و اجتناب از مولدات آن و مسح مقعد بروغن گلسرخ و سرکه نافع است **خروج مقعد** یعنی برون آمدن آن و این مرض کودکان را بسیار حادث می شود ذرور نافع از برای خروج مقعد صفت آن برگ مورد مازوی سبز گلسرخ گلنار فارسی کوفته بیخته بعد از آنکه موضع را بروغن گلسرخ چرب نموده باشند و در آنجا پاشند و به اندرون فرستند

باب دهم در امراض کلیه و مثانه و صفاق و اعضای تناسل

وجع کلیه یعنی درد گرده یا از باد ست و علامتش تمدد بی گرانی و بی علامت حصاة چنانچه بیاید و از موضعی بموضعی منتقل بود و کمی آن در خلاء معده و نیکوی هضم علاجش ماء الاصول ست و در آن تخم خربزه و خار خسک و روباس و پرسیاوشان و اخل باشد و در آبزن نشانند که در وی بابونه و شبت و اکلیل الملک جوشانیده باشند ایشانند و ضماد از سراب و بابونه و شبت و کماد از سبوس و گلسرخ و نمک سازند و یا از ضعف ست و سببش یا از سوء مزاج پس اگر گرم بود حرارت موضع و رنگینی قاروره و تشنگی بران دلیل باشد و علاجش اشربه مدر و اغذیه و اطلیه بارده و تنقیه و استفراغ ماده اگر مادی بود و اگر سرد بود سفیدی قاروره و ضعف پشت همچون پشت پیران و ضعف باه و مثل آن بود علاجش حقنه کردن بروغن بادام تلخ و روغن حب القرطم و روغن قسط مالیدن و این روغنها در موضع گرده و بر اغذیه و اشربه گرم و معجون مادة الحیوة مواظبت نمودن و اگر مادی بود تنقیهٔ آن کردن ست اما لاغری گرده علامتش سفیدی رنگ بول و کثرت بول و درد پشت و لاغری بدن و قلت شهوت باه است حلوا نافع از برای این قسم صفت آن مغز بادام شیرین مقشر مغز نارجیل مغز فندق مغز پسته قند سفید بدستور حلوا سازند و نان میده روغنی و کله بز و کله گوسفند یکساله نافع ست و اما سنگ و قرحه بعد ازین خواهد آمد و در جمیع اقسام درد گرده آبزن نافع عسر البول و حصر البول یعنی دشواری و گرفتگی بول

شقاق مقعد حکه مقعد

باب دهم در امراض کلیه و مثانه و صفاق و اعضای تناسل وجع کلیه

اسباب هر دو یا آماس مثانه است یا بادی غلیظ در مثانه یا بسته شدن ریم و خون یا سوء مزاج گرم چنانچه در تپهای محرقه واقع شود یا سوء مزاج سرد و باطل شدن حس مثانه یا حبس بول و باز داشتن آن بسبب مانعی یا سنگ مثانه یا ضربه است که بمثانه رسد تا ورم امعاء مستقیم یا ورم رحم یا ثقلی خشک خشک و رطوبتی لزج یا باد غلیظ و امعاء مستقیم یا ریش و بثره در مجری که هرگاه بول بآن میرسد درد می کند پس میل بمثانه میکند هر یا عن المودی بیالا رفتن خصیه و علامت آماس مثانه اگر گرم بود تپ محرقه و درد صعب در مثانه و ترحر د انتفاخ مثانه و هذیان و تشنگی و سیاهی زبان ست علاجش آنست که فصد کنند و در آبزن متخذ از سر بنفشه و خبازی و جو مقشر و گل خطمی بدر آب جوشانیده نشاندن و ضماد متخذ از آرد جو و گل بنفشه و عنب الثعلب بر مثانه ضماد نمایند و بعد از تنقیه تقریباً ضماد بابونه و تخم کتان و آرد باقلا کنند پس اگر تحلیل نیابد و جمع مده شود و درد زیاده گردد و در انضاج کوشند با ضمده و نشانند در آب گرم چون درد ساکن شود نشان تنگی بود و جهت انفجار سرگین کبوتر و آرد کرسنه ضماد نمایند و دست بمثانه بمالند و چون بگشاید و در بول مده برآید شیرهٔ تخم خیارین با شراب بنفشه و با شراب انار یا قند سفید دهند و چون از مده پاک شود شراب کاکنج و شراب خشخاش و گل ارمنی و دم الاخوین و نشاسته دهند و اگر اماس سرد بود علامتش دشواری بول و بول غلیظ گرانی و تخدیر و ضعف در ساقها ظاهر گردد و احساس ورم و علاجش در آبزنی نشاندن که در آن بابونه و اکلیل الملک و حلبه و بزر کتان جوشانیده باشند و ضماد از مثل اینها سازند و علامت باد تمدد و بی آرامی و تقدم چیزهای بادناک است و علاجش بقانون علاج باید کرد چنانکه ذکر شد علامتش بسته شدن ریم و خون سبوق بول مده و خون و لحوق سردی اطراف و صغر نبض و عرق سرد ست و علاجش در آبزن محلل چنانچه ذکر شد نشانند و سکنجبین عنصلی نوشند و قدری پنیر مایه خرگوش در احلیل چکانند و علامت و علاج سوء مزاج از مباحث گذشته معلوم شد و تدبیر حبس بول در سوء مزاجات در آبزن گرم نشاندن و بر فوق دست بر زهار مالیدن و علامت و علاج سنگ گرده و مثانه خواهد آمد و اگر بندرگ بود بحرکت کردن بجانب راست و چپ که از مجری دور شود بول بگشاید و اگر خورده باشد و در مجری بند شود و در ضربه و سقطه فصد باید کرد و در آبزن که سر بنفشه و عنب الثعلب و جو مقشر در آن جوشانیده باشند نشانند و روغن گلسرخ و روغن بنفشه بمالند و علامت و علاج ورم معا گذشت

و ورم خواهد آمد و ثقل و رطوبت و باد که در قولنج ذکر شد و در آب گرم نشاندن در همه انواع نافع است
علامت قروح درد قطن یعنی موضع استخوانی که بر از بردن میشود بغیر گرانی و تمدد و خروج مده و خون
و قشور قرحه در بول وگاه باشد که مثل گوشت پارها بیرون آید و قروح مثانه از قروح گرده باین
ممتاز شود که قشور گرده سرخ بود و قشور مثانه سفید و قروح گرده با آتش بود و قروح مثانه با عسر بول و
و بموضع درد نیز توان دانست و علاجش تعدیل اخلاط و اماله از مراریه و بول رقیه سفید و سیه است
و اگر غالب بود بفصد و قی و اسهال و شراب کاکنج و شراب خشخاش کنند و شیاف ابیض بر دهن بنفشه
یا روغن گلسرخ حلکرده در احلیل چکانند و علاج بالا رفتن خصیه در آبزن که دران بزرکتان و خطمی جوشانیده
باشند نشانند حرقت بول یعنی سوزش که از تیزی و بول رقیه آن بود و بسبب حرارت جگر و بسیاری صفرا
و علامتش حرارت مزاج و رنگینی قاروره و تقدم مشروبات و ماکولات حاره علاجش آشامیدن شراب
بنفشه به تمرهندی ترکرده و شراب آلو و شراب انار و لعاب بزرقطونا و امثال آنها قرصی که درین قسم
نافع است صفت مغز تخم خیار شنبر و بادرنگ مغز تخم خیار دراز مغز تخم کدو شیرین تخم خرفه مقشر نشاسته
کتیرا رب السوس مغز تخم خربزه اجزای مساوی کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند و هر
روز دو مثقال آنرا با یکی از اشربه مذکوره بنوشند و طلاهای خنک بر موضع جگر بمالند و اگر صفرا غالب
بود شیرخشت با آب تمرهندی به انار ترش و شیرین حلکرده و امثال آن استفراغ نمایند و اگر حرقت
بسبب برهنه شدن مجری از رطوبت که بران مخلوق است باشد سببش یا بسیاری مجامعت است
یا تناول ملحات یا طعام تیز و شور و علامتش تقدم این احوال ست و علاجش ترک آن اسباب
و چکانیدن سفیدهٔ تخم مرغ در احلیل ست و غذا یارچه بره و بزغاله و مرغ فربه و حلیم گندم و اسفاناخ
و زرده تخم مرغ نیمبرشت و از ریش مجاری و مثانه و جرب آن میباشد و علامتش نتن بول و خروج
مده و چیزها مثل سبوس از قرحه و قشور و لاغری بدن و جرب علاجش چیزهای ترست که در قرحه ذکر
شد تقطیر البول یا بسبب حدت بول میباشد که مجری سوزش کند پس دفعش مولم بود و اجتماع
و ثقلش تیز علامتش سوزش و زردی بول و علامات غلبه صفرا و تقدم چیزهای گرم علاجش شراب آلو
ست به شیرهٔ تخم خرفه مقشر و شیره تخم خیارین و غرض از تخم خیارین آنست که بدرقه باشد و ادرار
چه ماسکه بول را باین دوا دادن مناسب است و یا بسبب سردی مزاج مثانه و ضعف ماسکه آن

میباشد پس بونگاهداشتن تا جمع گردد قادر نباشد تا ضعف واقع پس دفع نتواند کرد الا اندک اندک علامتش
خروج بول بود بی سوزش و سفید و تقدم تدابیر مبرود ده و علاجش خوردن اطریفل کشنیز و جوارش
کندر مقوی بحسب آلاس ست و تنقل نمونیز و از اسباب عسر تقطیر نیز میباشد و علامش عسر با تقطیر است
و علاجش علاج عسر ست بقانونی که گذشت **سلسل البول** یا از سردی مثانه و استرخاء عضله آن
میباشد علامت و علاجش انچه در تقطیر گذشت و روغن قسط مالیدن یا زیت یا روغن گوسفند که
دران خرمیان و مشک حل کرده باشند و یا از حرارت مثانه میباشد که آب بسیار جذب میکند و
مجاری مزاج میگردد و مثانه ضعیف میشود و علامتش حرارت مزاج ست و از گرمیها ضرر یافتن قرص
نافع درین قسم صفت آن طباشیر سفید گل ارمنی تخم خرفه مقشر تخم کاهو مقشر تخم خشخاش کوفته با آب شسته
اقراص سازند و اگر ربع یک جزو زعفران اضافه نمایند قوی تر ست و در قسمی که از سردی بود بر
شعثا بغایت مناسب است و مفید **بول فراش** بول در فراش از استرخاء عضله بسبب رطوبتی
میباشد بر علاج سلسل البول که از سردی بود مداومت نماید و در وقت خواب بدن را از اطعام و
شراب و میوه نگاهدارد و سم میش که آنرا انگه گویند و سم خر را اگر بسوزند و به عسل مصفی لسر شسته یا آب بخورد
بسیار مفید است و دماغ و گرده و تب را نیز نافع ست **بول الدم** انچه خون صرف باشد از کشودن
رگی بود در گرده یا مثانه بسیار نیاید و از گرده بسیار آید و کشودن رگ از ضربه و سقطه میباشد و از
تمدد و گاز قوی میباشد و گاه باشد که بعد از ان باید چنانچه از مقعد می آید و قبل از آمدن گرانی و درد
در قطن حادث شود و چون خون بیاید تسکین یابد علاجش باسلیق ست الا آنکه از گاز بود و قرص کهربا
با شراب حب الآس در همه اقسام نافع ست و یا از ضعف گرده و جگر ضعف می باشد علامتش آنکه
بول غسالی بود آنکه از ضعف گرده بود سفیدی و غلظت بر و غالب بود انچه از ضعف جگر بود سرخی
و رقت ست و یا از ریش میباشد و علامتش وقوع آن بعد از حدوث قرحه و نتن بول ست علاجش
علاج قرحه ست **حصی الکلی والمثانه** سبب فاعلی سنگ حرارت از اعتدال است و سبب
مادی آن خلط غلیظ لزج ست و هرگاه ماده را غلظت و لزوجیت کمتر بود و اندک اندک متعقد شود
و دافع آنرا دفع کند تبفاریق ریگ بود علامت سنگ در گرده درد و گرانی پشت و قطن است
و چنان نماید که چیزی از ان آویخته است خاصه بران تکیه کنند و هرگاه امعاء از ثقل ممتلی بود در موضع گرده

در رو پدید آید و صفای بول از کدورت و رسوب رنگی که سرخی و زردی زند منذر به سنگ گرده بود
وگاه بود که در خصیه که در جانب چپ آن گرده بود درد پیدا شود و در بالی که از آن جانب بود دردی
و خدری حادث شود و گاه باشد که درد سنگ گرده بدرد قولنج مشابه بود و فرق آن بود که درد قولنج
منبسط گردد و بسوی بالا و زیر و راست و چپ میل کند و درد گرده بر یکی لازم بود و بجانب پشت اندکی
مائل باشد و صاحب قولنج برخلاف خفت یابد و صاحب حصات شدت و علامت سنگ مثانه درد در
زهار است و نواحی آن و گرانی و خاریدن قضیب و انتشار و استرخائی سببی ظاهر و رسوب برنگ خاکستر
با سفید و پیوسته مریض بآن مائل بود که دست بر قضیب مالد و هرگاه بول کند در حال خواهد که دیگر
بول کند و باید دانست که سنگ مثانه بزرگ و درشت میباشد و سنگ گرده خرد و غیر درشت و
مثانه درد نکند مگر آنوقت که در رهگذار بول افتد و بول را باز دارد و زنان را تولد سنگ خاصه در مثانه
اندک بود و سنگ مثانه کودکان را بیشتر عارض شود و سنگ کلیه کهول و سنگ مثانه لاغران را بیشتر
بود و سنگ گرده فربهان را و علاجش آنست که بدن را از ماده آن پاک گردانند بقی و اسهال و ادرار
در بعض اوقات تا ماده آن مجتمع نشود و از طعامهای غلیظ اجتناب نمایند و تجوید هضم و تلطیف تدبیر و در
وقت هیجان درد اگر خون غالب بود فصد کنند و اگر طبع خشک بود حقنه نمایند و در آبزن که در ان بابونه
و خسک و شبت و خطمی و کرنب و حلبه جوشانیده نشانند و اگر حرارت غالب بود آبزن از بنفشه و
پرسیاوشان و خسک سازند و در آبزن ادویه گرم مدره دهند چون تخم کرفس و قوه و بادیان و انیسون
و صعتر و شونیز و ادویه مدره بارده مثل تخم خیارین و خسک و تخم خربزه و عنب الثعلب و کاکنج و ادویه
مدره معتدله چون پرسیاوشان وغیره بحسب حرارت مزاج و برودت و اعتدال مزاج علیل و چون از
آبزن بیرون آید روغن شبت یا روغن بنفشه در مجاری و مواضع بمالند و گویند که از بلندی بزیر آید
پس اگر حصات بیرون آید فبها و الا اگر در مجاری بماند بلعابها حقنه نمایند و محجمه بر موضعی که زیر آن باشد
نهند تا بآنجا کشند و فلوس خیار شنبر با آب رازیانه و روغن بادام شیرین دهند و اگر در مجاری قضیب گیرد
در آب گرم نهند و لعابها و روغنها در و چکانند و دست بران بمالند تا بیرون آید مثل حجر الیهود باشد
که سنگ مثانه بریزاند و بیرون آرد و روغن عقرب چکانند و خاکستر عقرب دادن عجب اثری دارد بگیرند
عقربی که بران سفیدی غالب بود در ظرف آهنین نهند و سر آنرا محکم کنند و بر روی خشت و زنبور تافته که

دران

دران نان پخته باشد هند و شش ساعت بگذارند و پس بیرون آورده شربتی یکدانگ و خون خشین آب گرفتن با آب ترب دادن فعلی عجب دارد و این راتیس بدالله گویند خاصه تیس چهار ساله که در اول بهار برآوردن انگور ذبح کنند و خون اول و آخر را بریزند و میانه را بگیرند و نگاهدارند و در آفتاب خشک کنند و از گرد و غبار محفوظ دارند و یکمثقال آنرا بدهند و حب القلت را در تفتیت حصات تاثیری عجب است و همچنین نمک و ترب و اگر سنگ مثانه ریخته نشود و در شگافتن و بیرون آوردن خطر است و درین عبی خطرش کمتر بود اما سنگ گرده را اندیده و نشنیده که بشگافتن بیرون آورده باشد اورام خصیه و قضیب یا از خون و صفرا بود و علامتش سرخی رنگ و حرارت و درد قوی باشد و علاجش فصد باسلیق و فصد صافن و استفراغ صفرا و ترک گوشت است طلا نافع درین قسم صفت آن آرد جو عنب الثعلب کشنیز تر کاسنی تازه کوفته لیبر که انگوری و گلاب و روغن گلسرخ سرشته طلا سازند طلای دیگر مستعمل بعد از طلای قبل صفت آن آرد باقلا آرد عدس بآب عنب الثعلب سرشته طلا سازند طلای مستعمل در انتها صفت آن آرد باقلا گل خطمی تخم کتان بابونه اکلیل الملک کوفته بآب عنب الثعلب بروغن گلسرخ بزرده تخم مرغ طلا نمایند و یا از بلغم بود علامتش سفیدی و نرمی و درد اندک است و علاجش قی بآب ترب و شبت و عسل و ضماد اکلیل الملک و بابونه و حلبه و بزر کتان است و یا از سودا بود علامتش صلابت و کمودت است و علاجش تنقیه سودا است و اگر بآن نجلة خون بود فصد اسیلم بکنند و مطبوخ افتیمون دهند و ضماد بابونه و اکلیل الملک و بزر کتان و حلبه و مقل ازرق و مغز ساق گاو کنند فتق و قیله هرگاه که غشای مفاق یعنی پوست اندرونی شکم از ان دو مجری که ورا ثبین است یکی گشاده شود بسبب رطوبتی مزمنی یا حمل بار گران یا رفع صوت یا از جای جستن یا باد غلیظ یا ضربه واز این گشادگی اگر ثرب یا حجاب بارده بآن فرود آید و بکیس انثیین برسد اگر امعاء فرود آمده آنرا قیلة الامعاء گویند و اگر ریح فرود آمده آنرا قیلة الریح گویند و اگر آب فرود آمده آنرا قیلة الماء گویند و قیله را قرو نیز گویند و بسا باشد که رطوبت غلیظ فرود آید و در آنجا غلیظ تر شود آنرا قرو لحمی گویند و علاج این قسم علاج ورم صلب باشد و اگر گشادگی چنین بود که به کیس انثیین نتواند رسید پس در گوشه آن بمالند آنرا فتق الاربیین گویند و اگر غشای مذکور سوراخ شود و در برابر ناف یا زیرتر یا بالای تر و چیزی از آن بیرون آید آنرا فتق مراق البطن گویند و فتق انثیین زنان را نیز عارض می شود و علاج

و در صبیان و رست شدن فتق و شق ممکن ست اما در غیر ایشان غرض محافظت بود تا زیاده نشود از حرکات
و رفع صورت و مجامعت خاصه بر امتلا و از طعامهای غلیظه و میوه و خمر و هرگاه چیزی بکیس فرود آید
در آب گرم نشانند و چون از آب بیرون آید روغن گلسرخ و روغن بابونه گرم کرده بمالند تا بجای خود رود
پیوسته آنرا بسته دارند و ضماد ازین ادویه کنند برگ مورد گلنار فارسی مازوی سبز صبر سقوطری
مرکی کندر جوز السرو زرنت رومی مقل ازرق ابهل سریشم ماهی و در فتیله ریحی جند بید ستر فرفیون
در روغن بهمنین حل کرده در احلیل چکانند و در قیلة الماء آب کمتر خورند و ضماد ازین ادویه کنند حلبه سرگین
گاو دشتکل گوسفند سرگین کبوتر فلفل و اگر آب بسیار بود تدل باید کرد بمبضع و در سه چهار روز آب آنرا
بیرون آورند تا غشی حادث نگردد و قوت بحال ماند پس موضع تدل را داغ کنند **نقصان باه**
یا بسبب ضعف شهوت میباشد یا بسبب استرخای آلت و ضعف شهوت از ضعف بدن میباشد
و علامتش لاغری بدن و زردی رنگ و قلت خون است و علاجش تدبیر بدن ست بتدبیر ناقهان
چون غذاهای موافق و خواب و خوشدلی و ترک جماع مدتی و یا از قلت منی میباشد و علامتش
قلت منی بیرون آمدن است و سبب قلت منی خشکی آلات منی میباشد و علامت غلظت منی
انتفاع بحمام مرطب و دخول در آب فاتر و چیزهای تری افزاینده است و علاجش ترتیب بدن ست باغذیه
و اشربه و فواکه است و یا از برودت آلات منی میباشد و دشواری برون آمدن منی و باقی علامات برودت
است و علاجش تسخین بچیزهای گرم و معاجین حاره است مثل مادة الحیوة و معجون شفا صفت آن
زنجبیل یک جزو دارچینی دو جزو جوز ماثل سه جزو کوفته بیخته بعسل معجون کنند شربتی یک نخود و معجون حافظ الباه
صفت آن فلفل سیاه دارچینی بادیان جوزبوا اشک مصطگی کندر جوز ماثل اجزای مساوی کوفته
بیخته بعسل معجون کنند شربتی مقدار نخود و یا از حرارت میباشد و علامتش غلظت منی و بسهولت
برون آمدن و احساس بحرارت و سوزش در آنوقت و انتفاع بمبردات است و علاجش بمبردات
مثل شیره تخم خرفه و شیر دوغ گاو است و یا از رطوبت می باشد و علامتش رقت منی و ضرر
یافتن از تری است و علاجش بمعاجین دافع رطوبت ست و یا از ترک مجامعت و یا از مجامعت
و فراموشی آن است و قلت اهتمام بتولید منی علاجش استعمال ادویه و اشربه و اغذیه باهیه است و نظر کردن
به تسافد حیوانات و استماع حکایات و احادیث در آن باب و یا از فکری و تصوری میباشد مثل زهد و تعشق یا تنفری از آن

بوجهی یا توهم آنکه نباشد که در آنوقت ضعفی طاری شود ویا آنکه او را کسی سحر کرده ولبسته باشد علاجش
رفع و دفع این افکار ست وتصورات ویا از ضعف دل و دماغ ومعده جگر وگرده است بدلیل و علامات
ضعف آن اعضا وبتقویت آن اعضا علاج نمایند ویا از استرخاء آلت وضعف بدن است وعلامت و
علاجش ذکر شد وانچه از ترک مجامعت ست در عضو ضمور پیدا میشود علاجش پیوسته مالیدن روغن و بر بیر
وآب گرم نهادن ست ویا از قلت نفخ در اسافل بدن میباشد وعلاجش تناول چیزهای منفخ مثل
باقلا وانجیر ونخود آب ویا از سردی اعصاب قضیب ست علامتش لبیاری رقت منی ست وسهولت
خروج آن بی انتشار وضعف حس و حرکت وضمور ولاغری وی یعنی آلت وعلاجش اگر مزمن باشد
معالجه فالج کند وتقویت دل وشادی وبوهای خوش را در تقویت باه مطلقاً اثری تمام ست اغذیه
باهیه قلیه پیاز مغز کله بره قلب گنجشک وشیر وگوشت بزغاله مرغ فربه وهریسه شیر برنج وبیضه نیم برشت
وماهی بریان فواکه محروریه خرما وشفتالو وکدو وفواکه مبرده انگور خرما مغز پسته مغز گردگان انجیر ادویه
باهیه سقنقور خصیة الثعلب بیرمایه شتر قضیب گاو خشک کرده بسوهان سوده شقاقل خولنجان بهمنین
تودرین زرنباد وسورنجان دارچینی لسباسه حبة الخضرا انجدان تخم ترکتان وا ترشی ها اجتناب نمایند سرعت
انزال از حدت میباشد علامتش احساس حرارت وسوزش بوقت انزال ست وزیادتی
آن بچیزهای گرم علاجش استعمال اغذیه واشربه بارده است ویا از ضعف قوت ماسکه است بسبب
برودت ورطوبت وعلامتش عدم علامات حرارت ورقت منی وزیادتی بخوردن چیزهای سرد وتر ست
وعلاجش استفراغ بدن از رطوبت باسهال وقی ومالیدن روغن قسط بر عانه وتنقیه است ویا از
ضعف اعضاء رئیسه است ومعده وگرده واین بانقصان باه وقلت رغبت میباشد وعلاجش
تقویت آن اعضا است ویا از صغر اوعیه منی وسعت مجاری آن میباشد وفی الجمله بجبر فالعض کمتر شود

باب یازدهم در امراض ثدی اورام ثدی در پستان ورم حادث میشود چنانچه در سائر
اعضا چنانچه درین مبحث ذکر میشود اما ورمی که از ریختن لبن وبستن شیر در آن حادث شود مخصوص
بانست علامتش انتفاخ وصلابت ودرد وسرخی بول است علاجش آنست که خرفه تر را کوفته
بسر که حدت آنرا باب شکسته باشند سرشته ضماد نمایند ضماد نافع آرد جو آرد باقلا با آب کشنیز
تازه برگ خرفه تازه ضماد نمایند وبعد از تسکین حرارت محللات مثل خطمی وبابونه واکلیل الملک

بآب گرم سرشته ضماد نمایند واگر بسبب ضربه و سقطه ورمی در ان پیدا شود مویز و ماش را کوفته با آب
برگ مورد و آب برگ سرو سرشته طلا نمایند **قلت اللبن** نقصان شیر یا از کمی خون شود بسبب
بسیاری خون کم کردن یا خروج آن بوجهی از بدن یا سوء مزاج در بدن یا اندک خوردن یا استعمال
چیزهای گرم که از آنها خون کمتر متولد شود و علامتش تقدم این اسباب است و علاجش منع آن استعمال
اغذیه و اشربه محموده که خون از آنها بسیار تولد کند و یا از کمی خون نباشد بلکه بغلبه یکی از اخلاط ثلثه و علامت
صفرا از زردی شیر و رقت و حدت و علامت بلغم و شدت بیاض و مائیت و میل . عفونت در بوی
وطعم و علامت سودا غلظت و قلت شیر است و علاجش تنقیه بدن از خلط غالب و تغذیه بضد
آنست **باب دوازدهم در امراض رحم اورام رحم** حدوث آن یا از ضربه باشد یا احتباس طمث
یا سقوط اجنه یا عسر ولادت یا کثرت جماع علامت ورم حار رحم تب بود و درد سر و در میان ناف
و عانه و آن موضع را شِتّه گویند و در برابر آن از پشت قطن گویند و عسر بول و براز و تواتر نبض و نفس
علاجش فصد باسلیق یا صافن است و اگر قوت قوی باشد اول فصد باسلیق کنند پس صافن ضماد
نافع صفت آن آرد جو باقلا گل بنفشه گل خطمی سوده با آب گشنیز تازه و آب کاسنی تازه و آب خرفه
تر سرشته ضماد نمایند حقنه رحم بلعابها و روغنهای سرد کنند و آب گرم و برگ خرفه و امثال آن و بعد از آن
در آبزن که در ان بابونه و اکلیل الملک و خطمی جوشانیده باشند نشانند و اگر تحلیل نیابد و جمع شود به
منضجات مثل بزرکتان و خبازی و حلبه ضماد کنند و چون منفجر شود بشیر و نبات حقنه نمایند و شراب
انار شیرین و شیره تخم خیارین دهند و مرهم اسفیداج به روغن گل سرخ رقیق کرده در قبل حقنه نمایند
و بعد از تنقیه اگر تبدیل نشود گل ارمنی و دم الاخوین و اندکی کندر در روغن گل سرخ حل کرده حقنه نمایند
علامت ورم بلغمی انتفاخ موضع و ثقل و عدم درد و در مقعده و تهیج اطراف است و علاجش قی
کردن و مسهل بلغم دادن است ضماد مستعمل در ابتدا گشنیز تازه و خبازی و اندکی بابونه ضماد کنند
ضمادی که ورم از ابتدا گذشته بود بزرکتان حلبه انجیر زرد اکلیل الملک بابونه شبت ضماد نمایند
علامت ورم صلب سوداوی صلابت موضع و گرانی و کسالت و لاغری و ضعف ساقین
است و گاه باشد که شکم مثل مستسقی شود علاجش تنقیه از اخلاط غلیظه و اخلاط سوداویه است
و دهن حنا و دهن شبت و روغن بابونه حقنه کردن و مالیدن مرهم رسل و مرهم داخلیون از داخل و خارج

قلت اللبن

باب دوازدهم در امراض رحم اورام رحم

کثرت سیلان طمث

بکار بردن و نطول از خطمی و خبازی و حلبه و بابونه و بزر کتان و ضماد از برگ خطمی و برگ سوسن سفید بکار
دارند کثرت سیلان طمث یا از امتلای بدن از خون و دفع کردن طبیعت آنرا بطریق طمث است
و علامتش قوت بدن باوجود سیلان دم ست و عدم ضعف و تغیر بدن و رنگ و تا ضعف و تغیر رنگ
پیدا نشود حبس آن جائز نباشد و چون بافراط انجامد فصد باسلیق باید کرد تا ماده از آن جانب برگردد
اما خون بحسب قوت و امتلا باید گرفت چنانچه بحدس صناعی معلوم میگردد و با طبیعت ماهر نباشد
در مثل این محل بر فصد جرأت ننمایند و محجمه بالنار زیر پستان نهند و قرص کهربا با شراب حب الآس دهند
و شیاف کحلی که صفت آن در بواسیر گذشت احتمال نمایند و یا از حدت و رقت خون میباشد علامتش
زردی رنگ و ضعف بدن و رقت و سوزش ست در انچه سیلان میکنند و سرعت خروج و زردی
آن و علاجش استفراغ است مطبوخ هلیله زرد و شاهتره و تمر هندی و شیرخشت و آشامیدن قرص کهربا یا زرشک
و رب به شیرین و شراب ریباس و اگر بر صباح دو دانگ بزر البنج سفید کوفته با قند بدهند نیکو بود و اگر با عصارهٔ
لسان الحمل و شیرهٔ تخم خرفه بدهند بهتر است و اگر نیم مثقال شاخ گوزن سوخته با آن ضم کنند صواب بود و از
غلبهٔ بلغم بر خون و ارخای قوت ماسکهٔ افواه عروق را غلبهٔ سودا نیز که موجب تفتیح آن گردد میباشد بعلامات معلوم
نمایند و اگر قدری پنبه در روز و شب تر داده و در سایه خشک گردانند رنگ خلط غالب معلوم گردد و علاجش
بعد از تنقیه بر حالبات مذکوره مداومت نمایند و یا از بواسیر رحم میباشد و علامت و علاجش مذکور شد
و یا از قرحهٔ رحم که بسبب عسر ولادت یا جذب مشیمه و جنین مرده یا انصباب خلط حاد مراری یا کشادگی ورم
میباشد و علاج انفجار مذکور شد و انچه اسباب باقی بود فرزجه از کندر و دم الاخوین و انزروت و مرکی
و شب یمانی و پوست انار ساخته احتمال نمایند و اگر دور بود که فرزجه بآن نرسد همین ادویه را
در آب لسان الحمل حل کرده در قبل حقنه نمایند و اقراص کهربا با شراب حب الآس یا شراب انجبار
دهند و اطلیهٔ قابضه بر قطن و عانه و تنبیه در همه انواع لازم دارند احتباس حیض یا از کمی خون می باشد
علامتش لاغری بدن و زردی رنگ و تقدم اسباب کمی خون است مثل امراض و استفراغ و
تقلب و ریاضت علاجش دعه و سکون و غذاهای موافق و خواب و راحت ست و یا از غلظت
خون می باشد بسبب سردی از اختلاط بلغم یا سودا یا خون علامات سردی یا بلغم یا سودا ایراد دلالت
میکند علاجش بعد از تعدیل و تنقیهٔ اخلاط ادویهٔ ملطفه مدره بکار برند مثل کرفس و انیسون و دراز یانه

وفوتنج وشونیز ودارچینی وسلیخه وجوزبوا کوفته بعسل سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربتی ۲ دو
درم شیافی که حیض را بگشاید صفت آن ابهل وسداب از هر یک یک جزو مویزج و جز وجمله را کوفته
بزهره گاو سرشته شیافها سازند وچند بار بردارند حیض بسته را بگشاید شیاف دیگر که همین عمل
کند صفت آن اشنان فارسی عاقرقرحا قوت الضبع سداب فرفیون اجزای مساوی کوفته بقند
سفید سرشته شیاف سازند وبردارند ویا از خشکی بباشد علامتش خشکی دماغ ولاغری بدن است
علاجش مداومت براشربه واغذیه وحمامهای رطوبت افزاست وروغن بنفشه وکدو وپیه بط
مالیدن وخبازی وخطمی وبرگ خرفه حمول نمودن **اختناق رحم** این مرض شبیه بصرع بود ونوبت
وار آید وفرق آن باسکه که صاحب آن مرض چون بهوش آید از انچه بروی وارد شده حدیث کند
مگر آنکه بسبب قوی بود وزبد وکف بر دهن چنان نباید که در صرع آید سبب آن یا احتباس طمث بود وهره
بطول انجامد یا کثرت منی واستحاله آن بکیفیت سمی علاجش اما در وقت نوبت علاج غشی بود وعیر بوی
خوش به بینی داشتن وبوی ناخوش به بینی داشتن بر رحم مناسب بود وروغنهای گرم که در آن مشک
وعنبر حل کرده باشند در رحم مالند وحقنه کنند واما بعد از نوبت اگر احتباس طمث بود معالجه دار داز آن
اشتغال نمایند وفصد صافن کنند واگر از کثرت منی بود حبوب وایارجات تنقیه نمایند ودر تزویج اگر در
مرض بیشتر باشد تاخیر نکنند **عسر الولادت** یعنی دشواری وضع حمل واسقاط مشیمه در آبزن حلبه و
بزرکتان وخبازی نشانند تا ناف وشوربای چرب دهند در روغن کنجد بالعاب تخم کتان آمیخته قبل را
بآن چرب نمایند یا بآن حقنه کنند وچهار مثقال پوست خیارشنبر را نیم کوفته در نیم من وچهار سیر آب
بجوشانند تا بهشت سیر برسد بپالایند وبقند سفید شیرین کرده بدهند وعطسه آوردن ودو من وبینی
گرفتن بچه ومشیمه را بیاورد وهرگاه درد زادن چهار روز بکشد غالب بچه مرده باشد تدبیر بیرون آوردن
باید کرد وضمادی که در نیوقت مفید است تخم حنظل برگ سداب برابر کوفته بزهره گاو سرشته بر ناف
وزهار ضماد نمایند وگاه باشد که بدست کاری وقطع جنین احتیاج افتد وباید دانست که هرگاه
قبل از ولادت در روزها وقطن پدید آید وضع بسهولت خواهد بود واگر به صلب پشت وذکر بود وپس
در تسهیل آن اجتهاد باید نمود **باب سیزدهم در اوجاع ظهر ومفاصل اوجاع ظهر وخاصره**
درد پشت یا از سردی بلغم خام بود وبعلامات معلوم کنند وعلاجش نمایند یا سهال ومعجون سورنجان وحب

اختناق رحم

عسر الولادت باب سیزدهم در اوجاع ظهر ومفاصل اوجاع ظهر وخاصره

سورنجان نمایند و روغن قسط بمالند و اشربه و اغذیه موافقه دهند و یا از تعب و کثرت مجامعت است علاجش راحت و ترک مجامعت ست و استعمال حمام غیر محلل و روغن بالونه و روغن بنفشه ممزوج نموده بمالند و یا از ضعف گرده است بعلاج آن استعمال باید نمود و یا از امتلای رگ بزرگ ست که بر صلب ست می باشد علامتش ضربان و حرارت است با علامات غلبهٔ خون علاجش فصد باسلیق و تسکین حرارت ست اما خاصره یعنی تهیگاه درد آن بدرد پشت نزدیک بود و اکثر بلغمی و ریحی بود و احتمال بشیافات سخنه نهایت دران موثر است اوجاع مفاصل بطریق عموم اوجاع در مفاصل درد و ورم بود که در بندگاههای اعضا پیدا آید اگر در مفاصل قدمین بود مثل کعب و اصابع نقرس گویند و بیشتر در ابهام می باشد و اگر از مفاصل ورک بود و تجاوز نکند از موضع آن وجع ورک خوانند اگر تجاوز کند و اکثر از جانب وحشی بود و امتداد یابد تا بزانو یا تا کعب بحسب کثرت و قلت ماده و مدت عرق النسا نامند و از خواص این اورام ست که نخته نشود مثل اورام دیگر و سبب این امراض ضعف مفاصل و انصباب مواد ست و این مواد خون باشد یا صفرا یا بلغم یا سودا یا مرکب از تنها بباشد و نقرس از بلغم و سودا بی امتزاج صفرا که بدرقه آن بود نادر ست و ازین سبب کودکان و خصیان و زنانی که حیض ایشان منقطع شده باشد حادث نمی شود زیرا که مره صفرا در ایشان کم باشد و جماع قوی تر اسباب این مرض است خاصه بر امتلا نقرس و وجع الورک و عرق النسا اما نقرس یا دموی است یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی و علامت دموی عظم انتفاخ ست و سرخی و شدت درد و ضربان و دیگر علامات غلبهٔ خون علاجش فصد است و اسهال به مطبوخ هلیله زرد مقوی سورنجان و در ابتدا ضماد کردن باین ضماد فوفل صندل سرخ و صندل سفید گلسرخ گشنیز تازه خرفه تر کاسنی تازه طحلب و اگر درد غلبه داشته باشد مثل بزر البنج و پوست خشخاش و افیون یعنی مخدرات در طلا داخل نمایند و بعد از ابتدا آرد جو گل بنفشه گل خطمی و خبازی و درا لخطاطی اکلیل الملک و بابونه ضماد نمایند و در جمیع اضمده اوجاع مفاصل گرم و سرد اشربه و مسهلات سورنجان داخل باید کرد که تریاق مفاصل ست علامت صفراوی انتفاخ قلیل و زردی رنگ و شدت درد و حرارت ست و دیگر علامات صفرا علاجش اگر در مریض فی الجمله دموی باشد فصد کنند

عرق النسا و وجع ورک اوجاع مفاصل

صفراوی

وبمطبوخ هلیله زرد وحب سورنجان تنقیه نمایند وغذا وشرب هر روز بدستور که در امراض صفراوی داشته شد عمل کنند ضماد نافع درین قسم آرد جو تراشه کدو وگشنیز تازه کاسنی تر خرفه تر طحلب ضماد کنند ودرین قسم احتیاج به محلل نیست علامت بلغمی سفیدی رنگ ودرد کم وعدم حرارت وتقدم تدبیرات مولد بلغم علاجش قی است باب ترب وعسل واسهال معجون سورنجان ومسهل وقی دهند که ماده را نیک نضج داده باشند بماء الاصول وگلنگبین وقبل از تنقیه بگل بابونه ضماد توانکرد که محلل ست بی حدت اما بعد از تنقیه بزرکتان وحلبه وشبت واکلیل الملک بار وغن قسط ضماد نمایند

سوداوی

علامت سوداوی قلت تمدد درد وکثرت درشتی وصلابت ورم وکمودت ویاتی علامات سودا است علاجش استفراغ سودا است بحسب مزاج هر کسی بعضو واسهال اضمده بعد از نضج ماده واستعمال ادویه محلله وروغن های گرم وتر ونطولات علامت ترکیب واختلافات انتقاعات می باشند چنانچه گاهی از اشیای حاره وگاهی از اشیای بارده انتقاع یابد علاجش مرکب از علاج مفردات بحسب ترکیب ماده باید کرد

وجع الورک

وجع الورک چون ورک مفصلی عمیق ست پس علامات ورم بران نیک ظاهر نمیگردد ودر بعض اوقات علاج آن مخالفت اوجاع مفاصل باشد واین آنست که رادع را نباید امیر ساند زیرا که ماده عمیق بود ورادع بموجب حبس وعسر تحلیل می شود ومفصل را بر خلع مهیا می گرداند بلکه مرخیات مثل خطمی وخبازی در ابتدا او موافق بود مگر آنکه ماده بسیار رقیق بود واگر خواهند که استفراغ کنند ورد موی فصد یا باسلیق کنند از جانب درد واگر بلغمی بود وبلقی وحقنها وشیافها وحجر سنگی تدبیر نمایند وروغن قسط بمالند وضمادهای قوی التحلیل مثل جند بیدستر وعاقر قرحا وخردل وسورنجان ضماد نمایند بعد از ان ضمادهای که پیشتر مذکور شد بکنند وگاه باشد که بداغ کردن آن موضع احتیاج افتد بقانونی که در ترکیب عمل باید مذکور ست نه بطریق عوام

عرق النساء

واین مرض اگر در جانب چپ بود صعب تر باشد عرق النسا گاه باشد که پای را لاغری می کند وعرج حادث می شود واز اوجاع مفاصل عرق النساء ونقرس ودر مرض بحس وباز گشت زیاده است واضاف عرق النساء ووجع الورک مثل اضاف نقرس بود وعلاجش مثل علاج آن الا آنچه در استثنا کرده شد اگر در قسم دموی عرق النساء ونقرس اگر فصد باسلیق کافی نباشد فرق عرق النسا تر کنند وباید دانست که مرض عرق النساء در جانب

النبی نادر واقع میشود و در کتب هر جا تخصیص بجانب وحشی اکثریت ست باب چهارم در
حمیات و روزهای بحران حمی یعنی تب حرارتی غریبه است که در دل مشتعل گردد و بتوسط
خون و روح و شرائین در جمیع بدن پراگنده شود اشتعالی که با فعال ضرر رساند و اجناس حمیات
سه است حمی یوم و حمی دق و حمی خلطی و حمی یوم آنست که اول روح گرم گردد پس گرمی آن
بدل رسد پس سائر اعضا و اخلاط و حمی دق آنست که اول حرارت غریبه با عضای اصلیه تخصیص داشت
تاثیر می کند پس با روح و اخلاط و باقی اعضا سرایت کند و حمی خلطی آنست که اول اخلاط گرم گرداند
پس ارواح و اعضا و این حمی بسیط بود یا مرکب و بسایط بحسب اخلاط چهار ست و مرکبات بسیار و تعفن
اخلاط یا خارج عروق ست و یا داخل عروق و بباید دانست که گرمی اخلاط در حمیات خلطیه بعفونت
نمی باشد الا خون که گرمی آن بغلیان نیز عفونت میدارد و بعضی حمی و سوی را منحصر بغلیانی دانسته
اند حمی یوم حدوث این تب یا از اسباب بادیه بدنیه است یعنی وارد بر بدن یا نفسانیه
یعنی وارد بر نفس مثل غم و هم و فرح و قرح مفرط و بیخوابی و خواب و تقلب اسهال و درد و گرسنگی
و تشنگی و تخمه و فساد هضم طعام در معده و بعضی اورام بر ظاهر بدن و وقوف در آفتاب و
اغتسال بآب سرد و چیزهای گرم خوردن و ترک حمام کسی را که در حمام معتاد بوده باشد و
از زکام و نزله گرم علامتش عدم تغیر فاحش در نبض و قاروره است و بیشتر بنافض و قشعریره
ابتدا کند و حرارت آن مثل حرارتی باشد که از حمام حادث می شود بعد قی اندک مفارقت کند
و اکثر زمان بقای آن بقول اکثر سه روز و بعضی شش روز گفته اند و این قول بعید است و علاج
هر یک علی التفصیل در کتب مطوله مسطور ست و علی الاجمال مقابله سبب بود چنانکه تفریح در غمه و
مشاهده در تمیه و تسلی و غضبیه و استعفاف و استمانت مفرح در فرحیه و تغذیه در جوعیه و استفراغ بقی
و اسهال در تخمیه و امتلائیه و تفتیح مسامات بآب گرم در استحصافیه و این آنست که از اغتسال بآب
سرد حادث میشود و در همه اصناف حمی یوم الا التخمه غذا بگیرند و اغذیه لطیف صالح الکیموس
دهند تخصیص در یقی و غمی و همی و جوعی و آنکه حقی که در ابدان ایشان ماره بسیار بود چه توسع در غذا
بران جماعت مطلوب بود و حمی دق از اسباب سابقه می باشد مثل تبهای محرقه هرگاه مدتی بکشد
و حرارت آن در رطوبت دل در طوبت اعضاء اصلیه تاثیر کند و مثل ورم گرم در سینه

حمی یوم [illegible]

حمی دق

حادث شود بسبب مجاورت تاثیر کند و از اسباب بادیه می باشد مثل هم و غم و غضب و تعب و جزع و سهر خاصه در سن جوانی و هوای گرم مخرور مزاج بارا و نزلات حاره صفراویت که دائم از سر به سینه انصباب نماید خصوص در هوای گرم علاماتش نبض دقیق صلب متواتر ضعیف است و هرگاه دست بر دمی نهند حرارت اندکی نماید و هر چند دست نگاهدارند قوی تر گردد و مواضع عروق و شرائین گرم تر بود و هرگاه طعام خورد تب زیاده نبض قوی تر و اندکی میل بعظم کند و این دلیل قوی باشد برین تب و این تب بر صاحبش نیک محسوس نشود زیرا که همچون مزاج اصلی گردیده باشد و این تب را سه مرتبه باشد و توضیح این موقوف بر دانستن این مقدمه باشد که در بدن دو جنس رطوبت ست و آن اخلاط اربعه اند کی را رطوبت اولیه اصلی که اتصال اعضا با آن میباشد و دوم را رطوبت ثانویه گویند و آنرا چهار مرتبه باشد اول انچه محصور میباشد در عروق که غذا با عضا میرساند و آنرا رطوبت عروقی گویند دوم انچه بر افواه عروق ساقیه منشوبه است که آنرا رطوبت افواه عروقی گویند سوم رطوبتی ست که بر اعضا پراگنده باشد و مثل شبنم بر آنها پچسپیده باشد آنرا رطوبتی طلی گویند چهارم رطوبتی ست که قریب الانعقاد رسیده باشد و این را رطوبت قریبه العهد بالانعقاد گویند پس چون حرارت افنای رطوبت افواه عروقی کند و شروع نماید در افنای رطوبتی طلی باسم دق مخصوص باشد و چون افنای رطوبت طلی کند و شروع بافنای رطوبت قریبه العهد بالانعقاد کند مسمی بذبول گردد و مریض که بانتها این مرتبه رسد کمتر خلاصی یابد چون این قسم را نیز فانی کند و شروع بافنای رطوبت اصلی کند باسم مفتت تسمیه یابد و هر سه را حمی دق گویند انچه در مرتبه اول بود معرفتش مشکل باشد و علاجش آسان و انچه در مرتبهٔ دوم بود یا نزدیک بآن بود معرفتش آسان و علاجش مشکل باشد و مرتبهٔ سوم علاجش نباشد علاج مرتبهٔ اول تبرید و ترطیب اغذیه و اشربه بارده مرطبه چون ماء الشعیر سنت و مرغ چوجه و گوشت بزغاله خصوص پاچه بزغاله و شربت عناب و شربت نیلوفر شیرهٔ تخم خرفه مقشر و سکنجبین بعرق کاسنی و عرق گاوزبان با شکر و شیرهٔ تخم خیارین و کدو و هندوانه و شفتالو و زرد آلو و هندوانه و انچه در مرتبه دوم بود یا نزدیک بآن محتاج بعلاج قوی تر باشد پس صبح آخر شب شیرهٔ تخم خرفه مقشر بعرق گاوزبان گرفته یا یکی از اشربه مذکوره یا بقند سفید و نبات سفید شیرین ساخته یک شعیر کافور قیصوری داخل کرده

ط شی مخصوص عروق مثل شبنم و می باشد چون واین مخصوص

بقیه

بدهند و در وقت طلوع آفتاب پنج سیر ماء الشعیر با پنج درم قند سفید بدهند و بعد از سه ساعت در
آبزن نشانند که دران کدو تازه و جو مقشر نیم کوفته و برگ کاسنی و برگ خرفه تر جوشانیده باشند
و باید که آب بغایت ملائم و معتدل بود چنانچه موجب عرق شود و احداث حرارت کند و اگر نه آن
بودی که بدن ضعیف را نشاید در آب سرد نشانیدن نیکو علاج بودی که آبزن در زمستان کمتر باشد
و احتیاط تمام بجا آورند که زکام نشود و بعد از لحظه که بر دن آید روغن بنفشه و روغن کدو بر اعضا
بمالند و بعد از ساعتی غذا دهند ماء الشعیر که دران مرغ فربه یا ماهی که در آبجوش بادی داشته
باشد و بزغاله و بره یا آب ماش یا رشته و اسفاناخ که دران پخته باشد بدهند و بحسب قوت
هاضمه و ضعف در اغذیه و کمیت آن تصرف نمایند و از اشربه شیرین آنچه مذکور شد که بر تقدیرے
توان داد که به صفرا مستحیل نگردد و الا از انجمله غیر شراب نیلوفر نتوان داد پس سکنجبین و شراب حماض
و نارنج و لیمون و انار و زرشک و امثال اینها چنانچه بسیار ترش نباشد با لعابها و شیرهای بذور
بارده دهند و احتیاط باید کرد که اگر از حمیات عفنه که بعد ازین ذکر خواهد شد چیزی همراه بباشند
شیر دادن نهایت مفید ست و بهترین شیرها شیر آدم ست پس شیر خر پس شیر بز و رمه اندام که دوشیده
باشند و در شیر خر شرائط نگاهدارند اول باید که خر جوان باشد و تندرست و بهتر آنکه از وقت زادن
چهار ماه گذشته باشد و علف آن جو و کاهو و برگ خرفه و لسان الحمل و اسفاناخ و خیار باد رنگ بوده
هر بامداد که خواهند دوشند نزدیک به بیمار آورند چه اگر دور باشد متغیر میگردد و قدری پاکیزه اند و ظرفیکه
پر آب گرم باشد نهند و شیر دران قدح دوشند و بدهند و شرط مقدار چنانست که روز اول هم سکرچه
بدهند هر روز نیم هم سکرچه زیاده کنند تا روز هفتم سه سکرچه و نیم شود و بعد ازان هر روز نیم سکرچه کم
کنند و سکرچه مطلق بسنگ هرات چهار سیر و ربع یک سیر بود و در روزیکه شیر داده باشند بعد از یک
ساعت نبض را ببینند اگر قوی تر شده و بعظم میل کرده فاسد نشده و اگر ضعیف تر و صغیر تر شده
باشد فاسد شده دیگر نباید داد و هرگاه شیر داده باشند یا خواهند داد دران روز از ترشی و ماهی
اجتناب نمایند و مسکن و موضع اصطباخ را بریاحین و فواکه خوشبو معطر گردانند و کیاسهای
کتان بگلاب و صندل مطیب سازند و ماوا در نزدیک آب روان اختیار کنند و در تابستان
در غایت گرمی روز چنانچه کتان بگلاب و صندل و آب گشنیز تازه و برگ خرفه تر گردانیده بر سینه و کتف اندازند

وچون گرم گردد تازه گرداند سه چهار بار روزی کفایت بود وزیاده نکنند دق شیخوخت آنرا
دق هرم تیز گویند هر چند از قبیل حمیات نیست اما عادت بایراد آن در ذیل دق جریان یافته استیلای
یبوست بود بر مزاج بی تپ وحرارت سببش استیلای یا بهبوت یا ضعف بدن است که غاذیه از
عمل خود باز ماند چنانچه در آخر عمر عارض میگردد ویا استیلای حرارت است که تحلیل وتذویب
رطوبات کرده باشد واحیانا حرارت غریزی واین بسبب سردی وخشکی عارض شده باشد بافراط
استفراغات یا افراط در تدبیر حمیات علاتش بول وخشکی ولاغری مثل حال مشائخ بی اشتعال والتهاب
وگاه بود که در لمس سردی محسوس گردد ونبض صغیر وبطی ومتفاوت بود اما در وقت اشتداد وضعف
که متواتر گردد وقاروره رقیق مائی بود وعلاجش ترطیب وتسخین باشد حمی دموی آنرا حمی مطبقه گویند
از غلیان خون بی عفونت میباشد واین قسم را سونوخس خوانند علامت سرخی روی وچشم
وانتفاخ وتمدد در رگها وگرانی وکسالت وعظم وسرخی قاروره وغلظت وبی قشعریره ونافض ابتدا
کردن است ودادن ماء الشعیر که با عدس وتمر هندی پخته باشند ویا ریباس وازاشربه شراب
عناب وشراب آلو وشراب زرشک وشراب تمر هندی وشراب غوره وشراب انار ترش وشراب
انارین واز عفونت خون است وعلاتش علامات سونوخس است با زیادتی قلق واضطراب وتنگی نفس
وعظم نبض واین قسم را مطبقه خوانند وحمی دمویه عفنیه سه صفت بود متزائده یعنی آنچه روز بروز تعفن
پذیرد وزیاده از آنچه تحلیل رود ومتساویه یعنی متعفن مساوی متحلل بود ومتناقصه یعنی متعفن کمتر از متحلل بود و
علاجش علاج سونوخس است اما دموی خارج عروق حیاتی بود که حادث گردد در اورام اعضاء باطنی مثل دماغ
وآلات نفس ومعده وجگر وکلیه ومعالجات آنها مذکور شد حمی صفراوی اگر صفرا خارج در خالص عروق
متعفن شده باشد غب خالص نامند علاتش آنست که یک روز بود ویک روز نبود یا نافض
وقشعریره یعنی در لرزه چنان نماید که سوزن در وی میزنند وقلب زبان ناقص در بود وگرم شدن
وتشنگی وخشکی وتلخی دهان واضطراب وقلق وقی مراری وباقی علامات صفراوی علاجش آنست که تا
روز سوم شیرهٔ تخم کدو دهند با لعاب بزرقطونا وشراب نیلوفر روز چهارم بعوض شیرهٔ تخم کدو وشیرهٔ
تخم کاهو وشیرهٔ تخم خیارین روز پنجم که روز نوبت است مسکن باید داد یعنی بجای شیرهٔ تخم خیارین
وشیرهٔ تخم کاهو شیرهٔ تخم کدو وشیرهٔ تخم هندوانه دهند واگر بعوض شراب نیلوفر

سکنجبین شکری دهند مناسب ست و روز ششم که روز سکون نیست فی الجمله تحریک مناسب است
و بعوض تخم کدو و تخم هندوانه شیرهٔ تخم کاسنی و شیرهٔ تخم خیارین و درین روز مسهل نباید داد که خطر است
و روز هفتم که روز نوبت و اول بحران ست بجای تخم کاسنی و تخم خیارین شیره تخم کدو و شیرهٔ تخم هندوانه
باید داد و درین روز بهیچ وجه تحریک خوب نیست و روز هشتم مسهل از فلوس خیارشنبر و ترنجبین و شیر
خشت و خمیره بنفشه با گلقند شکری با عرق کاسنی و عرق نیلوفر و آب تمر هندی دهند و روز نهم شیره تخم
کاسنی و شیرهٔ تخم کدو و لعاب بزر قطونا و شربت نیلوفر و عرق بید مشک دهند و سکنجبین بدهند که بعد از
مسهل در دادن سکنجبین خوف حدوث تشنج ست و روز دهم باز مسهل روز هشتم دهند و روز یازدهم
که روز انذار و روز نوبت ست باعتبار روز انذار که فی الجمله حرکتی در مواد از برای استعداد رفع شدن در
روز بحران ضرورست شیرهٔ تخم خیارین دهند و باعتبار آنکه تسکین ضرور است شیرهٔ تخم کدو باید داد
بالعاب اسپغول از برای تسکین حرارت مسهل و اخراج لقبیه مسهل که اگر چیزی باقیمانده باشد باز لائق دفع
شود با شراب انار شیرین یا شراب نیلوفر و عرق کاسنی و عرق بید مشک و اگر لقبیهٔ از تپ باقی باشد
روز دوازدهم نیز مسهل روز هشتم دهند و روز سیزدهم اگرچه روز نوبت ست و در روز نوبت لقانون
مقرری تسکین ضرورست لیکن تنقیه شده است از تحریک ضروری متصور نیست و از برای
استعداد روز چهاردهم که روز بحران حقیقی این تپ ست فی الجمله تحریک ضرورست شیرهٔ تخم
کاسنی و شیرهٔ تخم خیارین بالعاب و اشربه مذکوره دهند و روز چهاردهم که روز بحران ست استعمال
محرک بهیچ وجه جایز نیست شیرهٔ تخم هندوانه بالعاب بزر قطونا و شراب نیلوفر و عرق بید مشک دهند
و روز پانزدهم باعتبار آنکه روز نوبت ست مسکن باید داد شیرهٔ تخم کدو دهند و باعتبار آنکه روز
بعد بحران است و اعانت بر رفع لقبیه آنچه بر طبیعت آنرا بحرکت در آورده و قادر بر دفع نشده
محرکی باید پس شیرهٔ تخم خیارین داخل باشد بالعاب بزر قطونا و سکنجبین شکری و اگر تا پانزدهم حمی زائل
نشده باشد روز شانزدهم نیز مسهل دهند و بعد از شانزدهم حکم حمیات مرکبه دارد و بعلاج حمیات
مرکبه صفراویه علاج باید کرد که در میان غب خالص اگر آب بسیار خورده باشد قی بتوان کرد
و اگر در روزهای نوبت خود می آید حبس نباید کرد و اگر در ابتدا احتباس ثقل و امتلا
شود بامبردات گلقند می توان داد و غذا آش جو باشد و شوربای ماش باب تمر هندی

واسفاناخ وکدو واز میوه‌ها انار وهندوانه وامرود ولیمون شیرین خوب است ودر روز نوبت تغذیه ندهند
مگر آنکه نوبت در آخر روز باشد وصبر تواند کرد ودر روز نوبت مسهل جائز نیست واگر تدبیر این خطا
نشود از هفت نوبت تجاوز نکند واکثر آنست که در نوبت چهارم مفارقت کند اما غب غیر خالص
بسا باشد که تا شش ماه بکشد وعلامت غب غیر خالص زیادتی نوبت باشد بر دوازده ساعت و
باشد که بیست وچهار ساعت کشد بلکه سی ساعت بحسب امتزاج بلغم با صفرا وعلاج آنست که از علاج
صفراوی وبلغمی ترکیب کنند اما اگر صفرا در داخل عروق بود پس یا در تمامی عروق است یا در بعضی رگها
که حوالی دل یا فم معده باشد ویا در عروق حوالی کبد پس ازین هر قسم حمی محرقه صفراویه است واگر در بعضی رگها بود
سوای آنچه مذکور شد غب لازم تولد کند ودرین هر دو اشتداد غبی می باشد یعنی یک روز کمتر است
ویک روز بیشتر واعراض آن یعنی درشتی زبان وزردی وسیاهی زبان وکرب وتشنگی وسوزش دل
در محرقه زیاده بود وعلاج هر دو علاج غب خالص بود الا آنکه در محرقه اهتمام به تبرید بیشتر وقرص کافوری
وحبوب کافوری باید داد وطلای سرد بر دل وجگر مالند وشاخهای بید وخیار وکدو وهندوانه بر اطراف
وحوالی مریض نهادن وسردات بر ناف ویخ سر کرده نهند وگاه باشد که در غب لازم فصد اکحل
فائده دهد وگاه باشد که التهاب را زیاده کند ومحرقه بلغمیه نیز می باشد که ماده آن بلغم شور بود مرکب
از بلغم تفه ومره صفرا وعلاج آن علاج حمیات که از صفرا وبلغم است حمی بلغمیه اگر ماده آن خارج
عروق بود که هر روز بگیرد این را مواظبه نامند علامتش ابتدا کردن بنافض سست وسرما
ودیر گرم شدن وخون گرم نشود وقوی نباشد وقلت تشنگی وصغر نبض ولیقی بر آمدن بلغم وتهبج
وزردی روی وبعضی تبهای بلغمی را در ابتدا سرما بود وبعضی را قشعریره وبعضی را نافض وچند نوبت
که گذشت ازین سه حال چیزی نبود اما نوبت تا هجده ساعت تواند بود وبدن از نوبت گذشته
پاک نگردد وعلاجش سکنجبین عسلی یا سکنجبین گلقند آفتابی ضم کرده گلقند نصف یا مثل سکنجبین بحسب
مزاج مریض وتصرف طبیعت وسکنجبین بزوری با این نسخه صفت آن را زیانه پنجدرم پوست
بیخ بادیان هفت درم تخم خیار ده درم تخم کشوث پنجدرم سرکه ۲ سیر قند سفید ده سیر بدستور
مرتب نمایند ودر اول هر نوبتی تخم ترب وشبت با سکنجبین قی نمایند ودر تقویت معده اهتمام
کنند وبعد از آنکه ماده پخته شود ودر قاروره اثر آن پیدا شود مسهل دهند حب مسهل نافع از برای

حمی بلغمی صفت آن غاریقون سفید یکدرم مصطگی یکدانگ تربد سفید مجوف نیم درم شحم حنظل یکدانگ کوفته بیخته باب حب سازند جمله یک شربت ست و اگر مقدم برین مسهل در طبیعت قبض واقع شود طبیعت را بحقنه که دران قنطوریون دقیق و مغز خسک دانه لعاب و سنا مکی و گل خطمی باشد نرم سازند و اگر وقت خواب یکدرم ریوند چینی راحب کرده فرو برند صواب بود و غذا نخود آب باشد که دران رازیانه و مرغ و کبک و تیهوج انداخته باشد و غذا وقتی باید داد که چون نوبت در آید معده سنگ شده باشد و اگر تغذیه براین وجه میسر نشود با آخر نوبت باید انداخت و اگر مادهٔ بلغم داخل عروق بود تپ بلغمی لازم حادث شود و این را حمی المطبقه گویند علاماتش علامات بلغمی و انتزه است الا آنکه با این ناقص نبود و در روز عرق نبود مگر در وقت مفارقت و این تپ شبیه بود و در شبان روز شش ساعت فتور داشته باشد و علاجش علاج مواظبه است الا آنکه بملطفات و چیزهای گرم بتدریج و احتیاط اقدام نمایند و در اول سکنجبین و بعد آن گلقند آفتابی اقتصار نمایند و شراب لیمون و چیزهای که ادرار کنند مثل تخم خیارین و تخم خربزه و پرسیاوشان میداده باشند بعد ازان سکنجبین بزوری و مالیدن بدن در تپهای بلغمی مناسب بود و اگر نسج عنکبوت را در تپ بلغمی بمالند بالخاصیت فائده دهد **حمیات سوداویه** اگر ماده خارج عروق بود ربع دائره حادث شود یک روز بگیرد و دو روز نه و این یا از سودائیست که از سوداوی طبعی تولد کرده باشد و یا از احتراق بلغم یا صفرا و یا خون و علامت هریک ازین اقسام اربعه علامات خلط بود که ازان تولد میکند و اگر حدوث آن بعد از مطبقه بود دلیل آن بود که از احتراق خون ست و اگر بعد از مواظبه بود دلیل آنکه از بلغم ست و اگر بعد از حمیات صفراویه بود دلیل آنکه از صفرا ست علاجش اگر از احتراق خون بود فصد باسلیق کنند و بعد از نضج مادهٔ اسهال به مطبوخ افتیمون کنند و اگر متولد از بلغم باشد سکنجبین بزوری دهند و به مطبوخ تخم ترب و سکنجبین عسلی قی فرمایند و حب مسهل از افتیمون و تربد سفید و اسقاقیل و غاریقون و لاجورد ساخته بدهند و اگر متولد از صفرا بود سکنجبین ساده و شراب لیمون و عرق کاسنی و عرق گاوزبان درین قسم نافع است و قی به سکنجبین و پوست بیخ خربزه نمایند و مسهل از سنا مکی و تمر هندی و خیارشنبر و شیرخشت مقوی با فتیمون و روغن بادام شیرین دهند و در اغذیه و تدبیرات ملاحظه خلط متولد عنه می باید کرد و اگر ماده داخل عروق باشد ربع دائره

حمی شطر

حمیات سوداویه

حادث شود و این قلیل الوقوع ست و علامتش صغر نبض و لطوبة و تفاوت و وجع مفاصل و زیادتی حرارت
بر بلغمی واند کی آن از صفراوی واشتداد ربعی بود و علاجش فصد باسلیق است و فصد صافن اگر قوی
باشد و استعمال مدرات و مسهلات سودا و علاج عام در همه اوصاف ربع آنست که روز نوبت
هیچ نخورد مگر صفراوی باشد که سکنجبین بدهند و در ابتدای آن قی فرمایند و در میان لرزه آب ندهند
و در میان تب اگر آب خورده باشد و در معده جمع شده باشد البته قی کند و در آخر تب سکنجبین
با شراب لیمون یا شراب نارنج یا عرق گاوزبان دهند و در روز دیگر نخود آب که در ان مهر که
با آب کامه و مویز تمر هندی پخته باشند و بحسب مزاج هر شخص و ماده انچه لائق دانند و مرغ
دران انداخته باشند باید داد و اگر در روز دوم راحت که فردا نوبت خواهد بود به مزوره یعنی شلے
مرغ اقتصار کنند نشاید خاصه کسی را که بدن قوی و اشتها ضعیف بود اما در روز مقدم البته مرغ باید داد
و اگر اشتهای مرغ خوردن نباشد مهر اگر دانند و آب آنرا بدهند و اگر اشتها غالب و هاضمه قوی باشد
بجای مرغ گوشت بزغاله تخصیص و قتیکه علامات از مان ظاهر شود در روز مسهل دادن روز دوم
راحت بود حمیات مرکبه هرگاه مثلاً دق و خلطی یا دو خلطی مثل سوداوی و بلغمی یا دو غب جمع شوند
آن را مرکب گویند و ترکیب یا بر سبیل مبادله می باشد چنانکه یکی بگذرد و دیگری بگیرد یا مداخله چنانکه یکے
بگیرد و در میان آن دیگری بگیرد یا مشارکه چنانکه در زمان گرفتن هر دو شریک باشند و از جمله مرکبات
انچه باقی یافته شده شطر الغب ست و این تپی باشد مرکب از صفرا و بلغم چنانچه هر دو خلط از
هم متمیز باشند و در غب خالص هر دو خلط از شدت امتزاج بمنزله یک خلط شده و اینجا نه
چنانست پس هر دو یا آنرا دائره بود یا لازم یا صفراوی که بلغم غالب بود و علامتش غالب و اخفض
علامات شطر الغب ست که در یک روز قوی تر باشد و علاجش مرکب از علاج صفراوی و بلغمی مفرد باشد
و باید دانست که در معرفت مواد حمیات اعتماد بر اعراض کنند نه بر نوبت چه می شاید که دو غب باشد
یا سه ربع بر سبیل مبادله مرکب گردد و هر روز نوبت بگیرد و لیس توهم شود که بلغمی بود یا دو خمس
که بر طریق غب اندیش علاج آن بعلاج صفراوی و مستتبع خطا و خسران گردد اما در معرفت
ماهیت بعضے حمیات و عدد ماهیت یا عدد بعضے مرکبات هذا و را استدلال باید کرد
چنانچه در ربع و خمس و سدس و امثال اینها علم بوقوع ماهیت آن حمیات

تعلق گیرد وچنانچه درد و غب وسه ربع بدور مواظبه عدد آن معلوم گردد وچنانچه اگر دو روز گیرد و یک روز نگیرد معلوم گردد که مرکب از دو ربع ست واگر دو روز بگیرد و دو روز نگیرد دلیل آن بود که مرکب از دو خمس ست واگر دو روز بگیرد و سه روز نگیرد علامت دو سدس باشد پس درین صورت آخر بدور بر ماهیت عدد استدلال شده باشد و در صورت دوم بر عدد و در صورت اول بر ماهیت و باید دانست که خمس و امثال آن از قبیل ربع است بزیادتی غلظت و علاج آن مثل علاج ربع بود بزیادتی استعمال ملطفات و تلطیف تدبیر و در جمیع حمیات قبل از نضج ماده مسهل بدهند بر سبیل وجوب و بعضی گویند که حمی صفراوی خالص را انتظار نضج مستحب بود مادام که ماده ساکن باشد و متوجه عضو شریف نباشد و اگر چنین نبود قبل از نضج واجب بود چه دادن مسهل پیش از نضج موجب طول مرض است و انتظار موجب هلاک مریض و در جای انتظار نضج واجب بود اگر در طبیعت قبض باشد حقنه کنند و ملین ضعیف توان داد و در روز نوبت و روز بحران مسهل نشاید داد و در روز ششم مسهل دادن خطرناک است و بهترین ایام در حمیات صفراوی از برای مسهل دادن هشتم و دهم و دوازدهم و شانزدهم است و در ایام بحران و غیر ایام بحران در روزهای که دران ایام از ایام بحران نیک واقع شود ایام بحران نیک چهارم و هفتم و یازدهم و بستم و بست و یکم و بست و چهارم و بست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم و روزهای که دران ایام بحران ضعیف واقع شود و این ایام را ایام بحران ردی خوانند سوم و پنجم و نهم و سیزدهم و نوزدهم و روزهائیکه دران بحران نادر افتد و اگر افتد بد باشد ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و هجدهم و نوزدهم پس روزهائیکه دران ایام بحران واقع شود جمله بست و پنج روز ست و در پانزده روز باقی بحران نیست و بحران بر عاف احمد بحرانها ست خصوص در حمیات دموی و نزدیک بفصد باشد پس اسهال پس قی پس عرق پس ادرار بول پس اخراج باسب پانزدهم در اورام و بثور در امراض که در جلد حادث شود و حصبه و جدری حصبه بفارسی سرخچه گویند و سبب غلیان و جوشیدن و تیزی و صفراویت خون است و جدری آبله را گویند و سبب غلیان خون و دفع فضلات است که از خون یا در وقت حمل و از شیر و غیر آن بعد از ولادت با خون اختلاط یافته باشد مثل شیره انگور تا غلیان نکنند صاف نگردد و سلیم تر آن باشد که سفید و بزرگ بود و بعدد اندک و یا سامی و بیرون آید بی کرب

واضطراب بدترین هردو سیاه بود بس بنفش پس سبز پس سرخ پس زرد واز جدری آنچه پهلوها داشته باشند
یا مضاعف بود یعنی متصل یکدیگر باشند وعلامات این هردو مرض تپ مطبقه ومحرقه ودرد پشت وخارش
بینی وفزع یعنی ترسیدن در خواب وبیداری بود علاج آن اگر مانعی نبود قبل از ظهور فصد یا حجامت کنند و
غذا شوربای عدس دهند واز اشربه شراب عناب یا عرق گاوزبان دو درم خبه یعنی خاکشی که آنرا
تبریزد از سی شعترک گویند سنگ شو کرده با شراب عناب بدهند وقدری در جامه وبستر ریزند و
اگر در بیرون آمدن کندی کنند یا خوف فرو شدن بود عسواک دیا ویان وعنب الثعلب وگشنیز
از هر یک یکدرم انجیر زرد هفت عدد در آب بجوشانند ویا لایند ویا شراب عناب وتخم خبه یعنی خاکشی
بدهند وقدری آب گرم در زیر دهان نهند تا بخار آن مسامات را کشاده گرداند وبسهولت بر آید واز برای
حفظ اعضای باطن بقدر یکدانگ مروارید ناسفته سوده واز برای سهولت بثور وتسکین الم بثور از آن
یکدانگ گل شقایق النعمان بدهند ودر ایامی که بثور مطلوب ست یعنی از چهارم یا هفتم آب
مطبوخ نخود وعدس وگندر بدهند واگر درین طبیخ چند عدد انجیر باشد بهتر است واگر
طبیعت محصوب ومحذور نرم بود تفحص کنند اگر از آمدن طبیعت خفت وراحت وتسکین
کرب یابد قبض نکنند واگر رود لتقبض آن بشراب صندل یا شراب سفرجل جهد نماید وغذا عدس
که بعد از دو سه جوش آب آن بریزند وآب نو در دیگ کنند واگر دو سه بار چنین کنند قبض زیاده کند
وکافور در آب گشنیز تازه حل کرده یا سماق در گلاب خیسانیده صاف نموده با شیره انار دانه ترش
در چشم چکانند منع برآمدن آبله در چشم کند واگر پایها را بجائیکه آب گرم خمیر کرده باشند بهبندند بجائیکه
این عمل کنند وصندل را بگلاب سوده در بینی چکانند تا منع برآمدن آبله در آنجا کند وبشراب
توت شامی غرغره کنند یا آبی که در وی سماق وگل سرخ وعدس مقشر جوشانیده باشند غرغره
کنند تا حلق از آن محفوظ ماند واگر آبله بسیار بزرگ بود بر آب دیر جامه خواب تحمل نیاورده آرد
جو یا آرد ارزن خوابانند در یگ که بغایت نرم بود انسب ست واگر موضعی ریش گردد
گلسرخ وانزروت ودم الاخوین نرم سوده بر آنجا ریزند واگر آبله دیر خشک شود قدری آب
گرم در زیر دامن دود کنند زود خشک شود واز ین قوی تر آنکه عدس وگل سرخ وتراشه چوب گز
در آب پزند پس قدری نمک در وی افگنند وپارچه پنبه بآن تر کرده بر آبله ها نهند واز جائیکه آبله ها

شری شگافته بود و نمک آب دور دارند شری شرها باشد بعضی خرد و بعضی بزرگ شر پن پشیر باشد دفعة
پیدا می شود با خاریدن و کرب و یا از خون می باشد علامتش بسیار سرخ بودن است با حرارت و
زود ظاهر گردد و در روز بیشتر بود علاجش فصد اکحل است در وقت هلتی که در میان بروز و ظهور آن
می باشد تلیین طبیعت با آب آلوی سیاه و تمر هندی و آلوی بخارا و زرد آلو و در وقت ظهور آن آب
فاتر بر بدن ریزند و سرکه یا آب غوره یا روغن گلسرخ بر بدن مالیدن و غذا ماش و عدس و تمرهندی
باشد و از میوهٔ آلو و هندوانه و انار میخوش خورده شود و یا از بلغم باشد و علامتش میل آن سفیدی
و هیجان آن در شب است و علاجش آنست که مطبوخ هلیلهٔ زرد مقوی به تبرید دهند و غذا شوربای
ماش و نخود باشد و از اشربه سکنجبین که بسیار ترش نباشد دهند و در حمام آب کرفس و سرکه و
ماشرا تخم خربزه کوفته درهم سرشته بر تمام بدن بمالند ماشرا آماس سرخ بود که بسروری و پیشانی حادث
گردد علامتش سرخی آماس و درد و ضربان در سر و روی است علاجش فصد قیفال و حجامت
ساقین و تلیین طبیعت بشیر خشت و تمر هندی و در وقت تلیین صندلین و فوفل و گلاب بر حلق و سینه
طلا نمایند تا ماده فرو نیاید و غذا شوربای ماءالشعیر و عدس با هندی ترش کرده است و از
اشربه شراب عناب به تمرهندی ترش کرده و صندل سرخ با آب کشنیز تر سوده طلا نمایند
و اگر بشگافند و زرد آب بیرون آید موم سفید و روغن گل سرخ و مردارسنگ مرهم ساخته
جرب بگذارند جرب یعنی کر یا خشک است یا تر که از آن زرد آب بیرون آید یا خون سیاه بالجمله جرب
از فساد خون باشد و سبب فساد خون یا مخالطت صفرا باشد یا بلغم شور یا سودای سوخته علاجش
اگر مانعی نبود اول فصد اکحل نمایند پس بحسب هر خلط مسهل مناسب آن دهند و شاهتره و سنا مکی
و خیار شنبر در همه اقسام لازم دارند و صبر را در دفع جرب روی زمین اثر بین است هر روز نیم مثقال
خورند سه روز متعاقب بعد از آن یک روز نخورند تا نه مثقال خورده شود و ملازمت حمام و ترک
جماع نافع ترین چیزهاست جرب و حکه را و بعد از تنقیه تعدیل و اطلیه بکار برند طلای نافع از برای
جرب رطب صفت آن زراوند زرد چوبه مامیران تنبیل مردارسنگ اشق خبث الحدید نوشادر اشخار
و کبریت زرد کوفته بیخته اجزای مساوی بروغن گلسرخ و سرکه انگوری سرشته طلا نمایند طلای نافع
از برای خشک و تر صفت آن توتیای کرمانی مغسول مردارسنگ زیبق مقتول سرب از هر یک دو مثقال

سرب را بگذارند و سیماب را در وی اندازند و بار دیگر داروها در هاون نرم سوده با دو سیر سرکه و دو سیر
روغن گلسرخ مخلوط کرده طلا نمایند که بعون الله تعالی نافع است قوبا بفارسی برلون گویند و بهندی
داد نامند و آن درشتی بود بر ظاهر پوست اگر بسیار باشد فصد کنند و مطبوخ افتیمون دهند و اگر اندک بود حاجت
تنقیه نیست مگر آنکه مزمن باشد و روغن گندم مالیدن مناسب بود و گرفتن روغن چنان بود که
وصله آهن را پهن کنند و قدری گندم بر روی آن ریزند و سنگی گرم کرده بر روی گندم نهند و آنچه
از آن سیلان کند روغن گندم ست مردارسنگ زراوند و صمغ آلو و حفص را کوفته بسرکه و روغن گلسرخ
سرشته طلا نمایند و سیماب هم در داروی مذکور مناسب ست سعفه جوششی بود که متقرح گردد
بر سر و روی و در کودکان بسیار حادث می شود علاجش اگر غلبه بود فصد و حجامت کنند و اگر صفرا
یا بلغم شور یا سودا بود به آنچه مناسب آن بود تنقیه کنند طلای نافع صفت آن توبال مس و انزروت
سفید مردارسنگ کاغذ سوخته مجموع را نرم کوفته بروغن گلسرخ و سرکه انگوری سرشته طلا نمایند
طلای دیگر گل تنور کهنه یک جزو نمک طعام نیم جزو سوده بسرکه انگوری سرشته طلا نمایند طلای
دیگر خاصهٔ جبهت کودکان زردچوب حنا مردارسنگ پوست انار کوفته بسرکه انگوری و روغن گلسرخ
سرشته طلا نمایند دمامیل گاه بر آمدن دمل بسیار بود و فصد باید کرد بعد از ان مناسب خلط غالب
مسهل باید داد و ترک گوشت و شیرینیها کنند و هرگاه از گوشت چاره نبود گوشت بزغاله دهند و از
میوه ها انار ترش و ریباس با غوره با تمر هندی مناسب ست لقوع نافع از برای دمامیل صفت آن زرشک
منقی آلوی بخارا خوبانی عناب شب بخیسانند و صبح در آب آن شراب عناب داخل کرده بیاشامند
و با بتدای حدوث ورم رادع بر ان استعمال نمایند طلای نافع که در ابتدا استعمال کرده می شود
صفت آن صندل بگلاب سوده فوفل کوفته بزرقطونا به آب خرفه تازه و کاسنی سبز و گلاب
سرشته طلا نمایند و اگر رادع نفع نکرد و جمع خواهد شد گل خطمی کنار خبازی با سفیدهٔ تخم مرغ
ضماد نمایند و چون جمع شود گندم خاییده یا انجیر و تخم مرو کوفته بشیر گاو پخته بر آن نهند و چون خواهند
که بکشایند خمیر ترش و تخم ... و سرگین کبوتر درهم سرشته بر آن نهند و چون بکشایند و از ریم پاک شود
مرهمی از مردارسنگ ده درم سفیدآب قلعی دو درم موم سفید یکدرم روغن گل سرخ چهار درم ساخته
بگذارند داخس ورمی گرم بود که نزدیک ناخن عارض شود علامتش ضربان قوی و درد کند و گاه

شود که تب شود علاجش فصد و تلیین طبیعت ست و تعدیل مزاج بماء الشعیر و اشربه بارده و در ابتدا
مازو سبز بسبر که سوده طلا کنند یا خبث الحدید بسرکه سوده بمالند و یا اسپغول بسرکه سرشته ضماد نمایند
و اگر درد قوی باشد بزرالبنج و افیون بسرکه سوده طلا نمایند و بران برف یا یخ نهند اگر دفع شود فبها
و الا دروغن گرم نهند تا تحلیل بیاید و اگر تحلیل نیاید پیاز در زیر خاکستر گرم پخته پس شگافته بران بندند
یا گندم را خائیده بران بندند یا تخم مرو د انجیر کوفته بران نهند تا پخته شود پس بکشایند به نیش باید داد
مرهم نهند **ثاليل** آنرا زخ گویند و سبب زخ یعنی ثولول خلط غلیظ یا بلغمی یا سوداوی یا مرکب از هردو
بود علاجش اگر بسیار بود و غلبهٔ خون باشد فصد کنند و اگر خون غالب نبود بر مسهل اختصار نماید
و اگر عدد ران اندک باشد لطلا دفع کنند و سیاه دانه یا کرنانج یا سرگین بز بسرکه سوده طلا نمایند
زائل گردد و زرنیخ زرد با مویز دانه برون کردن طلا نمایند زائل گردد **حمره یعنی در میان عوام**
بسرخ باد معروف است علامتش سرخی باشد که چون انگشت بران بمالند زائل شود
و باز بزودی سرخ شود و در پوست بود و زیادتی تراشته باشد و از موضعی بموضعی و از جائی
بجائی رود و این قسم را خالص گویند و علاجش استفراغ بدن از صفرا ست و غذا آش جو از شربت
شراب عناب که تمر هندی ترش کرده باشند طلای نافع صفت آن صندل سوده و کشنیز تازه
و برگ خرفه تر و لسان الحمل و اسپغول و گلاب در هم سرشته طلا نمایند و این قسم محتاج به محلل
نباشد و غیر خالص آن بود که صفرا بخون مختلط باشد پس از پوست تجاوز کرده بود و درد کند
و از موضعی بموضعی نرود و به فلغمونی که ذکر خواهد شد شبیه باشد علاجش فصد کنند و پس استفراغ صفرا
و بعد از ان استعمال طلای رادع پس طلای محلل مثل خطمی و خبازی و آرد جو **حمره** اجسام
وانها باشد بسبب حدت و تفرق می باشد و مجتمع می باشد و به نهایت سرخ میباشد پس خشک ریشه
گردد و درد آن بنهایت بود مثل درد عضوی که آتش بران نهند و علاجش فصد و اسهال صفرا پس
در وی سرکه را بر زمین شیخ که طین حر ریزند تا بر جوشد پس قدری کافور قیصوری بران ریزند و موضع
حمره طلا کنند **نار فارسی** مثل حمره بود الا آنکه هر جا که ظاهر شود خطهای سرخ مثل زبانه آتش پیدا
شود علاجش مثل علاج حمره بود بعد از فصد و اسهال بر چیزهای که رطوبت و مائیت در خون
احداث کند مداومت نمایند مثل ماء الشعیر و هندوانه و شفتالو و کدو و ودع طلاے

نافع از برای نار فارسی صفت آن مازو سبز خصص بگی کافور قیصوری سوده بسرکه و لعاب اسپغول
و آب برگ لسان الحمل و آب حرفه تازه و آب کاسنی تازه سرشته طلا نمایند **فلغمونی** ورمی بود
از خون علامتش انتفاخ و سرخی و تمدد و بسیاری ضربان است علاجش فصد است و در ابتدا طلا از
سرخ صندل و صندل سفید و فوفل و گل ارمنی سوده بسرکه و آب کشنیز تازه و اگر ازین طلا درد
زیاده شود فی الحال دور کنند و همین طلا را بر عضوی که بالای آنست نهند و در روز دیگر آرد جو کشنیز تازه
خبازی با لعاب اسپغول طلا کنند و چون بنیند که از آنچه هست زیاده میشود طلای از آرد جو و آرد
باقلا و خطمی و خبازی و بابونه کنند و چون بنیند که کمتر می شود طلای از بابونه و اکلیل الملک و بزر کتان
و حلبه کنند و در همه اورام که از رعایت اوقات اربعه غافل نباید بود و در ابتدا رادع و در تزاید
جمع کردن میان رادع و مرخی و در انتها مرخی و محلل و در انحطاط محلل صرف نهند و اگر بنیند که تحلیل
نیافته و جمع مده باشد تخم مرو و انجیر در هم کوفته ضماد نمایند و امثال این تا پخته شود و تدبیر کشادن آن
کنند و ثفل سرگین کبوتر و اشق یا با آلت **اورام مغابن** سه عضو بود که هر یک مغرغه عضو رئیس
واقع شده اند ابط یعنی در زیر بغل که مغرغه دل باشد و از سه یعنی بیخ ران که مغرغه جگر بود و خلف
الاذنین یعنی پس سر هر دو گوش که مغرغه دماغ بود و هر گاه درین اعضا ورم حادث گردد از ان
جهت که اعضاء رئیسه مواد را باینجانب دفع کرده اند و یا بر اطراف ریشی و یا ورمی بود و از ان موضع
متوجه آن عضو ماؤف شده باشد چون بآن عضو رسد و در آنجا بماند زیرا که گوشت نرم دارد و آن را
لحوم رخو گویند علاجش تضمید و برخیات در ابتدا بعد از تنقیه بدن بفصد و اسهال مثل آب گرم
ریختن بآنجا و سکه مالیدن و خطمی و بنفشه و خبازی ضماد کردن و استعمال رادع جائز نبود و درین
موضع خنازیر و سلعه و غدد و خنازیر ورم صلب و غلیظ بود بر ظاهر آن گرمی ها و ناهمواریها باشد
و در گوشت لسته بود و در لحوم رخو خاصه بر گردن حادث گردد و بیشتر متعدد بود که یک کیسه و سلعه
ورمی بود مختلف باشد در جثه از مقدار نخودی یا مقدار خربزه او را کیسه بود و در گوشت لسته نباشد
و یا انگشت توان گرفت و بهمه جوانب حرکت توان داد و آن چهار قسم است و عسلیه دار در بها
معیه و شراریه یعنی در انعقاد مثل این چیزها بود و غده ورمی بود صلب بمقدار فندق یا خرد بر کف
و پیشانی بسیار واقع می شود و فرق میان غده و سلعه آن بود که غده زیاده نشود و غلاف ندارد

و نرم نبود و در اول حدوث آن اگر دست متفرق گردد و باز عود کند وگاه بود که عود نکند علاج این هر سه تنقیه بلغم بود بقی و اسهال بایارج فیقرای مقوی بغاریقون و ضماد کردن به داخلیون حلبه و بزر کتان و خنازیر را به داخلیون و ایرسا نرم سوده بهم آمیخته ضماد کنند و سم گور خر سوخته در زیت سرشته بر خنازیر طلا کنند تحلیل دهد و اگر باین تدبیرات مداومت بانها تحلیل یابد فبها و الا پخته گردانند و بشگافند و علاج قرحه کنند و سلعه اگر بزرگ شود بانچه ذکر شد تحلیل نیابد ازین دو کار باید کرد شگافتن و بیرون آوردن باکیسه که آنرا کیسه السلعه گویند یا به ادویه معفنه ریش گردانند صفت آن آهک آب نارسیده چهار جزو زرنیخ دو جزو و توبال مس سه جزو نطرون دو جزو مجموعه را نرم سوده بروغن گلسرخ سرشته طلا نمایند و صفت شحمیه را بادویه محلله و معفنه علاج نتوانکرد و دفع آن جز بیرون کردن نباشد و غدد را به داخلیون ضماد کنند و بر بالای آن پاره سرب گذاشته محکم به بندند

داء الثعلب و داء الحیه

داء الثعلب و داء الحیه اگر ریختن موی سر و ریش پوستی تنگ سر و سفید داء الحیه گویند و الا داء الثعلب می نامند یا از بلغم بود علامتش سفیدی و نرمی موضع و باقی علامات بلغم است علاجش تنقیه بلغم ست بقی و تخم ترب و شبت و عسل و اسهال بایارج فیقرای مقوی باغاریقون ست و بعد از تنقیه موضع را بخرقه درشت بمالند و لبندان و پیاز عنصل طلا نمایند یا پیاز عنصل را با عسل سوده طلا کنند یا حب السلاطین را بسرکه عنصل سوده طلا نمایند و یا از صفرا می باشد علامتش زردی و درشتی موضع و سائر علامات صفرا باشد علاجش تنقیه است بحب و قرص نیفشه و به مطبوخ هلیله زرد پس سرکه و روغن گلسرخ بمالند پس بفندق یا بپوست سوخته بسرکه سرشته طلا نمایند و یا از سودا می باشد علامتش تیرگی رنگ و کمودت و درشتی موضع و سائر علامات سودا است علاجش اسهال ست بحب افتیمون و معجون نجاح و تعدیل مزاج باستعمال مرطبات و پیاز عنصل بمالیدن و پیه خرس و سم بزرا سوزانند یا بیخ نی خشک کرده سوده طلا کنند و روغن پوسته بمالند و یا از خون می باشد علامتش سرخی موضع و علامات غلبه خون ست و علاجش فصد است و استعمال اطلیه مذکوره و سم خر اهلی را سوخته خاکستر آنرا بروغن کنجد سرشته طلا کنند و اگر زیت بود بهتر است خاکستر سیاه دانه و خاکستر قیصوم طلا کردن در همه اقسام موی برویاند کلف و برش و نمش و خیلان اما کلف پس حدوث کمودت بود و زردی و تغیر رنگ و اندکی بسیاهی آمیخته یا بسبزی و نمش حدوث سیاهی ست که بسرخی زند بیشتر بشکل مستدیره از

مکلف رنگین تربود وسرخی دران بیشترست برش نقطهای سیاه بود وگاه باشد که بسرخی وکدورت وبیشتر وزردی واقع شود وخیلان مثال این آثار باشد لیکن مرتفع بود از سطح بدن وانچه مذکور شد اگر باطفل مولود بود رفع نتوان کرد وانچه حادث شده باشد علاجش فصد واسهال خلط سوداوی ست پس طلا کردن بتخم خربزه وتخم ترب وقسط وایرسا وخردل وترمس کوفته بیخته بگلاب وسرکه سرشته طلا نمایند و خیلان را بسوزن درزنند وبسرکه وگلاب بشویند وبه ادویه مذکوره طلا کنند صنان یعنی بوی بغل وامثال آن تغیر رائحه ونتن الطی وزیر پستان ومیان انگشتان پای وپوست سر وعرق از عفونت اخلاط وحدت آنها بود علاجش تنقیه خلط غالب وزیر بغل وپستان را صندل سفید وبرگ مورد بگلاب سوده طلا نمایند ذروری بجهت نتن میان انگشتان صفت آن توتیای کرمانی مردار سنگ گلسرخ گل ارمنی پوست انار کوفته بیخته بسرکه تر کرده خشک نمایند ونرم کوبیده بکار دارند وجهت سر هم مناسب است واگر بسر کودکان وپسران باشد بآن ادویه پوست درخت مازو وجوز السرو سوخته ضم کنند بهق سفید وبهق سیاه اما بهق سفید علامتش آنست که بسیار سفید نبود بلکه نزدیک بود برنگ پوست بدن ودر پوست فرو رفته واماس نبود وموی که از آنجا برآید سیاه بود علاجش اسهال ست بایارج فیقرا وشحم حنظل وتربد وغاریقون واز لبنیات اجتناب نمایند و بر کلنگبین واطریفل کشنیز مداومت نمایند طلای نافع از برای بهق ابیض ترمس شامی پوست بیخ کبر وشیطرج هندی عاقرقرحا تخم ترب کندش سپندان کوفته بیخته بسرکه سرشته در شب طلا کنند اما بهق سیاه تغیر پوست عضوست بسیاهی سبب آن مخالطه سودا بود بخون علامتش آنست که چون دست بران مالند سبوسه ازان ریخته شود وموضع سرخ بماند علاجش فصدست واسهال سودا وحمامهای مرطب وترطیب مزاج باغذیه واشربه وطلا نمودن ست بطلاهای مذکوره ونوعی از بهق اسود بود که آنرا برص اسود گویند وآن درشتی بود قوی باخاریدن وتقشری مثل فلوس سمک علاجش علاج بهق سیاه بود باز یادتی اسهال وترطیب مزاج برص سفیدی که بر بعض اعضا پیدا شود یا تمام اعضا سفید گردد ویکرنگ شود وسبب آن ضعف قوت مغیره ست بواسطه غلبه بلغم بران خونی که غذای آن عضو است یا بواسطه سوء مزاج عضو است از برودت ورطوبت وحدوث طبعی سدمی ورد واگرچه آن خون که غذای او می گردد نیکو بود واز بلغمیه

برش — صنان — ذروری — بهق سفید وبهق سیاه — برص

خالی وگاه بود که بر موضع حجامت پاشته آن برص حادث شود بواسطه ضعف عضو بجراحت علامت برص
سفیدی براق وآماس ودر پوست فرو رفته وسفیدی موی آن موضع ونازک بودن پوست آنموضع
اگر انگشت بران فرو برند از موضع دیگر که انگشت فرو برند بیشتر فرو افتد وچون سوزن درزنند خون
بیرون نیاید علاجش هرچند انکه مرض را گفته اند که وازعنا عن البرلا بکادون برا یعنی مرضی است
که اطبا از علاج آن جسته اند ونزدیک نیست که نیک شود اما چون امکان صلاح داد متوجه علاج شده
اند وعلاجش استفراغ بلغم ست وتبدیل مزاج بمعاجین گرم وخوردن تریاق وشرودیطوس
طلای نافع بجهت برص سفید صفت آن نفط سفید زفت رومی خردل سرخ خیال مویزج کندش
شونیز بوره سرخ بوره سفید پیاز عنصل شیطرج هندی عاقرقرحا پوست بیخ کبر زرا وند اطریلال کوفته
بیخته بسرکه طلا نمایند ویا اطریلال را با دانگی عاقرقرحا بسایند وبعسل سرشته بدهند ویکدو ساعت در
آفتاب نشانند چندانکه عرق کند وباشد که همان روز یا روز دیگر آبله زند وزرد آب روانه شود صحت
یابد **جراحات** اگر جراحت خرد بود وتازه واز عوارض دیگر سالم ولبهایش هموار بود وچنان بود
که دربستن نافع تر آن تمام مرهم می نشیند بر هرجائیکه افتاده نهند ویرباطی دو سر بربندند چنانچه
لبهای آن درست برهم نشیند وچیزی دراندرون نرود واز موی وغیر آن واگر تازه نبود ودو سه روز
بران گذشته بود ولیکن چرک وریم نگرفته بود آنرا بخراشند تا خون آلوده گردد پس به بندند واگر جراحت
عظیم وغائر بود از این ادویه ذرورهای ساخته بر آنجا ریزند صفت آن صبر کندر دم الاخوین کوفته بیخته
ذرور نمایند وبر حوالی آن صندل سرخ وفوفل باب گشنیز تازه وآب کاسنی تازه وآب خرفه تازه
سوده طلا نمایند واگر خیال انتصار نمایند فصد کنند واگر لبهای جراحت بهم نرسد بدوزند واگر غور داشته
واز آنجیری گوشت افتاده باشد ویا قعر اجزای آن برهم نمی کشیدند ودرمیان فضا داشته
باشد که رطوبت ودسخ دران جمع خواهد شد پس بادویه که تخفیف رطوبت وجلای وسخ
تواند کرد احتیاج باشد ذروری که درینوقت نافع ست کندر صبر سقوطری زراوند ایرسا توتیای
کرمانی مغسول اقلیمیا نقره مجموع را نرم کوفته بر آنجا پاشند وبربندند وباید که بستن غور آن محکم تر ودبیش
شست تر باشد وعفور الشکلی دارند که زرد آب از ان باسانی بیرون تواند آمد وهرگاه خواهند
که پاک گردد پنبه کهنه پر کنند پاک گرداند مرهمی که بعد از پاک گردانیدن آن استعمال

کرده می شود صفت آن مردار سنگ انزروت سفید دم الاخوین زفت رومی گل ارمنی کوفته بیخته موم زرد به روغن گلسرخ گداخته ادویه را بآن سرشته مرهم سازند واگر بجای موم روغن مغز قلم گاو کنند انسب مرهم هندی مجرب صفت آن مرهم سیاه نیم پاؤ مرکی شرخ دو درم روغن انگخد نیم سیر گنده بهروزه نیم ونگ موم سفید پیاز پاؤ سیر اول پیاز را در روغن کنجد بپزند تا سوخته شود پس صاف نموده موم را دران بگذارند پس ادویه را کوفته بیخته داخل کرده در هاون سنگی بدسته بمالند تا سرد شود پس بکار برند و صبح و شام این مرهم چرک را پاک میگرداند و زخم را مندمل می گرداند و چون گوشت تازه برآورد بادویه مندمل و خاتم خشک کنند و آن ادویه این ست مردار سنگ سوخته برگ سوسن هلیله تازه و سبز گلنار فارسی زردچوبه صبر سقوطری و اگر با جراحت اعراض دیگر بود مثل ورم و کسر عظام و قطع عرق و عصب و فساد گوشت و شدت درد و سوء مزاج و امتلاء بدن اول بتدبیر آن اعراض اشتغال نمایند و تبدیل مزاج و استفراغ مواد و تسکین درد و بیرون کردن گوشت بد و فاسد را و تدبیر ورم گوشت و علاج جراحت عصب و قطع آمدن خون و چرک را خواهد و اما جراحت عصب را چندان بگذارند که از ورم کردن ایمن شود چه ورم جراحت عصب را خوف تشنج ست و وصول جز آن بدماغ و از آب و هوای سرد نگهدارند و اگر ورم کند به آرد جو آرد باقلا و بزر کتان سوده بزیت سرشته ضماد کنند و اگر تشنج عارض شود آن عصب را که تمدد میکند ببرند بروغن بنفشه تکمید کنند و پشت و گردن را بروغن بنفشه و پیه لبلاو پیه مرغ خانگی چرب نمایند و اگر جراحت استخوان شکسته بود ضماد حار باید گذاشت و اگر دران اشظایای عظمی یا عصبی پیدا شود به زراوند مدحرج ضماد کنند تا بیرون آید پس کندر و مرکی بعسل سرشته ضماد نمایند و اگر استخوان فاسد شده باشد و آن بفساد گوشت فاسد را بمرهم زنجار دفع کنند و استخوان را تبرا شند و اگر جراحت بر شکم در روده و ثرب بیرون آید باندرون بفرستند و شکم بدوزند و اگر روده ها ورم کرده باشند و باندرون نروند بشراب تکمید کنند تا ورم برود پس دست ها و پاهای علیل را گرفته او را بردارند تا بپشت و منحدب گردد و روده باندرون رود و اگر باین عمل باندرون نرود دهن جراحت به مقدار یکه روده اندرون تواند رفت کشاده گردانند و اگر وقتی قرار رسد که ثرب سبز یا سیاه شده باشد آن مقدار که متغیر بود ببرند و هر رگی بزرگ که دران بود به ابریشم باریک بربندند و بفرستند و غایت احتیاط رعایت کنند علاج سوختن از آتش و روغن گرم وغیره روغن زرد با آب گرم از

علاج خرق شکم و بیرون آمدن روده و ثرب

آفتاب موضعی که از آتش سوخته باشد اگر آبله بزند طلاهای خشک مثل صندل و خرفه و برگ بید تازه و پوست غلیظ درخت بید کهنه که آنرا بفارسی بیدمده گویند سوده طلا نمایند و یا بگل ارمنی و سرکه و آب و اگر آبله زند وعظم بود فصد کنند و تلطیف تدبیر و مرهم اسفیداج بران بمالند و اگر الم بسیار عظیم بود بجز مرهم نوره علاج کنند صفت آن بگیرند آهک آب نارسیده و هفت بار بشویند و خشک کنند چنانچه در هر شستن یک ساعت بگذرد که در آب بماند چهار جزو ازین مشش جزو از روغن گلسرخ دو جزو و موم سفید و یک جزو سفیدآب قلعی شسته مرهم ترتیب دهند و بکار برند اما سوختن روغن گرم را مثل آنچه گذشت معالجه کنند و آنچه مخصوص ست باین سفیده تخم مرغ و سفیدآب قلعی و زیت است که ترتیب داده بران بگذارند و اما علاج سوختن آب گرم پیش از آنکه آبله کند آب انار را بر آنجا ریزند و خرفه های خشک بران نهند و خاکستر موی سر آدمی به زرده تخم مرغ سرشته بمالند و اگر از آفتاب پوست بسوزد مرهم کافوری طلا کنند و اگر ردی را به سفیده تخم مرغ یا لعاب اسپغول یا مغز نان میده در آب آغشته طلا کنند از آفتاب متاثر نشود باب شانزدهم در علاج ضربه و سقطه و مضروب بچوب و تازیانه و جزو سر و علاج خلع و بیرون آوردن پیکان و خار از اعضا اگر کسی چیزی مثل دیوار یا بروی افتد یا ضربه بسر او بزنند یا کسی از بلندی بافتد یا عضوی از و شکسته گردد علاج مشترک ست میان این مجموع فصد و حجامت کردن ست از جانب مخالف هرچند در بدن غلبه خون نبود مگر دران موضع که تفرق اتصال شود و خون بسیار آید پس بر تلیین طبیعت اقتصار باید نمود و حقنه لینه نمایند به آب عنب الثعلب و قنطوریون و فلوس خیارشنبر بعرق کاسنی و روغن بادام شیرین دهند از برای خوردن و ضماری که بران عضو ضماد نمایند صفت آن مغاث بغدادی مغاث هندی که آنرا میده لکڑی گویند برگ مورد از هریک سه درم برگ سرو گلسرخ از هریک پنج درم صبر سقوطری دو درم مامیثا هفت درم آب برگ مورد سرشته ضماد نمایند طلای مستعمل در وقتیکه حرارت پیدا شود صفت آن عدس ده درم گل ارمنی فوفل صندل از هریک دو درم طلا کنند و غذا ماش برنج بشیره بادام دهند یا زرده تخم مرغ نیمبرشت و اگر مومیائی خالص میسر آید به نهایت نیکو بود یک قیراط بخوردن دهند و بیش بعضی یک درم بیست قیراط ست و بیش بعضی بیست و چهار قیراط و آن را درین طبیخ دهند عناب ورا و ند تیم درم فوه الصبغ یک درم عنب الثعلب سه درم گاوزبان چهار درم بجوشانند

باب شانزدهم در علاج ضربه و سقطه

وصاف نموده لقند شیرین کرده بدهند و اگر ضربه و سقطه بر سر واقع شود برگ مورد و عدس مقشر
وگلنار فارسی کوفته بروغن گلسرخ وگلاب سرشته طلا کنند و اگر بر سینه و شکم واقع شود و نفث الدم
یا قی الدم حادث گردد قرص کهربا و دم الاخوین وگل ارمنی در تنقیع عدس دهند و اگر کسی را بچوب وتازیانه
وامثال آن زده باشد بهترین چیزی پوست گوسفند بود که درحال از گوسفند جدا کرده باشند بر
موضع ضرب پوشند وتا دیگر روز بر ندارند و اگر قدری خاکستر آن بران موضع پاشند پس پوست
بر روی آن پوشند بهتر باشد و اگر مردار سنگ و سفیداب قلعی و موم سفید و روغن گلسرخ مرهمها
سازند و بمالند نافع باشد علاج خلع وکسر خلع برون آمدن زائده استخوان ست تمام از مغاکی
که در استخوان دیگر است که میان هر دو واتصال موضع هر دو بآن بود و وثی اندکی بیرون آمدن
باشد نه تمام و دهن کوفتگی بود که آن را هی نیز گویند که باستخوان وانچه بگرد آن در آمده است برسد
علامت آن خلاع ظاهر می شود از تغیر شکل عضو و عدم قدرت بر حرکات آن عضو از مقالیه و ست
علیل را با دست صحیح مقالیسه کنند لیکن خلع بازو و مفصل ورگ راد شوار توان دانست زیرا که سر عضو
هرگاه متخلع گردد و در بغل افتد پس ظاهر نبود و سر بمردن در اربیه یا ناخنه ورگ افتد و اینجا گوشت
بسیار بود و پس ظاهر نباشد و علامت لازم باز دموی مستدیر ست که در زیر بغل پیدا آید
و ممکن نبود رسانیدن دوم آن دست بدندانها و پهلو و علامت برون شدن آن بود دراز شدن
بر این پا بود و از پای اگر بجانب پیش افتاده باشد وظهور ورم در اربیه و عدم قدرت بر آنکه پای
را در گوشه ران خم توان کرد یا کوتاه تر بودن این پای از پای دیگر است و اگر از جانب پس
افتاده باشد در گو افتادن اربیه وکاسه شدن آن و علامت وثی آن بود که در مفاصل
اندک تغیری دموی از جانب دیگر پیدا شود و بودن حرکات ممکن بود و در دهن جمیع حرکات
بهمه جانب ممکن بود علاج خلع را بدار او رفق بشکل طبعی باز آرند طلای نافع از برای خلع
صفت آن ماش مقشر ده درم گل ارمنی مرکی خطمی سفید گلسرخ از هر یک سه درم برگ
مورد نیم درم نرم کوفته سفیده تخم مرغ سرشته بکار دارند و وثی دهن را همین طلای موافق وکافی بود
اما کسر و آن شکستن استخوان ست عضو را و استخوان را برفق مساوی گردانند وگاه می باشد
که بعضی از پارهای استخوان که اصلاح آن افتد نتوانند داشت و در باید کرد و عضو را پا بد لنسبت برباط

ورفاده معتدل در سستی و محکمی و ابتدای بستن از موضع شکسته باید کرد متوجه بجانب بالای آنموضع کسر
را محکم به پیچند پس بر رفاده دیگر هم از موضع کسر ابتدا کنند و بعد از سه چهار کرت متوجه زیر آن شوند و در هر دو
پیچید نسبت در ابتدا محکم به پیچند و چندانکه می پیچند اندکی به سستی میل کنند پس باد و یه جبایره طلا کنند
و به بندند و بعد از ان قصد کنند و تلیین طبیعت و تا سه روز بگشایند مگر آنکه در وی قوت حادث گردد
و ماوون رباط سرخ گردد پس باید گشاد و سست تر باید بست و اگر خاریدن قوی عارض گردد
که تحمل نتوانکرد بگشایند و قدری آب گرم بر آنجا ریزند تا خاریدن ساکن گردد و یک زمان استراحت
نموده باز بندند و رفاده ها را بگلاب و روغن گل و اندکی سرکه تر گردانند و اگر چند روز بگذارند و ورم
نکند و حرارتی در عضو نباشد رباط را محکم تر از انکه اول بسته اند به بندند و بگشایند الا در چهار و پنج روز
یا زیاده ضماد و جزاز عدس و مغاث بغدادی و مغاث هندی و گل ارمنی و آب مورد سازند و
اغذیه لزج مثل کله پاچه و هریسه و مزغانه و برنج یا بطون بقر و بطون بره و بزغاله و در آخر
امر در وقت انعقاد شید رباط اندکی سست تر گردانند و علامت ابتدا از انعقاد مشید پیدا
شدن خون است بر رفاده و رباطات چه این دلیل ارسال طبیعت ست ماده جید را بآنجا
که از مشام ترشح نموده و باید که قبل از اشتداد و تصلب عضو را تحریک قوی ندهند و اگر با کسر جراحت
بود ابتدای بستن از یک عصابه از لب بالای آن کنند و دیگری از لب زیرین و دهن گشاده دارند
و قدری پنبه بر آنجا نهند و چون زرد آب کم گردد و از ورم ایمن گردند مرهم رویاننده نهند و اگر خون میرود
دمی الیستد از صبر و کندر و مرصافی و دم الاخوین ذرور ساخته بران پاشند تا خون الیستد بیرون
آوردن خار و پیکان پیکانرا باید بیرون آرند و موضع آنرا ابر و کندرو بپر کنند اما خار و آنچه مانند آن بود
بیخ نی یا شیلم را بکوبند و ضماد نمایند و اگر قوی تر خواهند بگیرند پیاز نرگس و اشق و زراوند و زفت و علک البطم
کوفته بعسل سرشته ضماد کنند یا پیاز نرگس و آرد شیلم بعسل سرشته ضماد کنند **فساد اطراف**
بسبب آن توجه حرارت و خون و بخارات گرم ست بآنجا و مختنق و محتبس شدن در آنجا
پس آن عضو را بسوزد و متعفن گرداند علاجش اگر ورم نکرده باشد فاسد نشده باشد لیکن ابتدا
کرده که سبز شود زیت روغن زنبق بسیار بران طلا نمایند و اگر آماس کند در آبی نهند که در ان [illegible]
گندم و سبوس و بابونه و اکلیل الملک و کرنب و حلبه و کتان جوشانیده باشند و چون بیرون آرند و روغن

فساد اطراف

مذکور بمالند و اگر سبز و سیاه شده باشد و نیشتر در آن نهند و نیش را نیک فرو برند و در آب گرم نهند
پس بگل ارمنی و آب و سرکه بهم سرشته طلا کنند و بعد از دو سه ساعت بسر که و آب نیم گرم بشویند
یا بشراب نیم گرم و آفتی رسد که ابتدای تعفن کرده باشند چقندر و کرنب را بپزند و باره و نخن گوسفند
یا روغن گاو بجوشند که مثل مرهم شود بر آنجا نهند تا آنچه متعفن و سبز شده یا سیاه گردیده بیفتد پس
بعلاج قرحه علاج کنند **باب هفدهم در طرد هوام** از مسکن و تدبیر نهش هوام و گزیدن سباع
و علاج سقی سموم و ادویه سمیه اما طرد هوام پس بدانکه در نگاهداشتن گربه و لقلق و طاؤس و خار پشت
و ابن عرس و گوزن در خانه هوام از آنجا بگریزند و از ظاهر شود بکشند بعضی گفته اند که مار نزدیک
پوست پلنگ نرود و اگر ریسمان را بقطران سیاه و حلتیت آلوده کنند و برگرد خوابگاهی گردانند
هوام در نیاید و تبخیر شاخهای درخت انار و بیخ آن و تبخیر فنجنکشت و در جامه خواب نهادن آن همین
عمل کند و از چیزهائیکه مار بگریزد تبخیر پشم بز کوهی بود و شاخ گوزن و موی آدمی و بر نجاسف و گوگرد
و خردل اگر بر مسکن مار نهند بگریزد و طرد عقاب از تبخیر بعقرب یا کبریت یا زرنیخ یا شم خر یا نیز بار و غن
گاو و از باد روح و تربد و برگ آن بگریزد و طرد براغیث حنظل خرنوب در آب بجوشانند و آن آب را
در خانه پراگنده کنند و اگر چوبی را به پیه خار پشت آلوده کنند کیک بر آنجا جمع شوند طرد بق دود گاو با سرگین
گاو و سیاه دانه یا چوب تاژ و یا برگ سرو و جوز آن و اگر ره می را بروغن چرب کنند کمتر ضرر رساند
طرد زنابیر بخار گوگرد و شیر طرد فار موش نر را اگر پوست باز کنند یا دم ببرند یا خصی کنند
باقی موشان بگریزند طرد سام ابرص در خانه که زعفران بود در نیاید علاج لذع و نهش
حیات باید که اول بالای آنرا محکم ببندند و به محجمه بسیار و پیاپی بمکند و اگر محجمه حاضر نبود کسی را
گویند که گرسنه باشد و دندانهای او معیوب نبود که دهن را بشوید و چرب کند و بمکد و آب دهن
انداز دو بسیار بمکد و در نهش جمله هوام اول این عمل باید کرد و اگر از جنس مارهای قوی باشد فی الحال
عضو را ببرند و اگر بریدن ممکن نباشد گوشت آن موضع را برداند تا استخوان و اگر میسر نشود موضع را
بنیشتر بشگافند و دهن زخم را کشاده گردانند و بعد از استصاص و مکیدن بسیار به محجمه یا دهن از این ادویه
راضماد کنند زفت رطب فرفیون جاؤشیر قنه و اگر اینها حاضر نبود سرگین کبوتر و فودنج و خاکستر
چوب انگور و اگر تریاق فاروق میسر آید در اول مفید بود و در آخر فائده ندهد و مقدار شربت

تریاق فاروق جهت این نفع یکمثقال بود و خوردن مخلصه یکمثقال دفع جمیع زهرها کند و گویند که گفته
اند که خوردن ثوم با شراب و تیز شراب یا پیاز یا با گندنا یا نمی کند از علاج دیگر که از برای جمیع گزیدن
ها و زهرها نافع ست و اگر بچیزی دفع آن نشود و تم بحسب آن شدن خطای محض بود و اصل خشیشی که در
نواحی استرآباد ست بسیار دارد و مشهور ست منفعت آن درین باب بتواتر رسیده طرد عقرب بعد از
گستن بالای آن و استمصاص نمودن و بجزفه گرم کنند و بادروج کوفته و گرم کرده و ضماد کنند و خوردن
آن نیز مفید بود و عقرب را اگر سیر باشند بشکافند و ضماد کنند و از مفتحات خاصه کرفس اجتناب
کنند و در مواضعی که عقرب بسیار باشد اجتناب از خوردن کرفس واجب بود و بادروج ضد
کرفس ست رتیلا و عضاد سام ابرص رتیلا بهترین علاج آن شیر دادن و قی فرمودن باشد و معهذا
در کتب طبی مذکور نشده اما عصابه حربا که از جنس آنست و هر کدام از اینها اگر بگزد دندانهای او
در آنجا بماند و بآن سبب درد کند تدبیر بیرون آوردن آنست که بنجاکستر چوب انگور و انجیر و
روغن زیت با گنجد طلا کنند و یا فتیله در آنجا بخشند تا دران آویزد پس بنجاکستر و روغن مذکور طلا کنند
و اگر درد ساکن نشود و بسیار رنج کند و در آبی گرم که در وی سبوس گندم جوشانیده باشند بنهند اما سام
ابرص که در خرابها بسیار باشد و نقطهای سیاه بر روی وی است آن نیز دندانها بگذارد و هنگام گزیدن واثر
گزیدن آن تب مطبقه و در میان آن لرزه اضطراب که از گزیدن مار بود عارض شود و بسیار
بود که بافراط هلاک کند و موضع نهش سبز و زرد نشود و ترشح آب و رطوبات فاسد سیلان کند
پس بطریقی که گذشت دندانهای آنرا بیرون آرند و تندرد یک ابریشم را مانند ابریشم مقرض نموده یا بزر قطونا
در آبی که دران صمغ عربی حل کرده یا مشتر بر زنند و ضماد کنند و یک روز بگذارند پس برفق باز کنند
تا دندانها بیرون آید و علامت بیرون آن زوال تب و سبزی موضع و سیلان زرداب باشد پس العیاذ
ازان بعض آنچه در گزیدن مار گذشت عمل نمایند عض کلب کلب حیوانی ست که سگ و بعضی حیوانات
را مثل گرگ و شغال و روباه عارض می شود گفته اند که شغال را نیز عارض میشود و این از آن سبب است که کلب نامیده اند
که در سگ بیشتر واقع میشود و این حیوان را که اینحال بود کلب گویند علامت سگ دیوانه سرخی چشم و
و زبان از دهان بیرون افگندن کف و لعاب بسیار آمدن و سر بر زمین نزدیک گردانیدن و دم را در میان
هر دو پا بر زمین میکشد و در رفتن مثل مستان بود و اگر گرسنه شود بخورد و اگر تشنه شود از آب ترسد و بنالد و از هر چیز بگریزد

حمله کنند و آواز بکنند و اگر آواز کند گرفته آواز بود و سگان جمله از وی بگریزند و اگر با آن رسند خشوع و تملق کنند بجز گزیدن و جنبانیدن دم وغیره چنانکه رسم کلاب است و این صفات بر تقدیر استحکام کلب بودن است بعد از استحکام بعضی ازین علامات بود و بعضی نبود و معضوض یعنی گزیده و شده کلب کلب بعد از یا هفته یا دو هفته یا چهل روز گاه بود که تا ششماه بلکه یکسال در تاخیر افتد بحسب قلت و کثرت رطوبت و قرب و بعد از مزاج شخص و مدت و حالتی مثل مالیخولیا از و دست دهد داشتن تنهائی و دشمن داشتن روشنائی و ترسیدن از هر چه ببیند و در حال ازان سکوت نمودن و از آب و رطوبات ترسیدن یا آنرا نجس و پلید شمردن و ازین سبب از شرب آب باز ماندن و هرگاه که باین مرتبه رسد بعید صحت اند کی مانند خاصة اگر روی خود را در آئینه نشناسد و سگی تخیل و گمان کند و هرگاه چنین باشد طمع از سلامتی او منقطع باید کرد و گاه بود که آواز سگ کند و حریص بود بر گزیدن مردم و هر کرا بگزد او را نیز اینحالت عارض شود و همچنین بود هر که پس خورده او را از آب و طعام تناول نماید و گاه بود که در بول معضوض اشیاء لحمیه مثل کلاب پیدا آید و اگر مشتبه گردد که کلب گرفته کلب است یا غیر آن پاره نان را به رطوبتی که از زخم او سیلان میکند آلوده گردانند و پیش سگی اندازند اگر بخورد سگ دیوانه نبود و یا قدری مغز جوز یک شب بر زخم بندند و در صبح پیش مرغ اندازند اگر بخورد و یا نخورد و بمیرد دیوانه بود علاجش موضع گرفته را کشاده گردانند و به حجمه بمص بسیار فرمایند پس سیر کوفته با سرکه و روغن گوسفند ضماد نمایند یا جاو شیر با سرکه سوده و با زفت گداخته مخلوط کرده ضماد کنند و یا سیر و پیاز و نمک را کوفته با خاکستر چوب رز ضم کرده ضماد نمایند و تا سه روز این تدبیرات مفید بود اما بعد از سه روز دهن گشا گردانند و همین جراحت فائده نبود لیکن سعی نمایند که تا چهل روز مندمل نشود و هرگاه ببیند که آن زاند مال پیدا شده باشد دوباره داغ که ذکر ضماد نمایند تا بخشاید و تدبیر مالیخولیا و تنقیه سودا استعمال باید نمود دواء الذراریح دواء السرطان بدهند و دواء الذراریح فربه و بزرگ سرها و پاها جدا کرده انداخته یکمثقال عدس مقشر یکمثقال سنبل الطیب زعفران قرنفل فلفل دارچینی از هر یک یکدانگ نرم کوفته باب شبت قرصها سازند و هر روز صبح و شام و دو دانگ با آب نیمگرم بنوشند و اگر در مثانه درد پیدا شود بطبیخ عدس و روغن بادام شیرین یا روغن گاو علاج کنند و هر روز که دواء الذراریح دهند در حمام روند و در آبزن نشانند تا در آبزن بول کنند و از سرها نگاه دارند و غذا مرغ فربه ماش داشته باشد و شراب کهنه دادن گفته اند نسخه دیگر دواء الذراریح بگیرند و ذراریح بعد از اسقاط اطراف چنانکه گفته شد دیکشبانروز در دوغ نهند

دواء الذراریح

پس روغن را بریزند و روغن تازه داخل کنند و بعد از یک شبانروز بریزند و یکبار دیگر چنین بکنند پس ذراریح در
سایه خشک کنند و باد و دزلت آن عدس مقشر بسایند و قرصها سازند شربتی دو دانگ باب گرم بنهند
و بقانون مذکور عمل کنند نسخهٔ دواء السرطان بگیرند سرطان نهری ماده علامت مادگی آن آنست که حوال
روز بان فرو برند از ان آبی سفید بیرون آید همه اطراف آنرا ببندازند و بخاکستر و نمک پاک بشویند
و بعد از ان باب خالص بشویند و خشک گردانند و در کوزه کنند و سر آنرا محکم گردانند و یک شب در
تنوری که در ان پخته باشند بنهند پس ده جزو ازین و پنج جزو از بیخ جنطیانا و یکجزو کندر کوفته
بیخته هر روز صبح و شام دو درم باب سرد بنوشند جالینوس گفته که هر کس ازین دارو بخورد از ترسیدن
آب ایمن شود و گفته که چهل کس را سگ دیوانه گرفت بعضے از ایشان جگر آنرا خوردند و سالم ماندند و بعضے
استنکاف نمودند هلاک شدند و از استعمال دوای جالینوس و انواع تدبیرات دیگر مفید نه افتاد
و اگر فزع پیدا شود تدبیر انست که از موم و عقید شکر اجوافها سازند و پر آب کرده به بلع آن امر
فرمایند یا مشربه سازند سر تنگ و لوله دراز و در ان نشانند و سر لوله در حلق نهند تا آب بحلق فرو رود
و آب را نه بیند تدبیر و یابس قرار از ان ولیست و اگر میسر نشود تنقیهٔ بدن کنند و تعدیل مزاج و ترک
فواکه و شراب و شوربا از فواکه مثل به توان خورد و آنچه ممنوع ست فواکه کثیر الرطوبت مثل خربزه و زرد
آلو و هندوانه و بر مجففات و ترشیها اقتصار نمایند و خانه بکافور و سعد و صندل و مشک و عود
و عنبر و بید و کدو و سیب و به و امرود و گلاب مطیب و فرش گردانند تدبیر شرب سموم قی کردن
باب گرم است بگیر روغن کنجد و زیت باطبخ بزر الجرجیر و مسکه و روغن گاو خوردن و ازین طعام
بسیار نباید خورد و اگر زهری بقی بر آید فبها و الا کسر مضرت آن کنند تریاقی که زهر را بالقی بیرون
آرد آنرا تریاق الطین نامند منفعت آن گل مختوم را حب الغار از هر یک دو مثقال زیت بسرشند
شربتی یکدرم و بعضے گفته اند که خرء الدیک فی الحال قذف سم کند و بعد از انکه در قی استقصا
کرده باشد قدری شیر دهند و بعض قی فرمایند و اگر در زیر شکم ضرری و المی ادراک کند حقنه کنند و اگر
معلوم بود که کدام زهر بوده باشد بانچه مخصوص بان نسبت معالجه کنند چنانچه در مطولات مذکورست پس از کتب اطبا گیرند

رسالۂ بحران

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بحمد اللہ الحکیم الوہاب و نصلی علی رسولہ محمدؐ صاحب الحکمۃ و فصل الخطاب علے آلہ الاطیات
اصحاب الجناب اما بعد میگوید بندہ مسکین محمدؐ بدر الدین بن خواجہ جمال الدین
غفر اللہ لہ ولوالدہ و احسن الیہما والیہ کہ این فوائد چند است مسمی بہ مختصر البیانات
فی ضروریات البحران کہ از رسالہ مستغنی عن الاوصاف در نظر اہل الفن
جامع رموز این فن حاوی فوائد نو و کہن جان حکمت یونان مسمی بغایت البیان فی
ما یتعلق بالبحران تصنیف طبیب حاذق حکمت ناطق سرآمد اطبای جہان محسود
اماثل و اقران یکتای زمانہ بوعلی روزگار یگانہ عصر جالینوس وقار حضرت استادی
حکیم علی حسین عم فیضہ الی تعاقب الملوین کہ دست شفالیش ہمدست اعجاز است
و تدبیر صائبش امراض لا دوا را خانہ برانداز از روح علی عباس مجوسی را بحذاقتش
ایمان کامل و در جنب مسیحائی او دعوی ابی سہیل مسیحی باطل حسب اصرار و استبداد
مردم دیدہ آدمیت نقش نگین مروت مجمع فضائل کونین حاجی حرمین شریفین حاجی
محمد حسین عززہ اللہ تعالی فی الدارین بہ کمال استعجال بنابر ضمیمہ کردن رسائل

رسائل مطبوعه طبیه که از قالب طبع بر آورده بودند در قالب تحریر ریخته شد و ما توفیقی
الا بالله التماس بخدمت اصدقا آنکه اگر بر سهوی مطلع شوند باصلاح آن کوشند
و بذیل عفو پوشند بدانکه لفظ بحران یونانی ست یا سریانی و معنی آن شدت نمود است
و یا فصل خطاب و در اصطلاح اطبا عبارت است از کوشیدن طبیعت با علت و
بدان سبب در بدن بیمار تغیر عظیم ظاهر شدن بحالی بهتر یا بدتر و تشبیه داده اند مرض را
بدشمن باغی و طبیعت را بپادشاه حامی و بدن را بملک سلطان و یوم البحران را بروز مقابله
و قتال پس هنگام کارزار لامحاله سلطان را دفعةً یا تدریجاً غلبه باشد تام یا ناقص و یا
بالعکس و ازین اقسام تغیر هشتگانه هویدا میشود و همچنانکه در روز قتال از طرفین اسباب
جنگ و حرب مهیا باشد و امور خطرناک مانند آوازهای سخت و چیزهای وحشت آمیز و خوف و
تحریش می آیند همچنان درین روز بیمار مبتلا اضطراب و کرب و قلق عظیم و حرکات
صعبه و شنیدن آوازها چون دوی و طنین و تشویش افعال بمرض لاحق میشوند پس اگر روزیکه بحران
واقع شود مریض را بهیچوجه تحریک نفرمایند زیرا که تحریک صناعی اگر موافق تحریک
طبعی شود موجب استفراغ مفرط گردد و دران مخافت ضعف بل سلب قوت
و هلاک است و اگر مخالف تحریک طبعی بود تشویش در افعال طبیعت واقع گردد
و طبیعت از فعل تام خود که بدون عائق و مانع بود باز می ماند و بحران جید و اخراج ماده
و استیصال مرض بوجه اکمل نمیشود و ازین وجوه در روز بحران از مسهلات و مستفرغات
بل از محرکات ممانعت فرموده اند حتی که اگر مریض متحمل باشد از اغذیه باز دارند و الا بقدر
ضرورت و مقتضای وقت غذای لطیف سریع الهضم بکار برند فائده بدانکه
بحرانیکه بدفع ماده بود بر پنج نوع است قیء و اسهال و رعاف و ادرار و عرق و

بحران که بعرق داد ار ناقص باشد چه ماده رقیق منهدفع میگردد و غلیظ باقی بماند و بحرانیکه
بقی یا اسهال یا رعاف بود تام باشد فایده بحران را تقدم اعراض لازم ست مثلا
اگر در روز بحران شود علامات و اعراض در شب مقدم شوند و اگر بشب واقع شود
در روز ظاهر گردند و هر یک یا از استفراغات خمسه علامات جداگانه مقدم نشوند مثلا علامت
قی ضیق النفس و غثیان و تقلب نفس و تلخی دهن و درد فم معده و اختلاج آن
و تاریکی چشم و سقوط نبض و اختلاج لب زیرین و علامت اسهال درد امعاء و ثقل
بدن و تمدد شراسیف بطرف اسفل و نفخ البطن و درد پشت و المصابغ براز و قراقر
امعاء و عدم علامات قی و رعاف وغیره و نبض صغیر و قوی و صلب بودن و علامت
رعاف ثقل سمع و دوی و طنین و اشتعال مرد اشک و بنارلیق روی و چشم و خارش
بینی و ضربان رگهای سر دلبودن مرض صفراوی یا دموی خصوصاً وقتیکه بیمار
جوان باشد و علامت ادرار ثقل مثانه و غلظت و کثرت بول و عدم
اسهال ماده بطرف دیگر و در زمستان بیشتر از دیگر فصول افتد علامت
عرق انتفاخ بشره رنگینی بول بروز چهارم و غلظت آن بروز هفتم و موجب نبض سائل
تکلیه بر علامات استفراغات همیشه متوجه باشند اگر طبیعت بقوت دفع ماده
نماید عین مقصود و مراد است و الا گاهی طبیب حاذق را احتیاج باعانت طبع شود
و در صورتیکه طبیعت مهیا کند ماده را برای اخراج و بسبب ضعف خود استیصال آن
نتوان کرد فائده بدانند که هر مرض را که آخر بسلامت بود چهار مرتبه
می باشد ابتدا تزاید انتها انحطاط بحران در انحطاط نمی شود بحران تام
در وقت انتها باشد و آنچه در ابتدا از مرض افتد مهلک است و آنچه در زمان تزاید

آید ناقص روی بود بدانکه در ایام مرض بعضی روزهای بحران باشد که آن را ایام البحران
نیز گویند و بعضی روزهای خبر دهنده که بحران خواهد شد و آنرا ایام الانذار گویند و بعضی روزها
از باحوری باشند و نه از انذار اما بحسب انحراف بحران دران روز واقع می شود آنرا
ایام واقع فی الوسط گویند و اما ایامیکه دران بحران افتد تام و نیک باشد یازده ر...
چهارم و هفتم و چهاردهم و بستم و بست و یکم و بست چهارم و بست و هفتم و سی
و سی و چهارم و سی هفتم و چهلم و بنابر تسهیل حفظ ایشان درین دو بیت یاد کرده شد

دال زا و یه و دال و کاف و کا لام الف یا لام دال و لام زا		کاف و دال و کاف اسیدان ... میم ایام بحارین را گزین

و ایام واقع فی الوسط شش روزاند سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفتدهم و ایامیکه
دران بحران ناقص افتد و با رنج و خطر باشد هشت روز است ششم و هشتم و دهم و دوازدهم
و یازدهم و شانزدهم و هیزدهم و نوزدهم و ایامیکه دران بحران نباشد سیزده روز است
بست و دوم بست و سوم بست و پنجم بست و ششم بست و هشتم بست و نهم سی ام سی و سوم سی و پنجم سی و
ششم سی و هشتم سی و نهم و جهت تسهیل حفظ متعلمان جدولی جامع اقسام اربع موافق اکثر اطبا نامزد می شود

جدول ایام بحران و مسهل و واقع فی الوسط و خلافی برای تسهیل حفظ موافق معمول اکثر اطبا

۱	بحران	۶	بحران ردی	۱۱	بحران جید	۱۶	مسهل بالاختلاف	۲۱	بحران	۲۶	مسهل	۳۱	بحران	۳۶	مسهل بالاختلاف
۲	خلافی	۷	بحران	۱۲	مسهل بالاختلاف	۱۷	بحران	۲۲	مسهل بالاختلاف	۲۷	بحران	۳۲	مسهل بالاختلاف	۳۷	بحران
۳	بحران	۸	مسهل خلافی	۱۳	بحران	۱۸	بحران	۲۳	مسهل بالاختلاف	۲۸	خلافی	۳۳	مسهل بالاختلاف	۳۸	مسهل خلافی
۴	بحران	۹	بحران	۱۴	بحران	۱۹	مسهل بالاختلاف خلافی	۲۴	بحران	۲۹	مسهل خلافی	۳۴	بحران	۳۹	مسهل خلافی
۵	خلافی	۱۰	مسهل بالاختلاف خلافی	۱۵	خلافی	۲۰	بحران	۲۵	مسهل بالاختلاف	۳۰	خلافی	۳۵	مسهل	۴۰	بحران

و ایامیکه دران بحران ... و ایام واقع فی الوسط ... هفت ... [illegible]

…مده بسیار باشد که در امراض حادة تا سه روز علامت بحران میماند پس درین صورت
روز در هر کدام روز که علامات بحران زیاده باشد همان روز را یوم البحران باید شمرد
خصوصاً که یوم الانذار نیز بران گواهی داده باشد و آن روز روز بحران هم بود
…ره این همه که گفته شد از تعداد ایام باحوری در امراض حادة واقع می شود و
…رض مزمنه عدد ماه و سال چون عدد روزهای امراض حادة چنانچه در ربع
…ری و بلغمی هفت ماه همچون هفت نوبهٔ غب باشد بالجمله بعد صد و بست روز
…ران یا پس هفت یا ده باشد یا پس هفت سال یا پس از چهارده سال یا پس بست
و یک سال و بقراط بعد از چهل روز محور شصتم و هشتادم و صد و بستم از روزهای
بحران نشمرده و بدانند که در حمی غب دم النوبه روز بحران می باشد پس باید که احکام
بحران در روز نوبه ملحوظ خاطر دارند و احتیاط کنند که در وقت بحران تشکیم واقع نشود
فائده معمول اکثر اطباست که اگر حدوث مرض قبل از انتصاف نهار باشد
آن روز را در حساب مرض کامل تمام میگیرند و اگر بعد انقضای نصف النهار باشد
ترک می کنند ظاهراً سببش این است که یوم طبیعه نزد ایشان از نصف نهار
تا نصف النهار دیگر است باقی براهین اکثر امور مذکوره خصوصاً علت وقوع
بحران و حساب اخذ ترک روز حدوث مرض مع اختلاف طرق و زعامات السا…
فی ما یتعلق بالبحران تم کورست انتقد یرا تعلیم هندیان و حفظ اطفال موم شد الحمد لله اولاً و آخراً و باطناً و ظاهراً

تمت

الحمد لله والمنة که این رسالهٔ نادر الوجود موسوم به رسالهٔ بحران در مطبع منشی نول کشور واقع کانپور
بسر پرستی عالیجناب منشی پراگ نرائن صاحب بهارگو مالک مطبع موصوف بماه فروری سنه ۱۹۰۶ع بار پنجم طبع شد

[illegible]